توحید آن و چون در این اوان نظر با ایمان مستودع جمله از جهال شبهات فرق نصاری در اذهان ثابت و
جمعی از عوام کالانعام رسوخ یافته حسب الامر باطنی از جانب صاحب مرتبه امر و حکم مامور گردیده
که کتابی که مشتمل بر حقایق نبوت و اسرار رسالت باشد تصنیف نمایم و حقایق ایمانیه را از دلایل عقلیه و
کتب سماویه اثبات کنم بنوعی که فرصتی برای دشمنان دین مبین باقی نماند لهذا بنا بر حسب امر باطن نعت
شروع بتصنیف این کتاب نمودم امید که عموم مکلفین از خلوص این بهره مند گردند و بر هر مطلبی
از حقایق این کتاب شواهدی از کتب سابقه نوشته میشود که حجة المهتدین بر خصم تمام شود و چون
کتاب میزان الحق که در معنی میزان ضلالت است ملاحظه نمودم بر خود لازم دانستم که در ضمن
مطالب با سلسله از ابیان نموده جواب از شبهات قاصره آن نیز نوشته شود والله الهادی الی
سبیل الرشاد و هم چنین در طی این کلمات شبهات سایر نصاری مثل شبهات پادری و کلمات نصاری
وغیرهم نیز با جواب آنها نوشته میشود و چون عمده مطالب و شبهات سایر نصاری را نصرانی
در باب سیم از کتاب میزان الحق متعرض شده لهذا عنوان کتاب از باب سیم شروع میشود و مطالب
دو باب دیگر با انضمام مطالب سایر نصاری یعنی مهمات شبهات آنها در ضمن مطالب
اینکتاب بیان میشود و ادله دال بر نبوت عامه و خاصه و بر حقیت قرآن نیز در این ضمن بنحو اکمل
بیان میشود که دیگر شبهه برای منصف باقی نماند والله المستعان و علیه التکلان و هو حسبنا
ونعم الوکیل نصرانی علیه ما علیه در کتاب میزان الحق که در معنی جحود الحق و میزان الباطل است
گفته باب سیم در بیان احوال محمد و قرآن است و آن منقسم میشود به پنج فصل الخ مصنف گوید که
قبل از شروع در بیان اجوبه از شبهات نصرانی لازم است که فواید و مطالب مهمه برسم مقدمه مرقوم
داده شود تا آنکه حقایق ایمانیه برای سالکین مسالک حقیقت و ناهجین مناهج انصاف و
معرفت منکشف و مشهود گردد و بمقتضای آیه کریمه فلله الحجة البالغة حقیقت نبوت و ولایت
خاصه و عامه واضح گردد **فائده** بدانکه مرتبه نبوت متصف بمرتبه ولایت نیز هست مثلا پیغمبر
رسول صلعم متصف بمقام ولایت نیز میباشد و وصی مرتبه ولایت دارد ولی نبوت ندارد و ولایت
رسول صلعم بر ولایت وصی احاطه دارد و بدانکه صاحب مرتبه والای نبوت و ولایت درجات رفیعه
عالیه و مقامات منیعه کامله دارد که اکثر آنها از عالم ادراک رعیت متجاوز و از افهام سایر ناس از وصول

بحقایق

بحقایق آن عاجز است چنانکه فرموده لی مع الله حالات لا یسعها ملک مقرب و لا نبی مرسل بیت احمد ار بگشاید
آن پر جلیله تا ابد مدهوش ماند جبرئیل و افضل طرق معرفت توحید و نبوت و ولایت طریق
معاینه و شهود است که عاقل بچشم مثالی و قلبی مشاهده کند حقایق جبروت و ملکوت و
لاهوت را و بمراتب اسماء جلال و کمال و جمال حق سبحانه و تعالی عارف شود پس توجه کند و مسافرت
کند بسوی مظاهر اسماء الله و هر یک از انبیاء و رسل و اوصیاء و اولیاء را بمقامات مخصوصه
آنها مشاهده کند و اکملیت مظهریت را دلیل بر افضلیت بداند پس بدلیل آنکه معنا از بیان انسب برای او
منکشف خواهد شد که کلمه جامعه اسم الله که اسم اعظم اجل اکرم است که مصداق آن اسم خداوند
اکبر است باید مظهر این افضل مخلوقات و اول و اشرف ممکنات و خاتم پیغمبران باشد و فی الحقیقه
او باید مظهر جمیع اسماء الله باشد و منبع فضایل و مصدر و اصل همه کمالات و واسطه فیوضات
و علت غائیه و بادی انشاء عالم امکان بلکه بمنزله روح و قلب عالم امکان میباشد و حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مظهر اسماء رحمت بود نه مظهر اسماء غضب و جامع مرتبتین
نبود پس مرتبه خاتمیت و اشرفیت و افضلیت بر جمیع انبیاء برای او نبود و لکن حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم چون اسماء رحمت و اسماء غضب جمیعاً بود لهذا آنحضرت را مظهر کلمه جامعه
کلمة الله است مینامند و باید او خاتم الانبیاء باشد و اوصیاء او نیز باید خاتم الاوصیاء باشند
زیرا که مقام جمع الجمع افضل و اکرم از مقام مظهریت اسماء رحمت است و ایضاً شکی نیست در اینکه
خاتم باید افضل باشد و افضل ممکنات باید اول مخلوقات باشد چنانکه قاعده امکان اشرف
که منشأ آن قبح ترجیح مفضول بر فاضل است شاهد بر این مطلب است و احدی از نصاری فضلاً
من غیرهم ادعا نکرده که حضرت عیسی ع اول مخلوقات است پس معلوم میشود که حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام افضل و خاتم الانبیاء نبوده و ایضاً اگر حضرت عیسی ع
افضل یا خاتم بود باید در توریة و انجیل ذکر آن شده باشد تا آنکه حجة الهیه بر خلق واضح شود
و در هیچ یک از کتب سماویه اشاره باین مطلب نشده پس اعتقاد خاتمیت بالنسبه بحضرت عیسی
خلاف قانون عقل بلکه مخالف با اتفاق جمیع ملل و ادیان است بلکه هیچ مطلبی را بدون حجت و دلیل
نباید تصدیق کرد و معجزات حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام دلیل بر حقیقت و صدق و عصمت آنجناب

بودنه دلیل بر افضلیت و خاتمیت او و ایضاً هر که عارف بمبانی حکمت باشد می داند که خلاق عالم جل شانه
برای هر اجزائی و کثیری و برای هر گروهی سلطانی خلق و مقرر فرموده که نظام دین و دنیای ایشان
بر حسب مقتضای مرتبه اصلح باشد حتی آنکه برای هر یک از قبایل حیوانات سلطانی قرار داده
و برای اعضای انسان که عالم صغیر است پادشاهی قرار داده که آن قلب مشتمل بر روح است که همه
اجزاء بدن انسان را مطیع و خاضع آنکه گردانیده است پس چگونه ممکن است که حکیم علی الاطلاق جل
جلاله و عم نواله در عالم امکان پادشاهی قرار ندهد بلکه باید پادشاهی قرار داده باشد که تمام
عالم امکان مطیع و منقاد او باشند و علم و قدرت و سمع و بصر و سایر شئون کمالیه او بر کل
ذرات ممکنات احاطه داشته باشد و واسطه و سبب در علم جمیع فیوضات ملکوتیه و بمنزله
قلب و روح باشد در عالم امکان و ولایت و سلطنت او بالنسبه بعموم ممکنات شامل باشد
و احدی از یهود این مرتبه عظمی را برای حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ادعاء نکرده و
احدی از نصاری این ولایت مطلقه را در حق حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد ندارد پس منحصر شد
این مقام و مرتبه بوجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله که جمیع سلسله واسطات و فیوضات و علو
درجات و هدایات و حاجات از سلسله طولیه نزولیه و صعودیه بدوا و ختما بآنحضرت راجع شود
و این مقام رفیع باتفاق همه امم در مرتبه سایر پیغمبران علیهم السلام ثابت نشده و لکن هر عقلی بکنه این حقیقه
پی نبرده و هر قلبی بچشم معرفت این معنی را تعقل نمیکند چنانکه چشم خفاش نور آفتاب را مشاهده
نمیکند و عقل جزئی بر عقل کلی و هادی سبیل احاطه ندارد و ذرات وجود و همه کل ماهیات
محاط آن نور محیط می باشند و چنانکه قوام اجزاء بدن انسان بوجود قلب و روح است همچنین وجود
و بقاء و قوام جمیع ذرات وجود منوط و قائم بنور الانوار و بوجود منبسط که از فیض مقدس
مینامند و قوام وجود این ذات منور قائم بمشیت حقه سبحانه و تعالی است و این مرتبه رفیعه ولایت و
خلافت و تخلق باخلاق رب العزه و استکفاء و عصمت و احاطه و جامعیت و خاتمیت و شفاعت
و رسالت و مطاعیت و صاحب مقام محمود و وسیله و جمع میان قوسین نزول و صعود
و مظهریت اسم اعظم و جمیع اسماء الهیه می باشند الی غیر ذلک من المراتب العالیه و الدرجات
الکامله الرفیعه المتعالیه و فهم حقایق این مطالب و اسرار منوط بمجاهدات قلبیه و ریاضات اخلاقیه معنویه است تا

قلب

قلب صافی و مصفی شود و محل اشراق نور علم و هیئت گردد و چشم بصیرت و معرفت گشوده شود و از
نور بعالم انوار متصل است و از آن عالم بفیض نور الانوار بر صحایف قلوب صافیه انوار حقه
فایز میشود و این مرتبه منوط بارتفاع حجب و حصول مقتضیات و ترقیات معنویه است قال الله
تعالی أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ الآیه حاصل آنکه عارف
که قلب خود را از اخلاق رذیله پاک گردانیده بان نور که از مواهب الهیه است و محل آن قلوب اهل
عرفان و مکاشفه و الهام است معجزات انبیاء ع را مشاهده میکند و همه را تصدیق میکند و
حق و باطل را از یکدیگر تمیز میدهد ولکن قلبی که بحجب و غواشی ظلمانیه تاریک شده از فیض عظیم
معرفت محروم است از این جهة کافران معجزات انبیاء علیهم السلام را بسحر نسبت دادند و ایشان را
تکذیب نمودند قال الله تبارک و تعالی فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ بیت از حجاب نفس ظلمانی
برای تا شوی وارسته قرب خدا او فریب هذا اشاره بمقام معرفت و وصول بمقام شهود و عرفان
و معاینت است و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور **فصل** بدانکه چون مراتب که بنحو اجمال و اشاره
ذکر شد مفصل آن منوط بشهود و عیانست و اکثر عقول از ادراک آن عاجز است و خصم را بمعاینات
نمیتوان ملزم ساخت پس لازم آمد که جمله از مطالب عقلیه جلیه و بسیاری از آیات موجوده
در کتب سابقه سماویه که شاهد بر نبوت خاصه محمدیه صلعم است در این کتاب ذکر شود شاید
موجب هدایت گردد **بدانکه** نبوت عامه از جمله الطاف واجبه است و جمیع مذاهب و ادیان و
ملل و شرایع متفق بر وجوب آن هستند و دلیل بر این مطلب اینستکه شکر منعم حقیقی که خلاق عالمیانست
واجب است باتفاق عقول و شرایع و اداء شکر منوط و موقوف بمعرفت است و عقول ناقصه از
ادراک عموم حقایق عاجز است پس نصب رسول از جمله الطاف واجبه میباشد مقصود آنکه
بدلیل عقل و نقل و باتفاق ملل و ادیان ثابت شده که خداوند جهان حکیم علی الاطلاق است و لغو
از او صادر نمیشود پس غرض از خلقت عالم باید فایده عظیمه کامله باشد و آن فایده بر عامه خلق
ظاهر نیست و باختلاف ازمنه مختلف میشود پس بعثت رسل در حکمت خداوند عالم جل شانه
واجب است حاصل آنکه معرفت از جمیع مراتب افضل است و مقتضای مبدء فیاض افاضه معارف
حقه است بر قابلیات امکانیه و این معنی منوط ببعثت رسل کرام است زیرا که وحی و الهام بر همه خلق نازل

نشده و سوای انبیاء و رسل استعداد و قابلیت آن ندارند پس سایر خلق محتاجند برسل و انبیاء ع
در استعلام معارف بلکه در عامه تکالیف شرعیه بلکه نظام دین و دنیا منوط ببعثت ایشانست
بلکه واجب است بر حکیم علی الاطلاق جل جلاله که در هر عصری حجتی قرار دهد از رسل و اوصیاء
علیهم السلام که رسول مبلغ رسند و وصی حافظ و معین و هادی و رهنما باشد و حجه بر خلق کامل
شود و باین واسطه وعد و وعید و ثواب و عقاب که از جمله الطاف واجبه الهیه است محقق
میشود و آن منوط بقیام حجت بالغه است و حجه بدون بعثت رسل تمام نمیشود و چون رسول
وفات نمود و صامت شد مادامی که رسولی دیگر از جانب حق تعالی مبعوث نشده واجب است که وصی
در عالم امکان باشد که دین پیغمبر ص را حفظ نماید و احکام دینیه بخلق برساند و مقرب بطاعت
و مبعد از معصیت باشد و هادی و رهنما و مبشر و نذیر باشد زیرا که عامه خلق قابلیت و استعداد
ندارند که بدون توسط معصوم علیه السلام تحصیل معرفت نمایند و از فنون صنایع علوم شرعیه بهره مند
گردند و خداوند جل شانه ابا نموده اینکه امور را بدون اسباب جاری نماید و سبب نظام دین و دنیای
خلق وجود حجه است لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه حاصل آنکه هرگاه حضرت
ولی الله ص که پادشاه عالم است در عالم نباشد امور دینیه خلق منتظم نمیشود و دنیا نیز بی نظم
و مختل و پسا وساوس و اختلافات کثیره و اختلال در معیشت عامه عباد حاصل میشود و دین و دنیا
خلق باطل گردد و این یعنی خلاف مکرمت و عطوفت و رحمت واسعه و الطاف الهیه است بلکه
منافی با حکمت بالغه ربانیه است و وجود سلاطین ظاهریه و حکام و رئیس و حکماء ظاهریه
کفایت نمیکند خصوصا از برای بیان تکالیف شرعیه که اشاره بر ثبوت آنها شد بلکه اکثر احکام
و اقوال و افعال اولیاء ظاهریه بر خلاف مصالح و حکم مذکوره واقع میشود و انتظام اختلافاتی
که میان آنها پیدا میشود منوط بوجود حجتی است که معصوم باشد و از خطا و سهو و نسیان و
ذنوب محفوظ و معتصم باشد حاصل آنکه مصالح مطلوبه و حکم بالغه مذکوره بر وجود شخصی
و عاصی مترتب نمیشود بلکه هر یک از اهل خطاء در نظام دین و دنیای خود محتاج بوجود
شخص وجود معصوم میباشند و مخفی نماناد که بیان در اینمقام برای کسی است که خود طالب حق
باشد و مقابل خصم منکر دین مطلق نباشد و الا تدبر برای این مقصد را در جواب آن این فایده غیر محتاج الیها است

هم او خود

چنانچه خود بوجوب لزوم بعثت نبی مقر و معترف نیست کلمة الله و روح الله را پیغمبر خدا و انجیل را کتاب منزل از
سماء می دانند **ایضاح** چون ثابت شد آنکه بر خداوند عالم جل شانه نظر بمقتضای حکمت
و لطف وجود تکالیف شرعیه و نظام اصلح لازم است که در هر عصری و مادامی که تکلیف باقی و برقرار است
حجتی برای خلق قرار دهد که امور دین و دنیای خلایق بطفیل وجود او و بنور هدایت او منتظم
گردد و بعد از زمان حضرت عیسی و حواریین دیگر حجتی و معصومی از جانب حق تعالی بحق مبعوث
نشده مگر وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء ص پس بنا بر قول نصاری که آنحضرت را پیغمبر نمیدانند
لازم می آید فقدان حجت و آن منافی لطف است پس معلوم شد که آنحضرت بحق مبعوث شده
اند و بعد از وفات آنجناب دوازده امام علیهم السلام بترتیب حجت و امام و معصوم بوده اند و در
این زمان که حضرت صاحب الزمان علیه السلام حجت میباشند و در زیر ابر غیبت آفتاب صفت خلق را
هدایت می نمایند و قوام وجود عالم امکان و انتظام آن منوط بوجود آن امام همام است و در تمام
عالم امکان حکم ایشان نافذ و تصرف دارند و علم و قدرت ایشان بر همه عالم احاطه دارد و واسطه جمیع فیوضات
و منبع همه خیرات و اصل و معدن کرم است و این دلیل است بر حقیقت محمد و آل محمد علیهم السلام
ایضاح دلیل دیگر آنکه در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شریعت حضرت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام اکثر احکام آن از میان رفته بود و بسیاری از امت آنحضرت اطاعت
علمای سلف(؟) مردمان نصاری را مینمودند و از آن زمان تا این زمان پیوسته احکام و اصول آنرا علما(؟)
مینموده اند و اکثر یا کافه رسوم آنها الا ما شذ و ندر مخالف با قانون عیسوی بود و اعتقاد
نصاری آنست که روح عیسی ع در نان حلول مینمود و از اینجهت نان را مطاع خود دانسته اند و طریقه
آنها بر جهل و متنبه(؟) بر شرب خمر شد و مفاسد بسیار ازان مترتب شد و حال آنکه جمیع پیغمبران شراب را
حرام نموده اند چنانکه مواضعی از توریت بخصوص صراحة شرب خمر را حرام نموده و قانون آنها بت
پرستی شد که شرک صریح است و منافی با توحید در عبادة است و حال آنکه ادله عقلیه و قوانین
دینیه شاهد بر ثبوت توحید مذکور است و هرگاه تابع حضرت عیسی ع بودند باید مثل آنجناب
از عبادت اصنام اجتناب نمایند چنانکه حضرت عیسی ع از بت پرستی و شرک اجتناب میفرمود
و در توریه نوشته است که صورتی را امثال خود و خدا واسطه قرار ندهید و باعتقاد نصاری احکام تورات

خود ثابت است و دیگر آنکه جمعی از نصاری بر اینستکه در هر سال بزرگان انها گناهان را می‌بخشند و این معنی نیز
مهمل و کلام شرکست چه واضح است که مرتبهٔ غفاریّت از خصائص ربوبیّت است و غفّار و
غافر از اسماء حقتعالی است چگونه سزاوار است که بنده گناه دیگری را ببخشد و دیگر آنکه نصاری
خدا را ثالث ثلثه میدانند و خدا را با عیسی و روح القدس و دیگری ص و مریم نیز قرار میدهند و
اکثر انها میگویند که این سه نفر بنحو وحدت وجود یا بنحو وحدت موجود متحد بوده‌اند و بعد
منفصل شده‌اند و بسیاری از نصاری عیسی را فرزند خدا میدانند و استشهاد باناجیل اربعه
میکنند و میگویند که حضرت عیسی خدا را پدر نامیده و بسیاری از نصاری گفتند عزیر پسر خدا است
و دیگر آنکه کتب توریة و انجیل را تغییر و تبدیل داده و زیاد و کم نموده‌اند چنانکه بعد از این ان شاء الله تعالی
بیان آن بنحو اوضح بیان خواهد شد حاصل مطلب آنکه چون در زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت ص
احکام حضرت عیسی ع از میان رفته بود مگر قلیلی از آن و عموم نصاری تابع بدع و ضلالت
شده بودند لهذا بر خداوند عالم جلّ شانه بمقتضای حکمت واسعه لازم بود که رسولی بفرستد که
خلق را هدایت نماید و آن منحصر در وجود محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم است پس باین دلیل عقلی نبوّت
حضرت محمّد ص ثابت میشود **فائده** بدانکه چون مشیّت الهی و اراده یزدانی تعلّق گیرد بارسال
رسولی بر قومی و امر کند ایشان را باطاعت او نمیتواند شد که بمحض گفتن رسول اطاعت او متحتّم باشد
چه از جمله قطعیّات و اتفاقیّات مذهب است که اتمام حجّت لازم و عقاب و مؤاخذه بدون
نصب حجّه قبیح لیهلک من هلک عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة پس نصب رسول باید مقرون
بعلامت باشد و الا هرج و مرج و فساد کلّی لازم میآید و باید آن علامت بنوعی باشد که تمام مکلّفین
بتوانند از آن معرفت بر نبوّت تحصیل نمایند و شناختن بعضی پیغمبر را از طریق کشف و شهود
یا الهام یا دقایق علوم یا مشاهدهٔ صفات و اخلاق برای عموم ناس کفایت نمیکند زیرا که اکثر
خلق را باینمقام حقیقت بهره نیست پس آن علامت منحصر شد بمعجزه و بدانکه فرق میانه
معجزه و سحر چند امر است اوّل آنکه معجزه از حیز قدرت ممکنات خارج است مثل آنکه موسی عصا را اژدها
نمود و عیسی علیه السّلام مرده را زنده می کرد و امثال اینها پس معجزه از جمله مصنوعات حقتعالی است و
فعل حقتعالی بر ید کاذب محال است که جاری شود و الا لازم میآید قبح و عبث و تکلیف بما لا یطاق و امکان

افحام انبیاء و اوصیا و اغراء بجهل و خداوند جل شانه منزه از قبایح است پس معجزه دلیل است بر صدق و
حقیقت انکسیکه بر دست او جاری میشود بخلاف سحر که از قدرت ممکن خارج نیست حاصل انکه
معجزه خارق عادت است و سحر چنین نیست دویم انکه در مقابل سحر ساحر مبطل و حجتی بر بطلان
سحر از جانب حقتعالی خواهد امد که خلق گمراه نشوند و معجزه روز بروز حقیتش واضح تر
میگردد سیم انکه معجزه در اسمانها اثر میکند مثل شق القمر و رفتن عیسی ع باسمان و سحر
مؤثر در اسمان نیست چهارم انکه معجزه حقیقت دارد و سحر محض خیالست یا چشم بندیست
لهذا بر کسیکه سحر بر چشم و خیال او اثر نکرده سحر اثری ندارد پنجم انکه معجزه فعل حقتعالی و نازل
از عالم غیب و ملکوت و جبروت و امر است و سحر فعل خلق و در عالم خلق و شهادت و ملک است
ششم انکه صادر نتواند شد معجزه مگر از جانب کسیکه قدرتا و بجمیع مقدورات مساوی باشد
و سحر چنین نیست و بدانکه باید معجزه مطابق با مدعای صادق باشد و مخالفت سحر با دعوای کاذب
ممکن بلکه کثیر الوقوع است هفتم بعضی از علماء فرق گذارده اند میان معجزه و سحر باینکه معجزه خرق
عادت کلیه است و سحر چنین نیست هشتم انکه حصول معجزه بمحض افاضه و ایجاد و تجرد اراده
صاحب معجزه است بدون صنعت حسیه و الیه الالات و اسباب است و سحر منوط و مربوط باسباب
خارجیه است نهم انکه معارضه با صاحب معجزه و غلبه بر او ممکن نیست چون از اسباب عادیه نیست
بخلاف سحر که معارضه با ساحر و غلبه بر او ممکن بلکه غالب الوقوع است دهم انکه معجزه بمعنی
عاجز کننده خصم و الزام دهنده است و تعلیم نمیتوان از او فرا گرفت و سحر چنین نیست بعد گفته
ششصد و ده سال بعد از مسیح در وقتیکه دین مسیحی در عالم منتشر و برقرار گشته بود محمد نامی در
عربستان در شهر مکه خروج نموده ادعا نمود که من رسول خدای تعالی و بکلام صادقم و قرآن کتابی است
که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس مناسب است متوجه گردیده ملاحظه نمائیم که
ایا محمد ادعای خود را باچنان دلائل بثبوت رسانیده است که از انها یقین و اشکار گردد که ادعای او
حق و بجا است زیرا که در باره چنین مطلب عمده محض با دعا و بدون اعتبار و اعتماد نمیتوان نمود و
دلیل نبوت محض ادعا نیست الخ مصنف فقیر گوید گویا این شخص نصرانی گمان نموده که مسلمانان
رضوان الله علیهم بمحض ادعا تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده اند و امثال اینکلمات در کلام فرقه

یهود عنود بسیار است در باب نبوت حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام طعن بر نصاری میزنند میکویند
نصاری بمحض ادعا تصدیق بنبوت عیسی را نموده اند و معجزات حضرت عیسی علیه السلام را اکر متواتر و اثبات
کالشمس فی وسط السماء مثل معجزات محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم ظاهر و ثابت کردید
انکار میکنند و این دو انکار محض عناد است زیرا اکر معجزات هر یک از ایشان بلکه معجزات هر یک
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فوق حد تواتر است و ما میکوئیم به هر حجتی که نصاری
جواب یهود را میدهند و نبوت عیسی را برایشان مدلل میسازند ما نبوت حضرت محمد صلعم را
بمثل آن حجت اثبات میکنیم اکر میکویند بتواتر اخبار نصاری علم بمعجزات حضرت عیسی علیه السلام
حاصل شد میکوئیم بتواتر اخبار مسلمین علم بمعجزات محمد صلعم حاصل شد پس حضرت عیسی کتاب
و معجزه آورد و مدعی رسالت شد و صادق بود و انکار یهود محض لجاج بود همچنین حضرت
محمد صلی الله علیه وآله کتاب و معجزات باهره آورد و رسالت آنحضرت ثابت شد و حصول علم از
تواتر وجدانی است و از بدیهیات عقول است و اکر معجزه بتواتر ثابت نشود چکونه نصاری بر یهود
در باب نبوت عیسی ع اتمام حجت توانند کرد نصرانی کفته باید ببینیم که آیا فی الحقیقه قرآن کلام الهی و
محمد رسول خدا است الخ مؤلف فقیر کوید مقصود نصرانی از اینکونه کلمات انکار حقیقت قرآنست
چنانکه یکی از نصاری که اسم او پروس صاحب است منکر حقیقت قرآن شد باین دلیل که آیات قرآنیه بعد از
وفات حضرت محمد صلی الله علیه وآله جمع شد و کسانی که آنرا جمع نموده اند معصوم نبوده اند پس
قرآن محفوظ از زیاد و کم نیست جواب اولا میکوئیم که اناجیل اربعه نیز بعد از رفتن حضرت عیسی ع
باسمان جمع و تالیف شده و ثانیا هرکاه بعضی از آیات قرآن مفقود شده باشد صحت باقی آیات
برقرار است و میدانیم که زیاد نشده است زیرا اکر احدی جز آنکه از وحی الهی باشد نمیتواند یک آیه
مثل قرآن بیاورد چنانکه جمیع فصحای عرب عاجز شدند و یک آیه مثل آیات قرآنیه نتوانستند بیاورند
پس معلوم می شود انشاء این آیات بینات از قوه و قدرت بشر خارج است یا آنکه خدا صرف می کند
و باز می دارد از اینکه مثل قرآن بیاورند و هرکاه احدی از عرب آیه مثل قرآن آورده بود منتشر می شد
و حال آنکه یک خبری در این باب نرسیده و ثالثا میکوئیم علاوه بر مراتب فصاحت و بلاغت قرآن معجزات
بسیار دارد که دلیل بر حقیت است و ما چند معجزه در این کتاب برای حقیت قرآن اکتفا میکنیم اول آنکه قرآن

مشتمل

مشتمل بر علوم حقیقیه کثیره است که عقل گواه بر حقیت آنها است و حضرت رسول امی بود و نزد احدی درس
نخوانده بود پس معلوم می شود که استفاده از جناب وحی الهی است دوم آنکه از قصص و حکایات گذشته
و آینده خبر میدهد چنانکه در شان یهود عنود میفرماید ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْکَنَةُ و این
معنی تا قیامت باقی است و خبر داد مسلمانان را لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِیْنَ و مطابق
با واقع شد خبر داد که ابولهب ایمان نمیاورد و مطابق بود و میفرماید وَجَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْکَ فَوْقَ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ و تا حال فرقه عیسویه تقدم و تفوق بر یهود دارند و دیگر آنکه
از مغیبات خبر داده و مطابق با واقع بود و علم غیب باید از جانب خدا باشد و این مطلب در سیم هم
از کتاب دوتراناوم که یکی از کتب خمسه توریه است بنا بر نموده بعد از اخبار موسی از آمدن پیغمبری بعد
از آن و ذکر علامات او میفرماید هر وقتی که او بدنیا میاید هر کس با او ایمان نیاورد من از او انتقام خواهم
کشید پس میفرماید اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ما ها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان
شخص است که حکایت او نمودی و وعده [illegible] است با ایشان بگو که علامت او آنست که هر چه وعده خواهد نمود و هر کار
بخیر را او گفته است بعمل آمده باشد بیقین پیغمبر رسالت او بهم رسانید و ایمان بیاورید و اگر بعمل نیامده است
بدانید که دروغ دعوی کرده است پس از این آیه توریه ظاهر شد که هر گاه مدعی رسالت از
غیب و آینده خبر دهد و خبر او مطابق شود تصدیق او لازم است و اخبار صادقه از مغیبات
در قرآن بسیار است و دیگر آنکه از قلوب مهاجرین و انصار در مواضع و مقامات بسیار خبر داده
چنانکه اخبار کثیره متواتره باطلاعات و اعلامات نبویه نیز منتشر است سیم آنکه جمیع علوم حقه
در قرآنست لَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتَابٍ مُبِیْنٍ ولی استعلام آن بمعنی منوط بکشف و شهود و الهامست
هر چند جمله از مواضع آن از حکایات معتبره مستفاد می شود چنانکه ائمه هدی علیهم السلام در دعوی
مطالب حقه با آیات قرآنیه استشهاد فرموده اند چهارم آنکه اختلاف میان آیات قرآن نیست وَلَوْ
کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِیْهِ اخْتِلَافًا کَثِیْرًا پنجم آنکه بمعاینه و شهود استنطاق و استعلام
میشود که قرآن فوق کلمات کافه مخلوقات است و هیچ کلامی بمرتبه قرآن نمیرسد و آیات قرآنیه
منور قلوب عارفین است و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید **تتمه** بعضی از خلق گمان
کرده اند که میانه آیات قرآن اختلاف است در یکموضع میفرماید قل یتوفیکم ملک الموت و در موضع دیگر میفرماید

الله يتوفى الانفس حين موتها و در جاى ديگر ميفرمايد انا زينّا لهم اعمالهم و در مقام ديگر ميفرمايد
و زيّن لهم الشيطان اعمالهم و در جاى ديگر ميفرمايد که يضلّ من يشاء و يهدى من يشاء و در جاى
ديگر ميفرمايد ليهلك من هلك عن بيّنة و امثال اين آيات بسيار است جواب آنکه اين اشکال ناشى از
عدم معرفت بحقيقت لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين است که جميع افعال از موت و حيوة
و ساير امور مبدء آن از جانب حقتعالى است و در اسباب ظاهريه اختيار مرعى شده است و تفصيل
اين مسئله را فقير در کتاب مقامات العارفين نوشته‌ام مرقوم صاحب که از جملهٔ نصارى است گفته
اين و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبّه لهم مخالف است با آنچه متواتر است از اينکه حضرت عيسى را
بدار کشيدند و ذبح نمودند جواب آنکه منشأ تواتر حس مردم است که شخصى را بصورت عيسى بردار
و مقتول مشاهده کردند و لکن امر بر مردم مشتبه شد بعضى از مسلمين گفته‌اند اين آيه با آيه و اذ قال
الله يا عيسى انى متوفيك الخ معارض است با اخبار يکه دلالت ميکند بر اينکه حضرت عيسى
زنده باسمان رفت جواب آنکه معنى متوفيك قطع علايق و تعلقات است که مانع از عروج باسمانست
مطابق حديث موتوا قبل ان تموتوا يا آنکه بمعنى تاخير اجل است و وفات بهر يک از اين دو معنى آمده است
استبصار اول آنکه قرآن اعظم معجزات است بچند دليل چون معجزه علميست و معجزه علمى از وجوه
عشره از ساير معجزات عظيم‌تر است اول آنکه معجزه باقيه است الى يوم القيمة بخلاف معجزه شق القمر دويم
معجزه است مر حاضرين و غايبين را بخلاف تسبيح حصاة که مختص بحاضرين بود که حضور داشتند و
استماع نمودند سيم آنکه معجزه است که از زمان آدم الى خاتم صلى الله عليه هيچ پيغمبرى داده نشد بخلاف ساير
معجزات که هر يک از انبياء عليهم السلام نظير آنرا داشتند و آورده‌اند اما توريه موسى و انجيل عيسى و زبور داود
عليهم السلام اصلا دلالتى بر اعجاز از حيثيت ترکيب و اسلوب و فصاحت و بلاغت و اخبار بغيب در آن
نبود يعنى در انبياء عليهم السلام کتاب و صحيفه خود را معجزه خود قرار ندادند چون دلالتى نداشت
و لکن اين پيغمبر صلى الله عليه و آله قرآن را اعظم معجزات خود مقرر داشت چهارم آنکه معجزه ايست که
حاوى شبت صدق جميع مراتب نبوت است زيرا که خبر از اسباب وجود صنايع و لزوم وجود نبى
بايد خلقت را بوحدانيت خدا و تقديس خدا و تسويه عبادت خدا و تصديق جميع انبياء
و تجليل آنها و احتراز از حبّ دنيا و آنچه موجب غضب خداست و دورى از حق و احتراز از اتصاف برذيله و اخلاق

ذمیمه و اتصاف بصفات حسنه و اخلاق مرضیه و اعتقادات حقه و اعتقاد محشر و نشر و صراط و عذاب
و ثواب و جمیع اینها لازمه شأن پیغمبر است و در حکمت عقلیه مقرر است که پیغمبر باید بجهة ابلاغ
و اعلام اینها مبعوث شود لا غیر کلا در استقراء ثابت و مقرر است پنجم معجزه ایست که بغض او در
کفار را و هیچ معجزه ای نقد را اسباب غضب کفار و مشرکین نشد زیرا که اینها را حمل بر سحر می کردند
و قلب خود را تسلی میدادند که این سحر است و ماها مشتاق آنرا انکر ده و از افزا نکرفته اند ولی در رقعه
بکلام نقل کنند کلامی ابطر و نیکه احدی نتوانند اتسم بیان کنند اینمعنی عظیم غصه است و شأن
و ناگوار است چنانکه گرفتهی ساختن ساعترا اندانند چندان معجزه از غصه نیست اما اگر یکمسئله
طهارت را ندانند خیلی بجهت او خجلت و انفعال و غصه است که با وجود شأن فقاهت یکمسئله سهل
طهارت را ندانند با وجود اسفار و فصاحت و بلاغت و کلمات غریب که لیلا و نهارا مشغول بودند
سوره مثل انا اعطیناک نتوانستند آورد و خود را از کشتن و ذلت نجات دهند و این عظیم غصه ایست
بجهة اهل لسان لا از اینجهت فرموده قل موتوا بغیظکم ششم آنکه در شأن هیچ معجزه از معجزات نفرموده
هرگاه جن و انس جمع شوند نتوانند مثل او را بیاورند و لیکن از جهت عظمت و جلالت و محال بودن از
اتیان بمثل فرموده ولئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله
ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا هفتم معجزه جامعه ایست که خیلی مراتب اعجاز را حاوی است از گذشته
و آینده و علوم غیبیه و معارف حقانیه و الان محسوس است استشفاء بان و عمل و مته بقرائت آن
بجهت حصول مطالب و مقاصد و استخراج جمیع احکام دینیه و دنیویه و اخبار از ما فی القضایا
و آینده الی یوم القیمه مثل و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمه در باره
حضرت عیسی الی یوم القیمه را میتوانند بخبر دهد الا ذات اقدس آفریدگار و بحسن ظاهر است که
الان هزار و دویست و نود سال است که از نزول این آیه گذشته است و بهمین نحو محسوس است که
احدی مجال انکار ندارد تسلط نصاری بر جماعت یهود عنود و این اعظم معجزات است از اخبار آینده
الی یوم القیمه و استمرار و ظهور آن بحسن و عیان ظاهر است هشتم معجزه ایست که شبیه و نظیر
از سحر و کهانت ندارد که جمیع معجزات نظیری دارد و شعبده و طراری و ملیاب دهر بحاب و سحرا و کهنه
میتوانستند آورد بخلاف معجزه علی که هر گاه الان فرنگی عالم را بهم زنند در مقام شعبده و طراری نیستند یکمسئله

انمسائل عقلیه توحید را از مسائل نبوت بیاد و سطر عبارات امیر داماد و ابو علی مالك صفحه که مرحوم حجة شیخ
مرتضی را بفهمد در قواعد اصولیه و بیان کند و عبارات از ابن و جه صحیح بخواند بفهمد معجزه ط
خواهد است معجزه علمیه است و اغلب بزرگان عرب که صاحب انصاف بودند و عالم با حوال
پیغمبر ص که درس نخوانده و امی بود اقرار بعجز نمودند ستاره بد رخشید و ماه مجلس شد دل رمیده
ما را انیس و مونس شد نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ز غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
و در مقام انصاف میفرماید هرگاه مکسوره او ورد بدیهی یعنی ما طل باشد و از گشتن اسوده اید
و اینقسم انصاف می دهد لهذا انها ایمان می آوردند چنانکه عم ابوجهل در مقام انصاف تصدیق نمود
و اکثر بزرگان مکه محض اذعان بعدم اتیان امثال او وردند بلکه مکررا تیکه در قرآن یافت می شود و
اهل عناد حمل بر تکرار بیفایده می کنند و سرانزا تعیین اشد که بس از اینکه پیغمبر ص قصه موسی و فرعون ابیان
میفرمود می گفتند کفار که اینقصه را بایسکلمات بیان شد دیگر در دوهم گفتن و اوردن چه لطفی دارد هرگاه
اورده عین همین خواهد بود لهذا پیغمبر ص می اورد بعبارات و بیانات دیگر همان مطلب موسی و عیسی را
یا ملزم کرده اند خصم را که تو عاجزی از اتیان و لی من قدرت بر آوردن ثانی و ثالث و رابع با لفاظ و
کلمات و بیان دیگر دارم دهم بثبت جمیع معجزات و کمالات و مراتب پیغمبر ص ما است که هرگاه نبود دلیل قرآن
نمیتوانستیم جلال و کمال و علم و خلق و قدرت و عصمت و طهارت و عبادت و زهد و صدق و
ریاضت و حکمت عقلیه و علمیه پیغمبر خود را اثبات نمائیم بس الان هر مرتبه از مراتب کمال و هر شانی از
شئون جلال که از جهت پیغمبر خود مدعی شویم و با قرآنست که خود حجت قاطع است بخلاف تکلم
سوء عار که نمی تواند دلیل بر جمیع شئونات حضرت رسالت بوده باشد **فائدة** در بیان آیاتی که
در سایر کتب سماویه در حقیقت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله ما ثور است و این
بسیار است و فقیر در این رساله بعضی از انها اکتفا می کنم و ان کافی است برای کسیکه معاند نباشد و صحیح
اول عبارتیستکه در سفر اول تورات در اخر باب هفدهم است که خدای تعالی در حکایت خطاب بحضرت
خلیل الرحمن ابرهیم میفرماید و ان اینستکه اول ایشماعیل شمعتیحا هینه برختی اوتو
و هی فرتی اوتو و هیربتی اوتو بمادماد و شنیم عاسار نسیئیم یولید او نتیو لغوی گادل
و معنی این عبارات از قرار یکه حقیر که کتاب تورات را بر جمعی از علماء یهود که تازه بشرف اسلام مشرف شده بودند

قرائت کرده بودم اینستکه ای ابرهیم ازبابت اسمعیل شنوانیدم تورا اینک افرین کردم اورا وبرومند
وبزرگوار وبسیار کردم اورا بسبب ماد ماد یعنی احمد احمد صلعم واز ان احمد بهم رسند
دوازده بزرگ وامام که پیشوا باشند بر قوم عظیمی وبعضی دیگر از علماء تصریح باین تفسیر نموده الله
وگفته اسم سامی آنحضرت در توریه بطریق صحیح مود مود است وبطریق دیگر ماد ماد ودر
توریه بلغت عبری صلعم صلعم وبنابراین تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب واضح وصریح در مدعا
خواهد بود ولکن آنچه در بعضی از نسخ عبری مسطور وعلمای یهود که حقیر دیدم مذکور ساختند
اینستکه بم اود ماود بمعنی غایة الغایة وبحیا بست وبنابراین پاسوق این خواهد بود که بسیار
کردم اورا بسیار بسیار وبحیاب واز او بهم رسند دوازده بزرگ وسرکرده واورا سرکرده
امت بزرگی خواهم نمود ودراین صورت اگرچه بصراحت اول نباشد ولکن باز دران اشاره بمطلب
خواهد بود بواسطه منت گذاردن بتولد دوازده بزرگ از نسل او وچه ظاهر است که مراد
از ایشان ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر باشند زیرا که دوازده نفر دیگر که صفت خصو
وحیثیت اجتماعی داشته باشند از اولاد او کم برسیده است تا چنین منت گذاردن بخصوص
کرده باید از حضرت اسمعیل سرکرده امت بزرگی چه آن متحقق نشد مگر در حق امت پیغمبر
آخر الزمان صلی الله علیه وآله دویم پاسوقی است که در پاراش ویحی یعقوب از توریت است و
آن حکایتیست از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود بقبیله یهودا فرمودند وآن اینست
لو یاصور شبط می یهودا اومحوقق میبین رغلاو عد کی یابو شیلو ولو یقهت عمیم
یعنی تاج پادشاهی وسلطنت از سر قبیله یهودا ولباس امامت از دوش ایشان نخواهد افتاد تا
آنکسیکه خدای تعالی اورا فرستاد واو آن کسیستکه همه امتها انتظار اورا میکشند چه این عبارت
دلالت میکند بر پیغمبر موعود باید سلطنت از میان بنی یهودا بیرون نخواهد رفت تا او
نیامده است سلطنت وامامت در میان بنی یهودا خواهد بود وحال آنکه امروز هیچ صنفی
سلطنت وامامت در میان بنی یهودا نیست پس معلوم است که آن پیغمبر موعود آمده است و
نمیتواند شد که آن عیسی علیه السلام چه او از قبیله یهودا بود علاوه بر اینکه تصریح نموده که همه امتها
انتظار اورا میکشند وحال اینکه عیسی هم چنانکه در انجیل متی مذکور است میفرماید که من فرستاده

نشده ام مگر مرتبی اسرائیل و در بعضی فصل چهل و چهارم انجیل لوقا می فرماید هم چنانکه یونس فرستاده
شد باهل نینوی و هم چنین عیسی ع فرستاده شد باهل بیت المقدس پس انتظار ایشان امت او را نداشتند
و نه ما شیخ که یهود انتظار او را میکشند چه او را نیز از بنی یهود امی دانند پس نیست مگر محمد بن
عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم چه در این باب البد بیهتر سمیری دیگر نیامد ستیم پاسوفی است
کرد اوّل پاراش و در وقت هجر اخذ از توریه است یعنی پاراش وقت رحلت و آن پاراشی است که موسی
علیه السلام در وقت رحلت خود بر قوم خواند و آن اینست و یومر از و نای مسینا بارزاح
میسعیر لامو هو فیع مهر پاران یعنی موسی گفت که خدا اشکار اشد از سینا و درخشید از کوه
ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران و مراد ازین پاسوق ظهور حضرت موسی و عیسی
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است چه محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی کوه
سینا و محل بعثت حضرت عیسی ع ساعیر بود چه آنحضرت بعد از تولد در قریه بیت اللحم بواسطه
خوف از هیرودس پادشاه یهود با مادر خود مریم الی بیت المقدس بولایت ولادعیص در
حوالی مصر در آنجا مبعوث شد و مراجعت نمود و در قریه ناصره بر بنای دعوت کرد و محل ظهور
محمد صلی الله علیه و آله و سلم پاران بود که مکه باشد چه پاران کوهیست در حوالی مکه پدر و مبل
و نیم بیش از عدن و جمهور مفسرین یهود نیز پاران را بمکه تفسیر نموده اند و در بعضی عبارات
توریه نیز دلالت بر آنست چنانچه در سفر براشیت توریه و پاراش و بیرا و پاسوق چند میفرماید
که ترجمه اینها اینست که چون حضرت خلیل مامور به بیرون کردن هاجر شد نانی و ظرف آبی برای
هاجر و اسمعیل مهیا ساخت و ایشان را روانه بیابان بیرشبع نمود و چون آب ایشان تمام شد
اسمعیل در زیر درختی از الم گرفتار هاجر از آنحضرت کناره گرفته بگوشه مشغول گریه شد که نتواند
فرزند خود را در آنحال ببیند در آنحال فرشته از آسمان آمد و ندا کرد بهاجر که مشوش مباش
خدا شنید او از فرزند تو را برخیز و بگیر دست او را که بزرگ میکرداند خدا او را و خدا نمود بهاجر
چاه ابی را و هاجر رفته از آنجا آب آورده باسماعیل خورانید و بود خدا با آنحضرت و بزرگ شد و
بود تیر انداز پس میفرماید و لیشون بمیدبر پاران یعنی مسکن گرفت اسمعیل در بیابان پاران و
واضح است که مسکن اسمعیل در مکه بود و در پاسوق کتاب حبقوق نبی که ذکر آن خواهد تصریح فرموده با

بانکه رحمت الهی از جانب جنوب بیت المقدس خاص از کوه پاران نازل خواهد شد و همیشه خواهد بود
و در جنوب بیت المقدس جائی که احتمال کوه پاران در آن بدهد بغیر از مکه معظمه جائی نیست
و از اینجا عناد و بلادت فلیپ پادری که یکی از علمای نصاری بوده و سابق بر این شاید در رد اسلام
نوشته می شود چه در رساله گفته است که کوه پاران در بیابان سینا است و مراد از آشکار احدی در
مواضع ثلثه فرستادن نعمتهای خود است در آنها بر بنی اسرائیل چه بیابان سینا هرگز مسکن اسمعیل
نبوده و در جنوب بیت المقدس نیست علاوه بر آنکه فقره پاسوق مذکوره که بعد از این است اصلا
با این عمیشا ازدچه همه ان پاسوق ابیست و اثام بوبوت قرپش میواشر دت لاموو
پاسوق بعد از آن اینست از خوب عمیم کل قد و شاو بیادخاو هم توکو لرقلیخا یلسیای دبر
و تمام مجموع آنکه با او ست چندین هزار خاصان یعنی فرشتگان او در دست راست او دینی سنت
چون آتش یعنی درخشنده نزد او عزیز کرد همه امتها بسیار و همه مقدسین و معصومین در دست
اوست و انتفاع برند از تعلیم او هر که با پاهای او نزدیک شود یعنی پابوس او برسد چنانچه بعضی از
پادریان فرنگ تفسیر کرده و در عهد او خواهد بود آنکسیکه از همه عادلتر باشد و گویا اشاره
با نوشیروان باشد چنانچه حضرت پیغمبر صلعم فرموده وُلِدتُ فی زَمَنِ المَلِکِ العادل و بر داشته
شود سخنهای تورات او گویا مراد از این نسخ دین موسی باشد چهارم چند پاسوق است که در اول تاریخ
خلقنا از تورات است و آنها این است و ادنای امر الابرام احرهیارد لوط معیموسا نا عنیخا اوراه
مبین هما قوم اشر انا شام صافونا با و انقبا و اقدما و یاما کی ات کلاها ارض اشر اتا روه لخا
اتنسئنا ولزرعخا عد عولام و سمتی ات زرعخا کعفر ها ارض اشر ایم یوخل ایش لمنوت ات
عفرها ارض که زرعخا بیمانه یعنی فرمود خدا با برهیم بعد از جدا شدن لوط از نزد او که بکشا
چشمهای خود را ملاحظه کن اطراف اینکه آنجا که در آن مقام داری از اطراف جنوب و شمال و مشرق
و مغرب که جمله آن زمین را که تو می بینی بتو بدهم از او بذریه تو و ولادت تو تا آخر عالم یعنی خواهد رسید
بگذارم نسل تورا مانند خاک زمین چنانکه کسی خاک را تواند شمرد نسل تو را نیز تواند شمرد و
بعد از این در همین پاشر میفرماید ونوم ولوه ملئخ ادنای اربات زرعخ ولا بیسیاو نزمرون دیوم
لوه ملئخ ادنای هیناخ هارا و یولدت بن و قارات شمو یشمعیل کی شامع ادنای العنیخ و هو یهیه

پرادام بادو یدکل ویدکل بو وعل پزکل الحاد یشیکون واین پاسوق حکایت انکغنگو بست که با هاجر
شد بعد از آنکه از ساره فرار کرده و در سر چشمه در بیابانی نشسته فرشته باو نازل شد
یعنی گفت بهاجر فرشته خدا که بسیار کنم بسیار کردنی نسل ترا که شمرده نشود از بسیاری
گفت باو فرشته خدا که تو الحال آبستنی و خواهی زائید پسر بخوان نام او را اسمعیل که شنید
خدا درویشی ترا و آن فرزند خواهد بود پرادام یعنی بهره شد و دستا و در همه و دست همه در او
و بر روی برادران خود مسکن گرفت و معنی دستا و در همه و دست همه در او و آن قوم که یکی
از مترجمین توریت است چنین ترجمه کرده که او بر همه مسلط و همه بر او محتاج خواهند بود در بست
حرانیم نضرانی که یکی از مترجمین توریت است بزبان لیتنی پرادام را معنی کرده بچیزی که ترجمه آن تولانا
و تتمه آن را چنین تفسیر کرده و دستا و در بالای همه کس خواهد بود و همه کس دشمنی باو خواهند
ورزید و اما او خیمه خود را در همه ولایت برادران خود خواهد زد و آنچه از کتب لغت ایشان ظاهر
میشود و موافق آنچه ظاهر تفسیر است پرادام بمعنی وحشی و صحرانشین است و معنی پاسوق اینست
که این پسر تو وحشی خواهد بود و دست او بالای همه دستی خواهد شد و زود باشد که اجل و
اشرف و اعظم از همه برادران شود بعد از آن میفرماید و بسیار کنم ذریه او را تا از کثرت و بسیاری
شمرده نشوند و بعد از این فقراتی چند و کنار شرح جهاد کردن حضرت ابرهیم علیه السلام با پادشاهان
ذرات زمین کنعان و انحوالی میفرماید و بعضی چیزهای دیگر پس میفرماید بسوم ههوکا دتا دنا
ات ارام بریت لئور... ارض هزوت می نهر مصریم عد هنا هار هکادول
نهر پرات یعنی در آن روز شرط کرد خدا با ابرهیم ع که بدادن این زمین بذریه تو از نهر مصر تا نهر فرات
و تحقیق ماند کرد این پاسوقها هذا الحکایت فرموده است وعدهائی که بخلیل خود و هاجر مادر
اسمعیل علیه السلام داده و از جمله وعدهها عطا فرمودن تسلط او و تملک همه اطراف این زمین است
از چهار جانب بلکه از رود نیل تا فرات بذریه ابرهیم علیه السلام جاویدان و همیشه و این ظاهر است که
هیچ یک از فرزندان ابرهیم ع را بغیر از ذریه اسمعیل این عطاها محقق نشد چه هرگز بنی اسرائیل را
تسلط بر اطراف عالم خصوص بر ساحل فرات حاصل نشد بلکه بآنجا عبور نکردند چه جای
و همیشه بودن پس محلو مسکه این نبات و منت و شرط در ذریه اسمعیل ع متحقق شد و از جمله وعدهها

بخشید

بسیار کردن نسل هاجر است و مسکن دادن فرزند او را در مقام هم فرزند دیگر ابرهیم علیه السلام
و محتاج کردن سایر فرزندان بفرزندان او و مسلط ساختن او بر دیگران و این خود واضح است
که حضرت اسمعیل چه شد و چنین نسل و هم چنین سایر فرزندان او تا ظهور پیغمبر صلعم و علم تسلط
عرب بر سایر ملل قرآن علی الخصوص بنو هاشم باشد که اجل آل خلیل اند پنجم آنچه در سفر براشیت از تورات است
که بعد از آنکه حکایت می کند از قربانی نمودن جلیل خلیل خود را ابتلا فرزند خود و اطاعت او میفرماید که
که چون تو این کار را کردی و بر پسر خود دست بتیغ بخاطر من نترسیدی برکت خواهم داد تو را و نسل
تو را بسیار خواهم کرد مانند ستارگان آسمان و مثل ریگی که در کنار دریاست و میدهم بذریه
تو خانه‌های دشمنان تو را و مبارک می کنم بذریه تو همه قبایل روی زمین را حال تامل کن ببین
اگر نه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و مبعوث بر کافه خلق باشد چگونه صدق
این خبر متحقق میشود و حال اینکه موسی و عیسی علیهما السلام بنا بر آنچه در تورات است و در انجیل است
مبعوث نبودند مگر بر بنی اسرائیل ششم آنچه در سفر پنجم تورات در پاراش شوفطیم بعد از ذکر
وصایای حضرت موسی ع بقوم خود میفرماید نابی میقربخا ماحیخا کامونی یاقیم لخا ادنای
الوهیخا الاو تشماعون یعنی پیغمبری از میان شما از برادران شما مثل من بر انگیزاند خدای خالق
شما بشنوید از او قول او را و بعد از آن میفرماید ککول اشر شاءلتا معیم ادنای الوهیخا بحورب
بیوم هقاهال لیمور لو اوسیف لشموع ات قول ادنای الهای و ات ها اش هگدولات
هزوت لا اراه عود ولو اموت ویومر ادنای الوهای هطیبو اشر دیبرو یعنی چون مبعوث شد
آن پیغمبر بمن رسید در روز دیگر در پای کوه سینا جمعیت نمودند و بدرگاه احدیت عرض کردند
که ما را دیگر طاقت شنیدن این آوازهای خداوند خالق خود و دیدن آتشها یعنی صاعقه و برق
که در حین نزول کلام الهی بلند بشنیدند نیست چه میترسیم که از هیبت آن بمیریم فرمود حق اگر نیکو
گفتند این قوم و گویا بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که بر هر پیغمبری که وحی نازل شود باید به
نزول الواح با صاعقه و برق باشد لهذا استدعاء رفع اینحکم نمودند خدا رحم نمود و فرمود
نابی اقیم لاهم میقرب احیهم کاموخا ونتتی دباری بپیو ودیبر الیهم ات کل اشر اصونو یعنی پیغمبری
مبعوث می گردانم با ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و میدهم کلام خود را بدهن او و سخن گوید با ایشان

انچه را فرمایم بایشان خواهد گفت و هر که نشنود سخنان مرا که بنام من بگوید من از او باز خواهم خواست و مخفی نماناد که این آیات دلالت می کند بر موعود بودن پیغمبری از غیر بنی اسرائیل که

از برادران ایشان و برابر او باشد در عظمت مانند موسی علیه السلام کتاب آورنده و صاحب شریعت تازه است و در نزول وحی بر او نیز

بطوری که بر موسی علیه السلام در نزول الواح با صاعقه و آوازها است و هیچ یک از این علامتها در پیغمبرانی که بعد از موسی علیه السلام

بوده اند صادق نمی آید چه هیچ یک چون موسی علیه السلام نبوده اند و هم چنین مانند آنچه که یهود قائلند چون عیسی

نخواهد بود مدلول آنکه در آخر تورات مذکور است لو قام عود نابی بیسرائل کموشه یعنی بر نخیزد پیغمبری

از بنی اسرائیل مثل موسی علاوه بر اینکه همه پیغمبران حتی عیسی از بنی اسرائیل بودند پس هیچ یک از آنها

نخواهد بود و این احوال تمام بر خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله صادق است هفتم مابنوقهاست که

در سیمان بیست و هشتم کتاب شعیای پیغمبر مذکور است که میفرماید کی صولاصا وصولاصا وقولاقاو

قاوقاو زعیرشام زعیرشام کی بلعقی صافا ابلاشان حرت یدبر الهاعا هزاشر امر الهم زت همنوحا

هنیحو لعایف و زت همرکیعا ولا ابوشموع وهایا لهم دبر اد نای صولاصا وصولاصا وقولاقاو

قولاقاو زعیرشام زعیرشام لمعن یلکو وکاشلو آحور ونشبارو ونوقشو ونلکادو ترجمه است

از علامات پیغمبر موعود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا

زیرا که بزبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و بزبان دیگر سخن گوید باین قوم آنچه امر کند بایشان این

آسایش است برای خستگان و اینست آسایش و شنیدن آن خواهش ایشان نیست و حال آنکه

باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد اندازه اندک اینجا اندک اینجا

باین سبب بر طرف شوند یعنی نافرمانان او و کج شوند و شکسته و بتلا افتند و گرفتار شوند و نیز

در همین سیمان از همین کتاب است که میفرماید کی بلعقی صافا ابلاشان حرت یدبر ال هاعام هزه

یعنی بار دیگر بلغت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از شعیا احدی از انبیاء بزبان دیگر سخن

نگفت مگر جناب محمد صلی الله علیه و آله چه انجیل نیز چون سایر کتب بزبان عبری بود علاوه بر آنکه

نصاری انجیل را نیز لغت آن تاریخ میدانند هشتم پاسوقهائیست که در سیمان چهل و دوم کتاب شعیا مذکور است و آنها اینست که هن عبدی اتماخ بو بحیری راصتا نفشی نا ثتی روحی عالاو

مشپاط لگویم یوصی لا یصعق ولا یشا ولا یشمیع بحوص قولو قان راصوص لا یشبور و فشتا

لا یحبینا لامت یصی مشپاط لا یکر ولا یاروص عد یاسیم باارص مشپاط ولتوراتو اییم ییحیلو نیتیم

خبر است از علامات پیغمبر موعود یعنی اینک بنده من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده جان من بدهم روح
خود را بر او شریعت از برای قومها بیرون آورد و فریاد نکند و مرتبه بجود قرار ننهد نشنواند
به بیرون سخن خود را نی خورد شده را بشکند فتیله کتان نیم سوز را خاموش نکند براستی بیرون آید
شریعت را ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد بزمین شریعت خود را و بکتاب و شریعتهای او جزیرها
هم امیدوار باشند تمام آنچه باید در همان سیمان از همان کتاب که میفرماید هاری شوبوت هبیتابو
وحلاشوت الی ملکید بنیزم تلیسیحنا اشمیع ارحم ابر انشا قدار یارد نوشیر وکدونای شیر
حاداش تهیلاتو مقصه هارص یوردهیام ایم لوا ایم ویوش وهم یسئو میدبار وعاراو حصریم
تشوب قدار یارونو یوشوی سلع مروش هاریم ایصوحو یاسیمو لادونای کاود وتهیلاتو
بائیم یگیدو یعنی اینک طایفه پشیمان آمدند و آنچه کانرا پیش از آمدن و ظاهر شدن بشما اعلام
میکنم و میشنوانم مدح کنند از برای خدا مدح نو و تسبیح کنند او را در اطراف زمین و در دریاها و
جزیرهها و بیابانها و شهرها و خانها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است که پیغمبر ما و سایر عرب
باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت از برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در
جزیرهها معلوم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید الهحرشیم شمعو والعورویم هبیطو لرئوت
احور یوو شی بوشت هبوطحیم باپسل هاومریم لمسیخا استم الوهنو یعنی این سخنان اگر خبر دادم البته
خواهم کرد و بجا خواهم آورد پس شرمنده و سرنگون و رسوا شوند جماعت که پناه ببت میبرند
و میگویند به بتان ریخته سرنگون که شما خدایان ما هستید که همه بار آنچه در همان سیمان از همان
کتاب است و آن اینست که میفرماید هحرشیم شمعو و هاعیوریم هبیطو لرئوت می عیور کی ایم عبدی
وحرش کملاخی اشلاح می عیور کمشولام و عیور کعبد ادونای راءوت ربوت ولو تشمور
پاقوح ازنیم ولو ایشمع یعنی ای جماعت مثل کور و کر بشنوید و ببینید که کیست کور و کری مثل بنده
من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چیز را می بیند و میشنود نهایت بلندیه و نشنیده می
انگارد و خدا میخواهد بسبب راستی او بزرگ کند کتابرا و بعد از آن میفرماید وهو عم بازوز وشاسو
هاقیح بحوریم کولام او بوات کلائیم هحبا او هایو لاوز وان مصیل مشیشا وان و مر هاشوب
با خرم بازبین زونت بقشیب والیشمع لناحور یعنی این قوم بنی اسرائیل همه تاراج شده و غارت زده و پریشان

احوال وتبلر افتاده یعنی اسیر شوند وجوانان ایشان در خانهای پنهان شوند وغارت کرده شوند وخلاص
کننده برای ایشان نباشد ونباشد کسیکه شفاعت ایشان بکند کیست درمیان شما که از این بشنود
وگوش کند واطاعت کند باخرین یا یزد وهم ایجیر درسیمیان چهل وچهارم کتاب شعیا است وترجمه
ان اینست که او فریدکار اشاره بنور خاتم الانبیاء صلعم میفرماید که اینست بنده من که او را خواهم
گرفت وا اینست حبیب من که روح خود را در بالای او قرار داده ام این است انکسیکه خبر قیامت را
بعجم خواهد داد وانطباق این اوصاف بر پیغمبر اخر الزمان صلعم بد کمال وضوح است که وانزد هم
ایجیر درسیمیان پنجاه وسیم کتاب شعیا مذکور است در وصف پیغمبر موعود که مسیحل نفشو بیر
اسباع ید عتو یصدیق عسدی لودیم وعونوتام هوراسیون لاخیم احلق لو باربیم ولت عصو
میم یحلق شالال یعنی اینقدر رحیبا بکشد وخود ش بر بنیلکه سیر شود و از عقل ودانش خود ان
معصوم وبنده من نیکوکار خواهد ساخت امت بسیار را وگناهان ایشان را بدوش خود برگرفت
وبا پنجهتر مور اولاد نسبیل باو خواهم داد وغنیمتها را که از کفار خواهد گرفت رسد خواهد کرد
وگناهان بدوش گرفتن کنایه از شفیع بودن وما صدق انها بر پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه واله
وعدم انطباق انها بر دیگری واضح است سیزدهم ایجیر درسیمان بیست وپنجم کتاب شعیا است که
اکثر ان کتاب اخبار از امور اینده است مذکور است که حضرت تعالی میفرماید علکن یخبدو عام عاذ
فیرئت کوئیم عاریسیم بیراو حا یعنی انکسیکه از برای خواطر همین قوم بزرگ توقیر خواهند داشت
وتعریف خواهند کرد وشهر جماعت قوی از تو خواهند ترسید که هایتا ماعون لدل ماعوذ
لاویون بصرلو محرمیذ رم صل محور د که روح عاریسیم کذفرم قیر یعنی قوت خواهی بود از برای
مسکین در وقتیکه پامال شده باشد پناه خواهی بود از گرد باد وسایه خواهی بود در وقت شدت
گرما که گرد باد چون سیل خواهد بود که زور بدیوار اورد پس بعد از چند پاسوق دیگر میفرماید
کی نا توح اذو نای باهار هز و نادوش مواد بخثا و کهی دوش متین بموئیل مشنا یرس باید ادیقر بوا
کاشر باپرس هسوح لیسحوت وهیش پیل کهوا نوعیم ادبو بیادا ارمید ضرملیکا رحومو بحافشح
هیش پیل هیکیح لاارض یعنی اینست دست قدرت خدا که در زیر او خورد خواهد شد شهر مات
وشهر مواد را در کتاب کالو بیز کفتر شهر قدیمی است که از عراق عرب در لب است وبنا بر این مراد مدائن محکم

سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر بو یا یهود خیبر را تفسیر کرده اند و آن شهر از قبیل کاه در زیر گردان خواهد شد و پهن خواهد کرد دستهای خود را در آن شهر مانند چون کسیکه در وقت شنا کردن دست خود را پهن میکند و صاحب بزرگی آن شهر را پست و خفیف خواهد کرد و دستهای او را کوتاه خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت آن شهر خواهد افتاد و سرنگون خواهد گردید در زمین تا آنکه پامال شده از قبیل گرد و غبار زمین شوند چنانکه تارکهم آنچه در سیمان بلبیت یکم کتاب شعیا است که میفرماید کی کوامر الی همعل اشریکد و راء ارحن جمد پاراشیم و خب جمور رحب کامال وهیق شیب قشب رب قاشب و بیقترا ادی عل مسفا ندونای ا انوخی عومد تامد یومام وعل میشمرتی انوخی ناب کل هللوت شعیا میفرماید که امر عجیبی بمن گفته شد که برو و کشیک آنکاه بان کن که هر چه ببیند بگوید آنکس دید عراده و دو سواره یکی بر الاغ و دیگری بر شتر سوار و نیک نظر کرد شیری فریاد میکرد که منم پاسبان دین خدا کردن و شب بجا است ایستاده ام الاغ سوار اشاره بحضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و شتر سوار اشاره بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام است و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام است مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام بشخصی از نصاری فرمود که شعیای پیغمبر در کتاب خود گفته است که رایت راکبین اضاء لهما الارض احدهما علی حمار والآخر علی بعیر یعنی دیدم دو سوار یکی بر خر بود و یکی بر شتر راکب خر عیسی و راکب شتر محمد صلی الله علیه و آله است یا تارکهم آنچه در مزمور چهل و پنجم زبور حضرت داود است که میفرماید حکور حربخا ال یارخ کی بور هودخا و هدارخا یعنی ای انهمکش شجاع تر شمشیر خود را بر ران خود بند بعد از چند کلمه دیگر میفرماید حلیمخا لشنونیم عمیم تختیخا ایپلو بلو او یوهلخ یعنی در زیر دست تو جمعی افتند و تیرهای تو تند و تیز است در دلهای دشمنان پادشاه بعد از چند فقره دیگر میگوید بنوت ملاخیم بیقر و تخا نیسوا شکل لمینخا بکبتم ادفیر یعنی بنشیند دختر پادشاه در دست راست تو و استقلال او از انست که دختر پادشاه است پس بعد از چند فقره دیگر میگوید تحت ابو تخا یهیو بانخا تشتیمو لسا ریم بکل ها ارص یعنی و بعوض پدر و مادر فرزندان خواهی داشت و ایشان را خواهی کرد در کل روی زمین تا آنکه بعد میفرماید همگی امتها بتو اقرار خواهند کرد و انطباق این فقرات

برو رسید که آیات عهد آن اوضح و اصح است چه او شجاع ترین مردم بود و شمشیر خود در افت جمعی بسیار
در زیر دست او افتادند و نیز تیرهای او بر دلهای دشمنان پادشاه که پیغمبر آخر الزمان است می باشد تند
و نیز دختران پادشاه بر پهلوی او نشسته اند الخ شانزدهم آنچه در مزمور پنجاه و پنجم زبور است
که ابتدای آن اینست کیلو محارفین واسالو مستنی عالی هقدل واسا تر بقینو واتلی انوش کعرکی
الوفی اوم بود عالی اشر بحلا و تمیوق سود بلب الوهیم راغش یعنی آنکه باید خواهد گفت که
هرگاه دشمن من بدی بمن میکنف البته تحمل مینمودم و اگر بیگانه بر من افترا می بست روی خود را از او
میپوشیدم اما تو محرم منی و سرداری و خویش منی که همراه من خورشها خوردی و با یکدیگر
در خانه خدا می گردیدیم و بعد از آن فقرات میفرماید که ترجمه آنها اینست که ای خدا اسبالامت خلاص
کن روح مرا از آنکه بمن نزدیکی میجویند زیرا که ایشان از میان جمع کثیر همراه من میباشند
از خدا نترسیدند و کتاب او را باطل نمودند و سخنان او را در حالی تغییر دادند اما تو که خدا منی او را در
چاه عذاب خواهی انداخت زیرا که قاتلان و منافقان روزهای خود را نصف نخواهند کرد و من از
صاحب امید وارم و تفسیر این فقرات آنچه مذکور بعضی از مفسرین زبور ترجمه نموده و الی بالتفسیر
علی علیه السلام نموده چه نسبت اعتراض با بدل با الحق کنند چنانچه از عاموس نبی بر اموس و از عامر بر اعر
و از کنعان بر کنشان تغییر نمودند و بنابر این صریح در مطلب میشود و مراد از محرم و سرداریکی
از خلفای ثلث است که مدتی در مکه که خانه خدا است در خدمت پیغمبر بسر برده و محرم خانه او
بودند چه بعضی پدر زن و بعضی داماد آنحضرت بودند و احکام کتاب خدا را تغییر دادند و وصایای
رسول الله صلی الله علیه و آله هفدهم آنچه در مزمور نود و هفتم زبور میفرماید در شان پیغمبر ... عانان و عرافل سو بوا
و صدق مدیشفاط شون کسیو ادمی اید و ابها در دور و خواهد بود و ما حصل این فقرات اینکه
پیوسته ابری در بالای سر حضرت رسول بود و بجزی با اهل بهمین علامات آنحضرت را شناختند
مؤیدا بمطلب آنچه در مزمور صد و بیست و یکست که میفرماید یوما هشمش لو یکاو یاریح و
لایلا یعنی آفتاب در روز و نه ماه در شب ترا نخواهند سوزانید و نیز فی الجمله اشاره با آنحضرت است
آنچه در مزمور صد و بیستم است که میفرماید آنچه ترجمه از اینست که پیغمبر موعود میفرماید وای بر غریبی
من که بطول انجامید و ساکن شدم با آنانکه در عربستان هستند یا عربها هجدهم در مزمور صد و بیست و هفتم

با خلاف ... نمودند

میفرماید

میفرماید یکیع کفیخا کی توخل اشرخا و لاتو لاخ اشتخا کگفن پوریا بیرکت بتخا بانخا کشتیلی زیتم ساویو

لشولحانخا تا اینکه میگوید اوربانیم لبانخا شالوم این فقرات مطابقت با احوال امیرالمومنین علیه السلام

یعنی مزد کف دست خود را خواهی خورد و زن تو مثل درخت انگور میوه دهنده است در کنج خانه تو

و فرزندان تو نو نهالهای درخت زیتون اند در دور سفره خواهی دید فرزندان فرزندان خود را علامت

کننده در اسلام و تا اینجا بعضی از مفسرین تفسیر نموده اند و در نسخه زبور که حقیر دیدم بعضی از

لفظ شالوم نوشته بوده عل اسرائیل و معنی چنین خواهد بود که خواهی دید فرزندان فرزندان خود را

که اسلام را بر بنی اسرائیل ظاهر کنند والله سبحانه اعلم و تعبیر از فرزندان و بنوچه درخت زیتون دلیل

نیکویست بر مطلب چه در احادیث شجره زیتونه که در آیه مبارکه نور است و زیتون را بحضرت فاطمه

سلام الله علیها تفسیر نموده اند و نیز در همه انچه در مزمور دویم زبور حضرت داود است که میفرماید

لاما راقشو گویم اول او میم یهگو ریق یتیصوی ملخی ارص و وزنیم نوسدو یاحد عل

ادونای و عل مشیحو ننتقا ات موسرو تمو ونشلیخا ممنو عبوتمو یعنی چرا قبایل و طوایف

غوغا و شورش کردند و اجماع کردند و خیالهای پوچ کردند و پادشاهان زمین و سرکردههای آن باهم

اتفاق نمودند و مشورت کردند بجهت دشمنی صاحب و تعیین کرده شده از جانب او دین که گفتند

باید احکام ایشان را تازه کنیم و دین ایشان را از خود دور نمائیم تا آنکه بعد از فقرات دیگر میفرماید شئل

ممنی و اتنا گویم نحلاتیخا و احوزاتخا افسی ارص تروعم بشبط برزل کیخلی یوسر تنفصم یعنی بطلب از من

و من بتو خواهم داد همه امتها را و در تصرف تو همه انتهای زمین خواهد بود پس ایشان را بچوب آهنی یعنی

شمشیر حکومت خواهی کرد و از قبیل ظروف کوزه گری همه ایشان را خواهی شکست و بعد از این فقرات

میگوید پس میگوید انچه ترجمه اش اینست بنابر دشمنی تو از راه حق گمراه شدند و در باره تو حیلها بکار

بردند و اجماعها خیال کردند و صدق این فقرات بر پیغمبر آخر الزمان و تعیین کرده شده از جانب او که

وصی او باشد در نهایت وضوح است و بعید نیست در مزمور صد و ام زبور است که میفرماید انچه ترجمه آن

اینست که پیشوائی دیگر باید که از اولاد هارون نباشد و نمیتواند شد این مگر پیغمبر آخر الزمان چه قوم یهود

و نصاری عیسی و مسیح را از اولاد هارون میدانند و بعید نیست که انچه در کتاب صفنیا پیغمبر مذکور است

و آن پیغمبر بیست از آل داود که بدو او اخر بیت المقدس او را مبعوث شده و در سیمان اول آنکه مذکور است فقراتی که

ابتدای انتهای این است که قاروب یوم ادونای هکادول قاروو ومهر ماود یعنی نزدیک شد روز خداوند
تلخ خواهد بود و دلیر مضطرب خواهد شد و در آن روز دلتنگی و پریشان احوالی و گرد باد و صدای
عظیم خواهد بود و در شهرهای معموره و کنگره های بلند و مردم چون نابینایان راه خواهند
رفت چونکه عصیان خدا ورزیده‌اند میشود خون ایشان در زمین و بدنهای ایشان مثل سرگین پایمال
خواهد شد و نقره و طلای ایشان ایشان را خلاص نخواهد کرد و در سیمان سیم آن کتاب فقره مذکور است
که خلاصه ترجمه‌اش اینست که بجهت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را از اطراف
کنم و بریختن غضب خود بر ایشان و کرمه حشم من لسوز انده را و بعد از آن فقره میفرماید که آز
هفوخ ال عمیم سافا برورا لقرو کلام بشم ادونای لعابدو شخم احاد یعنی آن وقت بر میگردانم
بقومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت کردن ایشان بیک روش بیست و دوم
الخ در سیمان دویم کتاب ملاخی پیغمبر است چه در آنجا قبل از این فقره که یکرت ادونای لا ایش
اشر یعسنا عر و عنه ماهالی یعقوب و مکیش منحاه لادونای صباوث و فقراتی میفرماید
که ترجمه‌اش اینست که ای بنی اسرائیل شما گمراه شدید و از راه راست بیرون افتادید و گمراه کردید
بسیاری را در شریعت و تباه کردید شرط لاوی را و من قرار دادم از برای شما خواری و مذلت را نسبت
بجمیع طوائف زیرا که شما نگاه نمیدارید طریقه مرا و چشم میپوشید در اجزاء شریعت من و بعضی را
بر بعضی ترجیح میدهید بیست و سیم الخ در سیمان سیم کتاب ملاخی است که میفرماید کی هنه هیوم
بابوعر کتنور وهایو کل زدیم وخل عوسی رشعا یعنی زمانی خواهد آمد چون تنور آتش گرم شده
و جمیع منکران و ستمکاران مثل ذره خواهد بود پس میفرماید و در آن روز ایشان خواهند سوخت
بنحوی که نخواهد ماند از ایشان ریشه و برگی و طلوع خواهد نمود بشما که از من میترسید آفتاب عدالت
و شفا در زیر بال او خواهد بود پس بعد از چند کلمه میفرماید هینه انوخی شولح لاخم ات الیاه هنابی
ولیفنی بو یوم هکادول وهنورا یعنی در آن روز عظیم خواهم فرستاد الیا را مخفی نماند که محل
مطلب از این کلام فرستادن الیا است چه مراد از او علی بن ابی طالب علیه السلام است چنانچه در
احادیث تصریح شده و الیا یعنی علیا است و همین الیا است که جمیع امتها در انتظار او بوده‌اند
چنانچه در انجیل یوحنا مذکور است که چون یحیی آمد یهود علمای خود را نزد او فرستادند که آیا تو الیایی

گفت

تن من الیا اینستم و در فصل یازدهم انجیل متی آمده که عیسی فرمود این است آن الیا که خواهند آمد و حال آنکه در آن زمان یحیی
آمده بود و آنچه بعضی دیگر میگویند که مراد الیاس است نیز غلط است چه الیاس قریب بزمان داود
آمده بود و ملاخی در قریب بزمان حضرت عیسی پیغمبر بوده است که الیاس آمده بوده است
بشارت بیست و چهارم آنچه در سیمان سیم کتاب عاموس پیغمبر مذکور است در لغت عبرانی میفرماید کی لا یعسه
ادنای ذابار کی ایم کالاسد ال عبادو هنبیایم یعنی نمیکند خدا چیزی را مگر آنکه آشکار می کند
سر آنرا از برای بندگان خود بعد از آن میفرماید آنچه ترجمه‌اش اینست که من قرار داده‌ام از برای شما
ای بنی اسرائیل موسی و ذلت را بیفشند طایفه بنی اسرائیل که دیگر برنخیزند و آواره شوند از زمین
و دیگر برپا دارنده نباشد از برای ایشان بشارت بیست و پنجم آنچه در سیمان سیم کتاب عاموس است که
میفرماید هیلخو شنیم یحداو بلتی ایم نوعادو هییشاق اری بیعر وطرف این لو هییتن کفیر
قولو ممعوناتو بلتی ایم لاخاد یعنی می آیند هر دو همراه هم در آنوقت که میخواستند میشود شیر آنند
بجا آورند میتواند بود شیر در میدان صدا کند مگر آنکه فتح نماید و شیر بچه در خانه خود صدا کند
و چیزی بدست نیاورده تا اینکه بعد از چند فقره دیگر میگویند که زیاد خواهد نمود شیر و کیست که نترساند
نشود و ظاهر اینست که مراد از دو همراه می آیند محمد و علی صلوات الله علیهما باشند و شیر اشاره بعلی ع
باشد که اسم او حارث و حیدر و غضنفر است بشارت بیست و ششم آنچه در اول سیمان دویم کتاب حیقوق است
که میفرماید و یعنی ادونای و یومر کتوب حازون و بائر علهلوحت لمعن یاروص قوری بو کی
عود حازون لموعد و یافیح لقص و لا یخذب ایم یتمهمه حکه لو کی بو یابو و لا یاحر هنه
عونداه لا نایاه شر ای نفشو و صدیق بامونا تو یحیی یعنی بنویس وحی را واضح بنویس بر لوحها از این
جهت که آسان باشد بر قاری خواندن آن که پیغمبری موعود هست که گفتگو کند از انجام و دروغ
نگوید اگر دیر کند امیدوار باش با مدن او که البته آمدنی است و دیر نمیکند هر که سخن او گوش کند با او نسبت
نباشد جان او با او و مرد صالح بجهت ایمان آوردن باو زنده می کند بشارت بیست و هفتم باید و فقرات که
در سیمان سیم کتاب حیقوق است و آن اینست که میفرماید الوه میتیمان یابوء وقادوش مهر پاران سلا
کیسا شامیم هودو و تهیلاتو ملاها ارص یعنی رحمت خدا بر پیغمبر معصوم از جانب جنوب خواهد آمد و

ظاهر از کوه پاران همیشه خواهد بود و خواهد پوشانید آسمانها را شرافت و ستایش و صلوات او پر خواهد

کرد زمین را در جانب جنوب بودن مکه معظمه نسبت به بیت المقدس که مکان نزول وحی

بر حضرت وقت ظاهر است و بعد از این پاشوی است که ترجمه اش اینست که او از قبیل نور است و شعاعها

در دست اوست و پنهان خواهد بود تجلی است او و در پیش پیش او مرض خواهد رفت پس از آنکه

چنانکه میفرماید راثخا یاحیلو هادیم و زم میثیم عاو ار شمس یارح عامد زوود و لا لا و

وحصیا یهلخو لنوقه برق حنیتخا زعم تصعد ارض باف تادوش گوئیم یاصاتا النسع

عمخات وشیحا ملحصتا دوش میسیت رالشاخ عاروت یسود عد سوار صلا یعنی چون تو

بر بلند کوهها ترسناک شوند و دریاچه خشک شود و آفتاب و ماه اطاعت کنند و بنور تیرهای

تو و روشنی نیزه تو راه خواهند رفت و بخشم تو زمین را پایمال خواهند کرد و بیرون آمدی الحجاز

امت همراه وصی خود و بکشتی سر کرده خانه ستمکار را و خالی کرده تیغها از آن از زمین تا بالا و

لعن کرده بنا بجهای او ترسیدن کوهها یا مراد پادشاهانست هم چنانچه گفته اند حبشی یا اهل

کوهها بیست و هشتم آنچه در سیمان چهارم از کتاب ذکریا علیه السلام است که میفرماید و دراه و منش

هزیتیم هاءل عل یمیم هسنوراو عل سمولاو و یؤمر الشن بزهیصهار ها عومدیم عل ماذون

کل ها ارص یعنی حضرت ذکریا عم در عرش نوری دید و در دو طرف آن نور دو شمع روشن دید از

جبرئیل عم پرسید که این دو نور و دو زیتون چیست جبرئیل علیه السلام گفت اینها دو فرزند آلی اند که

از آل داماد و حبالا طاعت کل روی زمین است در خدمت ما و ایستاده خدمت میکنند و بعد از آن

میفرماید آنچه ترجمه اش اینست که ذکریا عم بالا نگاه کرد کتابی را دید پرواز میکند از جبرئیل پرسید که

این چیست گفت این کتابی است که ظاهر خواهد شد در تمام روی زمین بجهت آنکه دیوانهای نویسندگی

چنانچه آنجا نوشته میشود و دیوان هر کسیکه قسم بدروغ بخورد موافق آن نبود و حال آنکه برایشان

هر دزدی و هر کسی که قسم دروغ بخورد خواهد فرستاد و ظهور این فقرات در مطلب و اثبات

نبوت حضرت بزرگوار اند و شمع و حقیت قرآن که حاکم میان دزدان و دروغگویانیست و احکام قسم

بان میخورند مانند روز روشن است بلی در نسخ کتاب ذکریا که حقیر دیدم لفظ آلی را ساقط کرده

بودند و همین لفظ حصیهارا چنانچه نوشته شد بحیصهار بمعنی داماد است پس معنی آن میشود که گفته

ابرنو

این دو فرزند داماد واجب الاطاعه کل بدی نمیز است بنابر این هم کفایت می کند چه حسنین علیهما السلام
دو فرزند داماد محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستند بیست و نهم آنچه در سیمیای نسیم از
کتاب ذکریای است که میفرماید کی هنی موی ات عبدی صمح یعنی من خواهم فرستاد بنده
خود را که از سمت مشرق ظاهر شود و در سیمیان ششم میفرماید هین ایش صمح شمو و می تحتا
و اصماح ای بانات هیخل ادونای یعنی همان بنده مشرقی من اسم او مشرقی باشد و در زیر قدمان
او بیت الله بنا کناشته شود سی ام یا سوقیها است که در سیمیان نهم کتاب ذکریای است و از اینست که
گیلی مؤدیت سیون هاریعی تب یورشلیم هینه ملکخ یابو ولاخ صدیق و نوشاع هو عانی و
روحب عل حمود و یخیرتی ریخب می فرائیم و سوس می راوشلیم و نیخرتا فشت میلخاما ود
بیر شالوم لگوئیم او ماشلو می یام عد یام ایمی ناهار عد افسی ارص یعنی شاد باش ای ولایت اسلام
و خوشحالی کن ای ولایت بیت المقدس که اینک می آید پادشاه تو از برای تو راستگو و شفاعت کننده
گناهکاران و فقیر و سوار شود بر الاغ و نیست کند اسب سوار را از میان یهود و لشکر را از بیت
المقدس و بشکنند کمان جنگ و ظاهر کند اسلام را در زمین عجمان و برسد حکم او از اندریاها و از
دریاها و رودخانها تا انتهای زمین و معنی این فقرات بنوع مذکور نیکو نیست که موافق با معانی
الفاظ آنها است و یکی از علمای نصاری و دیگری از یهود اینها را تفسیر کرده اند با آنچه فی الجمله
مخالفتی دارد با آنچه ما تفسیر کرده ایم و اند و تفسیر نیز با هم اندکی اختلافی دارند و لیکن هیچ یک مقصد
با استدلال ما نیستند اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی خرم باش ای دختر اسلام و
خوشحالی کن ای دختر بیت المقدس همان که پادشاه تو می آید سوی تو که معصوم و شفاعت کننده باشد و
فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و نیست کند لشکر را از افرایم یعنی از سبط یهود و برطرف
خواهند کرد اسب را و خواهد شکست کمان جنگ را و حرف زدن عدالت را با عجمان بدهد و حیات
او از دریا و از نهر رودخانها تا انتهای زمین خواهد بود و اما مفسر یهودی چنین تفسیر کرده که شاد
باش ای طایفه و جماعت بیت المقدس و خوشحالی کن ای جماعت اسلامیان که پادشاه تو میآید که
راستگو و فتح دهنده باشد تا آخر مگر اینکه بجای حرف زدن عدالت را با عجمان بدهد گفته و بیار کند اسلام را

از برای هر گروه‌ها و بنا بر این تفسیر صراحت آنها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت
وضوح دارد چه او فرموده که خدای تعالی مرتبهٔ شفاعت گناهکاران امت را باو عطا فرموده و از کسوف
تیصلیک الائیر سی وی گیم یاسو نیاست که در سیمان چهل و ششم کتاب ارمیا که او خبر میدهد که
کی زبح اذونای الوهیم صواووت بارص صافون ال نهر پرات یعنی ذبح و قربانی کرده میشود
شخصی از برای خدای رب العالمین در زمین شمال در دم نهر فرات و انطباق این بر حضرت ابی عبدالله
الحسین علیه السلام فرزند پیغمبر آخر الزمان صلعم واضحست و مدح و وصف او بقربانی خدا مستلزم
حقیت پیغمبر است چنانچه واضح و ظاهر است سی و دو و سیم آنچه در سیمان سیم کتاب ایخا [illegible] کتاب
ارمیاست که میفرماید هایلیتی سحوق لخل عمی تقیتا نام کل هیوم هلسی عی عمروه دیم هرونی
لعناو بقرنس لحاساس شبنی هحفشی بافر یعنی شدم مضحکه قوم خود و استهزاء همه روز
بر کرد حرا و سیر کردند از تلخیها مرا و گویا صبر بخورانیدند و شکستند از سنگ دندانهای مرا و غلطا
نیدند مرا در خاکستر کلامی است که ارمیا از زبان پیغمبر موعود خبر میدهد و انطباقش بر پیغمبر ما
واضحست سی و سیم فقرات است که در صحیفه نحمان بن ابجاس است که ازان بنبوت هلیلد
تعبیر میکنند و در آن تصریح بنام نامی و اسم گرامی و سایر اوصاف آن بزرگوار شده با اینجهتهم چنانکه
صاحب کتاب محضر الشهود که از اعاظم علمای یهود بود بعد بدو سعی و طاقت سعی در اخفاء کتاب
مذکور نموده چنان کرده که کسی خبر ازان نداشته باشد و لیکن نظر بانکه حق باید ظاهر شود
نتوانستند و در محضر الشهود میگوید که نسخه ازان در دار العباد یزد بنظر والد حقیر که اعلم از جمیع
طایفه خود بود رسید و چون اکثر فقرات آن صعوبت تمام و ابهام بسیار دارد و در معانی آن تامل
کرده بسیاری را تفسیر کرده و بعضی در پرده ابهام ماند پس میگوید که فقیر در آنها تامل بسیار
کردم بعضی دیگر از فقرات را فهمیده مؤلف گوید که با وجود این صاحب محضر الشهود بسیاری
از فقرات را گفته ابهام دارد و متعرض ابهام و بیان آنها نشده و حقیر در حین تالیف این کتاب در
صدد تفحص و تحصیل آن صحیفه برآمده و در کتابخانه ملا موشه که در این عصر در میان یهود
در نهایت اشتهار و مرجع اکثر یهود است آن را یافتم و باتفاق جمعی از یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری
نموده در آن فقرات تامل شد تا آنکه بعضی از فقرات دیگر از آن حل شد و بعضی دیگر در ابهام باقی ماند و

در اینجا نام و بشرفا اسلام مشرف شده ذکر نموده علمای یهود ص

ابجر

وانچه تا مالک فی الجملة تفسیر شد در اینجا ذکر میشود وان فقراتی است که در فصل اول صحیفه حضرت شعیا گوید اتیا
امتا امتا فریع عزیع بر یانا عاید اهد مدا تا نبید بز امتا یعنی بیایند طایفه و گروهی که از
جا بکنند و حرکت دهند بر بیر را یعنی تمام خلق را گرده شود خرابیها ما بهم رسد خواموشیها یا
یا ساخته شود دین تازه بدست پسر کنیز از جا کندن تمام خلق اشاره است به بعثت بر تمام خلق
چه این بعثت مخصوص پیغمبر ما است و پیش از ان پیغمبری بر تمام خلق معبوث باشد فرستاده
نشده بود و گرده شد خرابیها که معنی عاید اهد مدا تا است بنا بر تفسیر محضر الشهود اشاره باین
چیز نیست که در اسلام واقع شد چه ممالک نبیا بدست ایشان منقرض و خراب شد و ولایات
بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع ویرانه شد و خانهها پادشاهان عجم و روم سرنگون شد و
اتشخانها و بتخانها و عبادتخانها طوایف پراکنده شد و بنا بر تفسیر خواموشی که از بعضی از
علمای یهود نقل شده مراد دفع فتنه و جدال خواهد بود که در جاهلیت بوده و هر طایفه با هم نزاع
و هر گروهی را با یکدیگر جدال بود و بظهور اسلام برطرف شد و بنا بر تفسیر ساختن دین تازه که بعضی
از علمای یهود انبولا یا تفسیر نمود مطلب واضحست و پسر کنیز اشاره بحضرت است چه انحضرت از اولاد
اسماعیل و او پسر هاجر کنیز ساره بود که بحضرت ابرهیم داد نعالماد لشا و حردین کرشا کیا برین
حالشا و هلمین تیشا یعنی پسر کنیز دنیا را فراموش بکند یا بکند و خراب کند و حرکت دهد و از خود
دور کند و حیا انزا سست کند و بشکند و خوار کند و ظهور اینهمه بدست انحضرت واضح است
و بعد از ان فقراتی چند است که در معنی ابهام است و معنی محصلی بدست نمی اید و ظاهر انست که
بعضی از انها اخبار از اوردن فیل بجهت تخریب خانه کعبه و عدم اقبال فیل بان و اخبار از بیرونق
ماندن خانه کعبه و بامیر بودن از چندی تا امدن ان پسر کنیزک باشد بعد میگوید محمد کا یا عا
بابا د یطمع هو یا و یهیه کلیلیا یعنی ان پسر کنیزک محمد ص بزرگ صاحب اقبال چون خواهش کرده
شده که فرو نشانده بوده زاو باشد کل و جمله را و چوب کنایه از خوب و صالح است چه این کنایه در لغت
عبری متعارف است چنانچه در توریه مذکور است که وقتی موسی ع جاسوسان بکنعان میفرستاد
سفارش کرد که ببینید در ان زمین چوبی هست یا نه و علمای یهود گفته اند یعنی ببینید در ان زمین مرد
صالحی هست یا نه و فرو نشانده بوده کنایه از نسخ ادیان و رسوم یا اطفاء نایره فتنه و جدال و مراد از بودن

کلّ و جملهٔ را بعثت کل است و میتواند کلیلیا از تاج و اکلیل باشد یعنی و بوده باشد اکلیل و تاج انبیاء
یا صاحب اکلیل نبوت و تاج کرامت و صفوت نهره اکد مضا او لات فقر مضا متعید قطاما
وهو احسف طینا فهملاما یعنی روشن کند چون برسد نشان قیامت برسد کنند حبک با
و باشد طینا یعنی از سفال کل بیرون آمده و نشان قیامت رسیدن اشاره بمرتبه خاتمیت است
و میشود اشاره بخبر دادن آنحضرت از تفاصیل نشان قیامت باشد بودن از نطین اشاره باشکم
ملکوت پنجم که حضرت دانیال از آن بحسب طین یعنی سفال کل تعبیر کرده ملکوت آنحضرت باشد یا مراد
اشکم از عرب باشد چه عرب را در عبارهٔ دانیال بسفال کل تعبیر کرده است سکر یوها و اشحا
و از یل کسها انفق نفسه ربها یعنی محکم کند سخن را و مدح و تسبیح را و برود و برد و بیرون آید جان
امیر و محکم کردن سخن اشاره باشکم معجزهٔ آنحضرت صم سخن باشد و سخن باعجاز بی رساند که اساس
آن محکم باشد و از هم نرهد و محکم کردن مدح و تسبیح محکم کردن بنیاد عبادة و نمازها است و
مراد از رفتن و بریدن گویا غلبه او در جنگها باشد و مراد از بیرون آمدن جان امیر گویا کشته شدن
سرداران سپاهها باشد که بجنگ آنحضرت صم آمدند و میتواند معنی این باشد که برود از دنیا و ببرد علاقه
از آنجا و از رفتن او جان امیری که او نصب کرده و امیر نامیده که حضرت امیر ع باشد بیرون آمد یعنی
ضعیف شود و امارات او غصب شود و خانه نشین شود عفا عزا و نافل عرا و باطلا کور اردی
شلطت شمیا و کز یعنی بپوشاند سخن او را و باطل کند بت او را و مسلط شود آسمان او را و بکند و دور بپوشاندن
و برانداختن سخن او اشاره بودن ملت اوست ملت سمحه سهله را برطرف کردن تا پیره قتل و غارت
ناخوشیها که در زمان جاهلیت بوده و مسلط شدن باسمان کنایه از معراج آنحضرت است فخرادی
هوا یعکد لبر کروات قولاق هوا کلحز ابواه یعنی او از سفال باشد که عرب بت برزلت کند پیران
بت پرستان او راست نشان قولاقا و بیهار و در شادیست برزلت کردن او و لاد بت پرستان ظاهرات
چه حضرت پیغمبر صم بعد از آن که پدران ایشان را کشت و ایشان ایمان آوردند ایشان را بمراتب عالیه
رسانید و نشان قولاقا و بودن اشاره است بانچه شعیا در کتاب خود ذکر کرده است چنانکه گذشت
و فی الحقیقه چون این فقره ضم شود با و چون در اینجا متضمن اسم اسما است از برای طالب حق کافی است
و احتیاج بچیز دیگر ندارد و بعد از آن فقرات دیگر میفرماید که چیزیکه معنی محصلی داشته باشد بدست نیاید

پس میگوید تمناکودا کا ریاکریا امستدا و یصمع کدیر یعنی لشکر اولین مثل شیر کشیده شود بعالم که حرکت
دهد سبز شود خراب میتواند شد مراد از لشکر اولین لشکر اول حضرت باشد و لشکر اول او مثل
شیر بعالم کشیده شدن گویا کنایه از شکست نخوردن حضرت باشد در هیچ جنگی و تتمه فقره ظاهر است
و میتواند شد اینفقره و فقره ما بعد از اشاره بزمان ظهور حضرت صاحب علیه السلام باشد و مراد
از لشکر اولین کسانی باشند که زنده شده باشند از اصحاب پیغمبر صلعم و شهدا در خدمت او و در خدمت اوصیا
و رام لوبش تاکام لوشر کتلکا مجند شقتا قاه ایم خنید شقا قاه یعنی بلند شود انجیل و بپوشد
تاج لباس را و سفید باشد چون برف و نیست کند غلطها را و از بیش و نیکوئی اید انطباق او واضح
و سبیل لنا بر دلیلی لایح است شو و پاشا و امهی شعتا تا و اکا ارغا بسا و تا و ادعا و دا تشو و او ترحم
ایا یاو اعلبوح داحیبا یعنی باز کرداند مرده در ان ساعت نیک بزمین مقدس برکت و نیکوئی و
برکردد تو بیر و رحم کند پدر بفرزند عزیز را باز کردانیدن مرده میتواند شد اشاره باحیای اموات
که در معجزات انحضرت منقولست باشد و میتواند شد کنایه از احیاء نفوس و قلوب میته باشد و
مراد از برکشتن تو بیر بازیشدن در تو بیر باشد و رحم کردن پدر کنایه از رقت و مهربانی انحضرت صلعم باشد
بامت خود و اکر خبر از زمان ظهور حضرت صاحب ع باشد تطبیق اظهر خواهد کلمه اخر کر اجبا
باشد یعنی کی این نقلها شود هیتی شاعا و یتبقوف کشوعا و ایرب بز و اشانت و یمیل کل ارعا
یعنی بیاید ان ساعت که پایدار شود فرج و بسیار شود نبوت و سیر کند و پر کند جمله زمین را و میتواند
شد اینفقره خبر از زمان بعثت انحضرت ص باشد و پایدار شدن فرج اشاره باستمرار دین او و
خاتمیت باشد و بسیار شدن نبوت اشاره بکثرت نزول جبرئیل و ملائکه بر زمین و تدریج فرود
امدن احکام ان یا کثرت و وفور الهامات و کرامات و علوم ائمه ع و اوصیاء انحضرت ع و پر کردن
جمله زمین بعثت او بر کل یا انتشار صیت نبوت و دین او بتمام زمین باشد و میتواند شد خبر از زمان
ظهور حضرت مهدی علیه السلم باشد و مراد از کثرت نبوت در ان زمین رجعت انبیا باشد تشک
تفاراه و یزب کبورا و یشر ولپرا یعنی بسیار شود شرافت بسیار شود جبروت و خریده شوند
اسیران یا کشوده شوند بستکان مقصود از اینفقرات واضح و تطبیق انها بر هر دو احتمال ظاهر است
شیتا شیقا و مشتا تا عافا و محفا عیقا و دبیقا مشتقتنا یعنی شش ارز و مند همان شش ارز و مند شوای

بدشوارى افتند بعد از دشوارى وچیپند کان بزجمه بیفتند عصامتر سا و ناسا دهلسا ریا یعنی
بیخ بیفتند و بعدنا افتند وکنده شود و خورده شود فقیسا متعرفا علی بدشاسفا کصرنا بر
وفا تلسیا یعنی بیخ از فتنا برین شود برکار رود خانه در صحرا مثل امتحان کرده شده و شکسته
شده و کرفته میشود در زفاف صیوعا تصبیعا السرقا و یفرعا و مبو رعا ید بعیا ائشوعا ائشعیما
یعنی خیمهای رنکین که جای فرزند زاده کانست سوخته شود واشکار شوند خویشان معروف که
بنابر روایه ظاهر انستکه همه این فقرات خبر از واقعه کربلا باشد و مراد از شش نفر برکزیده شهدا
تا شش نفر از اولاد امیر المومنین علیه السلم که در انجا شهید شدند و چیپند کان تتمه اصحاب
باشند و سر از بیخ بریدن حضرت سید الشهدا ع و در زفاف کرفته قاسم بن الحسن ع است و
تتمه ظاهر است و میتواند شد شش ارزومند شش نفر ارزومند که از ذوی خلافت در آید
که حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و حسین شهید فخ و زید بن علی ع تا
والله اعلم و تتمه فقرات این وحی تا الحال خبری از ان معلوم حقیر نشده و وقت مقتضی زیاده از
تتبع از ان نمیکرد امید هست که بعد از این انشاء الله تتبع کرده شود سی و چهارم انچه در بیان
دویم کتاب حکای پیغمبر است که او را ظاهرا در لغت فرنکیان بازی تعبیر میکنند و از انجاست که می
فرماید کو امر ادنای سبات علاحت معطهی و الی مرعشرات هشمیم وات هادص وات هیام
وات هجرات و هر عشی تتات کل هکومیم املتات هبیت هزکبد لی امراد ون وسو
اکاو ول سیهیر کووزهبیت هرهاحرن مین هراش امراونی سبات وهیمی کسیس
مملیحت و هشمدت حرب مملحت هکومیم یعنی سهل ما نده است که من بحرکت در ارم اسمانها و
زمین را و دریاها و اطراف عالم را و تغییر دهم عجم را و بیاید انکسیکه عجم در انتظار او باشند و پر
سازد تجانهها را از خوبیها و خوبیهای خانه اخرین برازخانه اولین است و من سر نکون خواهم ساخت
در ان زمان تختهای پادشاهان و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست سی و پنجم انچه در بیان
هفتم کتاب میخا می باشد فقرات چند میباشد که ابتدا انها اینست ال تامنو برع ال تبطحو بالف
هشحوت هتح شمر پیح پیخا خدا تعالی میفرماید دوست مدار از اکر در ظاهر دوستی نماید و اعتماد
مکن بر ان سردار که رفیق و اسردار است و از ان زن که در بغل تو میخوابد دهن خود را نکهدار چه دشمن پیغمبر
ابناء

اینده عیال وزن او باشند بعد از آن فقرات میفرماید که ترجمه آنها اینست که از زبان پیغمبر اینه می گوید که من
بخدا نگاه میکنم و خدا من بوزنا دی من خواهد رسید ای زن من که دشمن منی خوشحال مباش از
افتادن من که برخواهم خواست بعد از آنکه در تاریکی نشینم و صاحب روشنی ما است در دنیا
خواهد دید زن من که دشمن منست و بسیار شرمنده خواهد شد جهت آنکه در دل خود گفت
که خدای تو کجا است و چشم من بر زن خواهد افتاد در کوچها و در آنوقت خواهم دید و ایما مالشود
مثل گل سی و ششم فقرات ایست که در فصل دویم کتاب یوئیل پیغمبر که از پیغمبران بنی اسرائیل است
مذکور است و اول آن اینست وها بعی مهرقا مش ار کز و کل لر مسوهارص کیا یوم آدنی
باکیقار و یوم حوشح لوا و یلا یوم عانا لا و عرافل یعنی صدا بلند کن در کوه مقدس و برسانید
بکل زمین که روز صاحب آید و نزدیکست روز تاریکی و تیرگی خلاصه معنی سایر فقرات آنکه
در آن روز امت بسیار و شجاعانی که امتی از اول مثل ایشان نیامده و بعد از آن نیز نخواهد بود
کوهها پهن خواهد شد در پیش از آتش سوزان و در عقب آن شعله افروزان خواهد برد و
زمین در آنوقت چون باغ باصفا و مانند بستان میرود در برابر آنها و در عقبها خواهد بود تا
آنکه در آخر میگوید که آن نور خدا او از خواهد داد پیشاپیش لشکر خود زیرا که لشکر او بسیار است
و بسیار شجاع و اطاعت کننده صاحب خود و انطباق بسیاری از اینها بر پیغمبر آخر الزمان ص
و لشکران و بیرون آمدن از کوهستان مکه و پهن شدن آنها بر کوهها و اطراف عالم ظاهر است سی
و هفتم آنچه در فصل اول کتاب ناحوم است که از پیغمبران بنی اسرائیل است که اخبار آن پیغمبر موعود می
میدهد و فقره اول آن اینست کوعر بیام و یبش هو و خل هنارود هحریت و ملل یعنی دریا را خشک
خواهد نمود و کوهها را بحرکت خواهد آورد و زمین را متزلزل میسازد و دشمنان او بتاریکی گرفتار
میشوند سی و هشتم آنچه در کتاب حزقیل که از انبیای یهودان حزقیل و فرنگیان ازکیال و انزکیال خوانند که
فقره اول اینست و اسی یپ ارثام لقوئ احاذ مایرص بهار اسرائیل و ملخ احاد یهیه لخولام یعنی
که من اهل اسلام را جمع خواهم نمود و از هر جا که پراکنده شده باشند بزمینشان خواهم آورد و یک
پادشاه فرمان فرمای همگی ایشان خواهد بود و دیگر ایشان محکوم حکم دو شاه نخواهند شد
و خود را بسبب بت پرستی و کارهای زشت منکوب نخواهند ساخت و من ایشان را از اینها پاک خواهم ساخت

ومن خدای ایشانم و بنده من داود پادشاه ایشان خواهد بود و چون ایشان منفرق میشوند بهمه جای و در رحمتهای
من راه خواهند رفت و حکمهای مرا محافظت خواهند نمود سی و نهم آنچه در فصل چهاردهم
کتاب عزرا مذکور است که چون خاتم الانبیاء صلعم بیاید همه بتهارا بشکند چنانکه آنچه در فصل نهم
کتاب دانیال مذکور است و اینست و بتیش ها کبریئل اشر راییتی بحادون عیحا او رهلو
صدق عوه لا و لحوم خادون و نبوای ولیم شبوح فقدش ترا شیم و تلح و تسکل امین موصی داوار
لهشیب ولبنیت یروشلم عد ماشیح ماتید یعنی جبرئیل بحضرت دانیال خبر داد که بعد از چند سال
پیغمبری پیغمبران معبوث خواهد شد و مرتبه دیگر اسلام بنا گذاشته خواهد شد و قدس مقدس شهید
خواهد شد و از امت او نیست هرکه منکر او باشد چهلم دیگر آنچه در فصل دوم کتاب دانیال است
از خواب صنم که بخت النصر دیده بود و تعبیر آن به پنج دولت که از آن پنج ملکوت تعبیر میکنند که
سه ملکوت آن بالاتفاق ملکوت بخت النصر و مجوس و اسکندر رومی است و در دو ملکوت
دیگر در میان طوایف خلاف است و آنچه در فصل هفتم کتاب دانیال است از خواب چهار حیوان که خود
دانیال در سال اول پادشاهی بلشصر دید و آنچه در فصل هشتم کتاب دانیال است عوج و ببر در
سال سیم پادشاهی بلشصر و آنچه در فصل نهم کتاب دانیال است رفقه در هفتاد هفته چیزی در اینها
اشارات قویه است بظهور پیغمبر آخر الزمان صلعم و همچنین در کتاب شعیا نیز تلویح بلکه تصریح
بظهور آنحضرت است و مخفی نماند که جماعت یهود بعضی از آنچه را که مذکور شد حمل بر ماشیح که
منتظر او هستند میکنند بواسطه ذکر ماشیح در بعضی از فقرات کتب ایشان و نصاری آنچه را در
خصوص ماشیح رسیده حمل بر عیسی میکنند چه ماشیح بمعنی مسیح است و مسیح اسم عیسی است و
بر ایشان وارد است با وجود اینکه حمل بر یکی از ماشیح منتظر یهود یا بر عیسی بن مریم ممکن نیست
آنچه را هم که بخصوص لفظ ماشیح رسیده باشد دلالت بر مطلوب هیچ یک ندارد چه هم چنانکه
بعضی از متتبعین کلام عبری تصریح کرده که ماشیح اسم کسی مخصوص نیست بلکه هر بزرگ صاحب
ماشیح می گویند چنانچه در توریه در پاراش ویقرء که اول سفر سیم توریه است نبرای اولاد هرون
در دو سه ابیر گفته است هکهن همشیح کوهن اسم اولاد حضرت هرون است یعنی آنکوهن بزرگ
در مزمور صد و چهار زبور داود ع خدا میفرماید دست نگذارید بمسیحان من و با پیغمبران من بد نکنید و در

مزمور

مرموز هشتاد و هفتم میفرماید که من پیدا کرده ام داود بنده خود را و او را بروغن مقدس خود مسح نموده ام
و در فصل اول کتاب پادشاهان دویم در نقل طالوت میفرماید در آخر آن حضرت داود ع از الحوان
پرسید تو مرد کجائی جواب داد که من مرد غریبم حضرت داود ع فرمود چرا نترسیدی و دست
دراز کردی و کشتی مسیح خدا را چهل و دوم آنچه در فصل بیست و چهارم انجیل متی است
که میگوید و اینست ایتو بیک نیر مار اکرا رسیر مار کیار ماس تار قلیطا یوانما استونس بوتینس
بوا ینوسان اس باناپی صلک بوی حاج هلنی صلک یوها لا صیصلک کاغا که ها وار امک
ایمی اسواس یعنی از برای انجواطر می آید و برای شما پیغمبری که فارقلیط نام دارد و والیها و خلیفه ها
و جانشینان بعد از او دانا و پیشوایان باشند از آنها هلاک شوید و بجز بیرا افتید و دار کشیده شوید
و از آنها بگریزید شهر بشهر اگر قبول دین او نکنید و اعتقاد دارید که کیست خدا چهل و سیم آنچه
در فصل شانزدهم انجیل یوحنا است که عیسی میفرماید آنچه ترجمه آن اینست که مصلحت شما در آنست
که من بروم زیرا که اگر من نروم فارقلیط نخواهد آمد در وقتیکه او بدنیا بیاید الزام خواهد کرد
دنیا را از گناه و از حجت که خواهد گرفت و از قیامت زیرا که من میروم بنزد پدر و بعد از آن مرا
نخواهید دید آنچه را بعضی از محرفان انجیل در توجیه این فقره نقل کرده اند که مراد حضرت عیسی است
که بعد از سه روز از قتل خود مراجعت نمود سخن بوچی است و چه ظاهر میشود که فارقلیط
غیر از عیسی است و نیز گفته که مرا نخواهید دید و فارقلیط در زبان لتینی یعنی واسطه است چهل و
چهارم آنچه باز در همان فصل بعد از فقرات عیسی ع میفرماید که من الحال از میان شما میروم و
خبرهای بسیار داشتم که با شما بگویم اما شما حالا نمیتوانید آنها را حفظ کنید در آنوقت که آن روح
راستی که فارقلیط است که من از او در اینجا بشما خبر داده ام بیاید بشما تعلیم خواهد کرد همه
حق و راستی را زیرا که آنچه خواهد گفت از جانب خود نخواهد گفت بلکه هر چه از جانب پروردگار
بشنود همان را خواهد گفت و او است که هر چه آینده است تا قیامت بشما خبر خواهد داد و آن روح راستی
مرا جلیل خواهد ساخت چهل و پنجم در فصل چهاردهم از همان کتاب است که حضرت عیسی ع بحواریین
منت گذاشته فرمود که من التماس خواهم کرد از پدر که فارقلیط روح راستی دیگر را بشما بفرستد و مخفی
نماند که نصاری چون شریعت عیسی را ابدی میدانند و بدیگری معترف نیستند لازم میاید همه اینها کذب

باشد غایتش آنچه میگویند اینست که این روح ابن الله بروح القدس تعبیر میکنند نمیفهمند که این ممکن نیست
چه ایشان اعتقاد دارند که ذات روح القدس با ذات عیسی یکی است والا لازم میاید وجود
دو خدا وان نزد ایشان کفر است بنابراین چگونه میگویند تا من نروم فارقلیط یعنی آلیا یا روح
راست دیگر چه لفظ دیگر صریح در بیان است پس معلومست که پیغمبری دیگر می آید چهل و ششم
آنچه در فصل سیم انجیل متی مذکور است که در وقتی که عیسی ع خبر آمدن رسول عربی ص را با امت
خود میداد میفرمود من شما را غسل توبه باب میدهم وآنکسیکه بعد از من خواهد آمد از من بزرگتر است
و من بنده او نیستم که کفشهای او را بردارم و او است که شما را بروح القدس غسل خواهد داد چهل
و هفتم آنچه در فصل اول انجیل یوحنا مذکور است که از زبان حضرت یحیی ع میگوید که این است آن
کسیکه بعد از من خواهد آمد و پیش از من آفریده شده است و نصاری نمیتوانند بگویند که آن حضرت
عیسی است چه در فصل سیم انجیل لوقا نوشته اند که در وقتیکه مریم بعیسی ع حامله بود آمد بخانه زکریا در
مدینه الیصابات با مادر یحیی در هنگامیکه الیصابات بیحیی حامله بود و چون نزد رسید سلام مریم
سلام کرد یحیی در شکم مادر از خوشحالی بحرکت آمد و الیصابات از روح القدس ممتلی شد و بمریم گفت
گفت تو مبارک هستی در وقتیکه صدای سلام تو بلند شد جنین در شکم من بحرکت آمد و بتهلیل گفت
پس معلوم میشود که یحیی وقتی اینرا میگفت که عیسی بدنیا آمده بود بلکه مبعوث هم شده بود
دیگر چگونه میگوید بعد از من خواهد آمد چهل و هشتم در فصل سی و چهارم انجیل یوحنا گفت
عیسی که فارقلیط روح راستی را که خدا میفرستد بسوی شما تعلیم خواهد نمود شما را هر چیز
و بیاد شما خواهد آورد هر چه من گفتم سلام من بر شما باد و وداع میکنم من شما را چهل و نهم
در فصل هفتم انجیل متی مذکور است که یسوع یعنی عیسی از ناصره بیرون آمد و رفت بکفرناحوم
در لب دریا ساکن شد تا اینکه میگوید و از زمان عیسی ابتدا کرد بر بشارت دادن و فرمود که توبه
کنید که نزدیک شد ظهور ملکوت الهی و همچنین در فصل بیست و ششم این انجیل است که بحواریین فرمود
بروید و بگوئید که نزدیک شد ملکوت سموات و همچنین در فصل سی و هشتم انجیل لوقا مذکور است
که بحواریین گفت بمردم بگوئید که نزدیک شد ملکوت خدا اینجا هم در فصل چهل و دوم انجیل مرقس
مذکور است که دنیا منقضی نمیشود مگر اینکه قایم و بر پا شوند امتی و ممالک شوند مملکتی را اینجا و دیگر در فصل

هفتم

هفتاد و ششم انجیل لوقا است که عیسی میفرماید هرگاه ببینید لشکرها بر یورشلیم احاطه کرده بدانید که خراب
یورشلیم نزدیک شده و در آنوقت یهودیان بکوهها خواهند گریخت و آنهائی که داخل شهر شده‌اند بیرون
میگریزند و آنهائی که در بیرون خواهند داخل نشوند چه این ایام انتقامست تا برسد وقتها بجز آنچه نوشته
است وای بر زنان آبستن و شیرده در این روزها چه در زمین شدت و ابر این قوم غضب خواهد گشت
واین قوم یهود بشمشیر گرفتار خواهند شد و باسیری خواهند رفت و یورشلیم پایمال امم
خواهد شد تا کامل شود روزگار و زمان سایر امتها برسد و علامات در خورشید و ماه و ستارگان
حاصل شود زمین را تنگی برسد و چون اینها شود سرها را راست کنید که خلاصی شما نزدیک شد
ونگاه کنید بدرخت انجیر و هر درختی که چون شکوفه کرد میدانید که تابستان نزدیک شده همچنین
چون شما اینها را ببینید بدانید ملکوت الهی نزدیک شده و حق میگویم اینگروه از جای نخواهند
جنبید تا اینهمه واقع شود و ممکنست که آسمان و زمین زایل شود و سخن من زایل نخواهد شد
پنجاه و دویم در فصل شصت و نهم انجیل متی است که عیسی ع فرمود میگویم بشما که ملکوت خدا از
شما انتزاع خواهد شد و گرفته خواهد شد و بامتی دیگر داده خواهد شد پنجاه و سیم در فصل
بیست و هفتم انجیل مرقس است که عیسی میفرماید که هرکه استنکاف کند که اعتراف کند بکلام من از
اینگروه فساق خطاکار پس خواهد آمد پسر امینس با جلال خدا و ملائکه مقدسین او و او را رسوا
خواهد کرد و مراد از پسر امینس پیغمبر است چه در زبان انجیل سیر را داخل اسما میکنند گویا
تعبیر باسم مادر آنحضرت باینجهت بود که چون پدر او عبد الله نام داشت و بهمه کس عبد الله صادق
بود و محل اشتباه می شد و حضرات نصاری چون کلوبین که صاحب کتاب لغت است و پادری انجیلو که
صاحب کتاب کرونولاس است دست و پائی کرده اند و امینس را بمرد تفسیر کرده اند و گفته‌اند پسر
مرد و در انجیل عربی گفته ابن الانسان و حال اینکه امینس بمعنی انسان نیست با وجود اینکه بر این تقدیر
هم مطلب ثابت میشود چه باید پسر مرد بیاید و مخالفین عیسی را رسوا کند و نصاری بجز معاودت
عیسی را قایل نیستند و او پسر مرد نبود و در چندین مکان از اناجیل خبر از آمدن ابن امینس داده و
در فصل سی و هشتم همین انجیل میگوید ابن امینس با الیا بیایند و ابن امینس زحمتها بکشد و دردها
ببیند پنجاه و چهارم آنچه در فصل بیست و دویم از کتاب دیگر یوحنا که آنرا ابکلیبسی نام کرده اند مذکور است

وانکتابی است که یوحنا بفرموده تا روز حالی که از آزاد در جزیره که نام او موس گویند دیده و با او سخن گفته نوشته است
در انجا میگوید که این سخنان من که گفته‌ام در نهایت راستی اند و حق میباشند زیرا که صاحب و پیغمبر
ارواح ملك خود را بر پیغمبران فرستاد که اعلام نماید با امتان خود انچه را که باید در این زودی بعمل
باید و میفرماید که من بزودی خواهم و بجز پیغمبر اخر الزمان کسی نیامده و دیگر از اهم نصارای قایل
نیستند پنجاه و پنجم انجیل در فصل سیم از همانکتاب ابکلیسی همان روح با یوحنا میگوید که من
انهارا که درین کتاب نوشته شده لتها میگوید کسیکه اسم او امین است و خودش گواه و امین راست است
و اول از مخلوقات خدای تعالی است و بدرستیکه اینست که بزودی خواهد امد و نیز در فصل پنجم
همین کتاب میگوید من کتابی دیدم در دست شخصی که بالای منبری از نور نشسته بود و انکتاب از
اندرون و بیرون نوشته بود و هفت مهر بران زده بودند و کسی نبود که تواند انکتاب را باز کند
در انوقت یکی گفت که اینک شیر فتح کرد انکه این کتاب و هفت مهر را باز خواهد کرد پنجاه و ششم
انجیل در فصل سیم کتاب سیکیاس نبی که نصارای به نبوت او قائلند و از پیغمبران بزرگ نصاری است
خدای تعالی میفرماید که من خواهم فرستاد ملك خود را که مهیا کند راه را و همین که راه مهیا شد خواهد
امد به بیت الله فرمان فرمای او که شما در تفحص او هستید و خواهد امد املاك میثاق که شما
خواهشمند او هستید و مراد از ملك اول عیسی ع و دویم فارقلیط که محمد صلعم باشد و اطلاق ملك
بر پیغمبر در لغت ایشان ثابت است چنانکه الومین که صاحب یونانی و عبرانی و شش لغت دیگر است در نزد
نصارای کمال اعتبار دارد در لغت الف که بمعنی الف است میگوید انجلوس یعنی ملك و ملك یعنی پیغام
آورنده است از جانب خدا پنجاه و هفتم انجیل در فصل چهارم از کتاب وحی ازدراس نبی که او نیز
از پیغمبران معتبر نزد نصاری است مذکور است که در خطاب بر بنی اسرائیل میفرماید بعد از اظهار
منت بر انها و انیکه از رود خانه اموروس که تلخ بود در وقتیکه در بیابان تیه بود بجهت شما
شیرین کردم پس دیگر چکنم ای اولاد یعقوب زیرا که در شما اولاد یهودا هم نخواستند فرمان برداری
کنند پس شما را بجماعت و سلسله‌های دیگر تغییر خواهم داد و بانها اسم اعظم خود را خواهم بخشید
از برای انکه احکام مرا نگاه دارند پس بعد از خطای دیگر مشتمل بر تهدید و تعدید کانها و ذکر اینکه روز

عید

عید و اوّل ماهها کردند از روزها عمر تقرب جستید و سنتهای شما را باطل گردانم میفرماید ای بنی اسرائیل
که من خانهای شما را بامتی بنده تسلیم خواهم نمود و از امت چنان امتی هستند که با وجود آنکه
کلام مرا که شما در طور سینا شنیده اید نشنیده اند هرچه من بتوسط پیغمبر و کتاب خود بایشان
بگویم بآن ایمان خواهند آورد هرچه را من بایشان بفرمایم و پیغمبران گذشته را بدیده فرمانها
بخاطر آورده بآنها عمل خواهند نمود و کودکان ایشان هم که من آنها را مکلّف نکرده ام بازیبرای
و خوشحالی در احکام من محکم خواهند بود هرچند که مرا بچشم ظاهری ندیده اند امّا بیقین قلب
هرچه بایشان بفرمایم قبول کنند پس در این اثنا آنکه از جانب خدا این پیغام را بدانیال نبی میداد که
بنی اسرائیل برساند بوی گفت ای دانیال نگاه کن و ببین جلال الله را و از دور نظر کن بآن امت که از سمت مشرق
می آیند و حقتعالی میفرماید من بآن امت خواهم داد پادشاهی و حکومت را پنجاه و هشتم آنچه در فصل
دویم کتاب از دراس نبی است و از اینست که میگوید بمن که از دراسم حکم از جانب حقتعالی در کوه
اوریب رسیده بود که بنزد بنی اسرائیل بروم و چون بنزد بنی اسرائیل رفتم قول مرا رد کرده رسالت
مرا قبول نکردند بدینجهت بشما میگویم ای امت که بشنوید آنچه من در اینکتاب بفرمان الهی نوشته‌ام
و انبیا میبایست باید که در انتظار چوپان یعنی پیغمبر خود باشید زیرا که او استراحت ابدی را بشما
خواهد بخشید زیرا که نزدیکست بیاید آنکسیکه در آخر الزمان خواهد آمد پنجاه و نهم آنچه
فاضل محدّث مرحوم ملا محمد باقر مجلسی ره در بعضی از مؤلفات خود نقل کرده از کتاب زند
و پازند که استخراج جاماسب حکیم است نزد بعضی و شرح اسنا است که آنرا اسباع نیز گویند
و از تصانیف زردشت نزد مجوس نقل کرده ابتدای آن اینست پیام ایزد بنام افزیدون یعنی سلام
خدا و سلام بزرگ و فرح باد بر صاحبان هوش و بر مرد علیم ایشان بزرگ مثل آفتاب و نور که سپهر
سخن گوی دانا خواننده مردم بخدا که پادشاه قهار است پس از آنها الهام خبر کننده دوزخ و بهشت
برین و پل صراط سخن گو و راز دل او با خدا است اخذ دنیا پیدا شود تا دین حق هم شما برجا امید
وادی او بر وید که بیرکنید پیش او و نام او سین است مثل نور است پیشانی پیش او بگذارید اگر
پادشاه باشد و اگر خزانه دار و اگر مرد بد و اگر خوب و دست حرز سولان دولت و پایها راست
شصتم آنچه یکی از علمای مشهور معتبر اهل ملّت متنصّر بنی اسرائیل گفته و از نقل اند چند کتابهای معتبر

نوشته اند و معتقد هستند و از انجمله است که گفته در مجوف حضرت الیاس ع که در غیبت است سلیم از آن
حضرت طول مدت بقای عمر سؤال کردم آنحضرت فرمود شنا الفین هو عمر العالم و حد جزو بقیه
شش هزار سال عمر بقای عالمست و بعد خراب میشود شنی الفین لا فین بخو شی لا فین نور اشی
الا فین ماشیح یعنی دو هزار سال اول تاریکی خواهد بود و دو هزار سال ثانی نور خواهد بود و دو
هزار سال ثالث ماشیح و سابق براین مذکور شد که ماشیح شخص مخصوص نیست بلکه هر بزرگ
صاحب شانی را ماشیح گویند و مبده دو هزار سال اخر نمیتوانند شد از زمان عیسی باشد چه از زمان
موسی تا زمان عیسی علی نبینا و آله و علیهما السلام تقریبا یکهزار و پانصد سال بوده و حال او بر
این مکرر نقل شد و این مضر انها نیز اعتراف خواهند کرد که عیسی ع فرمود من نیامده ام توریت را بر هم
زنم بلکه احکام او را با تمام رسانم و نمیتوانند ابتدای ان شیح باشد که یهود میگویند چه تا حال از زمان
توریت زیاده از هزار سال گذشته و ماشیح نیامده با وجود انکه یهود ماشیح را مروج توریت
میدانند پس نیست مگر پیغمبر اخر الزمان که از موسی ع تا آنحضرت تقریبا دو هزار سال بود پس
بنابراین بایدا آنحضرت پیغمبر بر حق باشد شصت و یکم انچه در کتاب جاماسب نامه که انرا اسرار
العجم نیز گویند و جاماسب در انکتاب احوال حوادث اینده را نوشته مذکور است و انکتاب را مجوس
مخفی میدارند ولیکن فاضل محدث ملا محمد باقر مجلسی طاب ثراه در یکی از مؤلفات خود نقل میکند
که وزیر کرمان نسخه انرا از برای من فرستاده که بر پوست نوشته بودند و اکثر خطوط ان شبیه
بخط یونانی و معقلی و قلم داودی بود و بعضی بخط فارسی و منتسخ ان بعضی مندرس شده بود
میگوید در انکتاب از زبان زردشت نقل میکند در مصلکا هیارها و کار هیارها نیز گویند
بکاف فارسی و باصطلاح ایشان کاهیارها انشش روز یستکه خدای تعالی عالم را افرید میگویند
در روز اخر افرینش ایشان کیومرث باشد و در اخر انفصل احوال پادشاهان و انبیا را میگوید
که چند نفر و در چه زمان بهمرسیدند و دین ایشان چیست و کجا میباشند و چه بر سر ایشان
می اید تا پیغمبر اخر الزمان ص و گوید این پیغمبر عرب اخر پیغمبرانست که در میان کوهها مکه پیدا شود
و بر شتر سوار شود و قوم او هم شتر سواران باشند و با بندگان رود و با ایشان بکان نشیند و او را سایه

ادم که بزعم مجوس

میلان

نباشد و در بشت سر مثل بیش و ببینید و دین او اشرف دینها باشد و کتاب او باطل کرداند هر کتاب انتهی
دولت تاریک را بر باد دهد و دین مجوس و پهلوی را بر طرف کند و نار سده و آتشکده ها را بخرا[ب]
کند تمام شود روزکار پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و مخفی نماند که هم چنانکه
در کتب انبیای سلف وغیرهم تلویح و تصریح بذکر سید پیغمبر آخر الزمان شده هم چنین بذکر
خلفا و اوصیاء آنجناب کلا او بعضا اشاره شد و این نیز از جمله مؤیدات بلکه مثبت مطلوب است
چه ولایت و امامت اینها موقوف و مستند بنبوت آنجناب است و این از قبیل استدلال انی است که از مع[لول]
معلول بی علت برده می شود و چون حقیت ایشان ثابت شود حقیت آنجناب ثابت است و شمه از
ذکر اینها گذشت که در توریت و غیره ذکر دوازده نفر و پانزده نفر شده بود و بیان نمودیم انطباق را
بر ائمه اثنی عشر و جبر ان و هم ذکر ذبیح شده در کنار فرات و ذکر ایلیا و حسنین علیهم السلام چنانکه
گذشت و نیز از آن جمله آن خبر است که یوحنا که از جمله حواریین حضرت عیسی است و او را یوحنای
الهی میگویند در فصل بیست و یکم کتاب ابوکلیپسی میفرماید که بهشت دوازده دروازه دارد که هر کدام
از یک گوهر است و در هر کدام از آن درها اسم هر یک از دوازده نفر تعیین شده که از جانب
انکسیکه اند و دوازده نفر در زمان برداری از جمیع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است و بعضی
از اینها بسبب ذبح شدن در راه خدا بگوسفند تشبیه شده است و از آن جمله حضرت شعیای پیغمبر ع
در کتاب خود در سیمیان بیست و ششم و بیست و هفتم در بیان آمدن مهدی آخر الزمان علیه السلام
میفرماید ابتدا در سیمان بیست و ششم میگوید با سوقیها چند که اول اینها اینست بوم ههو توشیر
هشیرهسن برص یهودا عیر عاز لانو یشوعاع هو موت واحل و خلاصه معنی این با سوق یا پاسوقها
بعد بحرف زدن اینکه در آن روز خوانده خواهد شد در زمین یهود یعنی بیت المقدس و حوالی
آن تسبیح و ستایش تو و خواهد گفت این کسی است که شفاعت کننده ماها است پس گذاشته شود
در انحصار و پیش حصار یعنی شهر حاجی ها را باز کنید درها را از برای آنکه داخل شوند جماعت
نیکوکاران که حق را نگاه می دارند و خطیئه های کهنه گذشت تا اینکه میفرماید بدانید که او سنگ
سرنگون خواهد ساخت آنانی را که در بلندیها ساکنند و آن شهری که خود را از همه شهرها
بلندتر میشمرد سرنگون خواهد ساخت و پامال خواهند کرد آن شهر را پاهای فقرا و قدمهای مساکین

زیرا که راههای مقدس بین راستی باشد و جاده او زبرای راه . فتن راستا است پس میگوید شعیا ای نور

خدا در وقتیکه دیوارهای در زمین بکنی تسلیم خواهند گرفت از تو ساکنان زمین عدالت را پس با هیچ

رحم بان منافق نخواهی کرد چه در انوقت عدالت را باید خواهی گرفت بجهت انکه در زمینی که معدن

تعلق داشت عملهای قبیح بجا آورد برای نور خدا بلند شود انشاء الله دست قوت تو و نه بلبیند اما

ببینند و ندامت ببرند حاسدان تو و آتش غضب تو دشمنان را بخورد ای نور خدا از زمانیکه ما

بی تو بودیم همه کس ما را در تصرف خود گرفته و بان جهت تسلی ما همین باید تو بود پس انانیکه اهل

جهنم اند رجعت نخواهند کرد و از این راه ای نور خدا خورد و خمیر خواهند شد انانیکه ما را در تصرف

خود گرفته بودند بجز نکه باید انها از روی زمین کشود ای نور خدا تا نه جلالت بهم نرسانید بلکه

جلالت تو از ابتدا بود و اینها اگر تابع تو اند بود در وقت تنگی جستجوی تو را کرده اند و در وقت شدت

حد تو دین ایشان بوده و انیستکه در وقت رجعت خروشی خواهند گفت ما در غیبت تو از

قبیل زن حامله بودیم که نزدیک زائیدن او شده باشد و در دمند باشد و با وجود این اقرار داریم که

سبب نیفتادن جباران که در زمین بودند این بود که ما ها در زمین عدالت بجا نیاوردیم و اگر

امیر تو بواسطه کلام خدا فرموده بودی بعجل ای اوزدیر مدتی بود که جباران از روی زمین محو کرد

بودی و زمان خوشی امده بود پس امیر ما کشیدیم انتظار ان بسبب اعمال خودمان بود زیرا که عمل

خود را خالص نکرده زمان ظهور تو را تا خیر انداختیم پس میفرماید بحو مستی انو لانی بیوم

ها تنصوا ورننی شوخنفا نا رکی تل او رون تلکا و ارا ص رفا هیم تبیل یعنی زنده شوند مردگان

تو و اموات تو برخیزند و ستایش تو کنند مسکن کران خاک که شبنم تو شبنم روشنائی و نور است

پس در سیمان بیست و هفتم در پاسوق بیست و دوم میگوید نخ الحیم تو لحدار بحا السیکوی

تحا نعد بحاجی کیمعت رتعع عد یعور زاعم کی هنه ادونای یوصی ممقوموا لیفقد عود یوشی

ها ارض عالات و قیلبا ها ارصات وامیها ولو یحتس عود عل هروییها اینخطاب بشعیاست

بقوم خود یعنی ای قوم من داخل محال سکاهای خود شوید و در های خود را ببندید سهل مدتی

تا زمان خشم بگذرد زیرا که اینست نور خدا که بیرون خواهد امد از برای دیوان کناهکاران ساکنان

ساکنان زمین را بکند و زمین بکند انکا ها را از برای ایشان خونها را نهان اشکار خواهد کرد و زمین خونها را

دفن خواهند

ونخواهید پوشانید کشتکان خود را بیوم ههو یفقود ادنی بحربو هقاشا و هکدولا و حزقا عل
لیویاتان نحاش باریح و عل لیویاتان نحاش عقلتون وهارق ات هتنین اشر بیام بیوم ههو
که ترجمه‌اش اینست یعنی در آن روز انتقام خواهد کشید نور خدا بشمشیر قوی و بزرگ و سخت خود
از لیویاتان و لیویاتان از قرار یکه حرانیم قصی را در فن رست ساعبری نوشته‌اند دو معنی دارد یکی اجماع
و اتفاق و دیگری دست برادری دادن دو نفر به یکدیگر از برای خدعه و مکر و حیله به هر حال منظور ما
انتقام کشیدن از لیویاتان که چون الته بود دست بکر به هم کرده که خبرها را از طرف بالا بزمین میکردانید
و از لیویاتان که در کره و کج و پیچ پیش در آن روز از آن نور خدا خواهد طلبید باغ خود را و حدیقه
مهر و صفای خود را و در پاسوق بعد میفرماید خواهد گفت منم که از آن محافظت می‌کنم و عوض
می‌دهم از برای آنکه بجود هر چه از آن لیویاتان به دیگری باشید پس اگر منصف تامل نماید در این فقرات
می‌بیند که هر آن احوال الخیر بیست که پیغمبر ما در حق فرزند خود فرموده و مقدم لیویاتان که بعینه
مصداق اتفاق و عهد و پیمان و برادری غاصبین حقوق آباء صاحب الزمانست و خصوص الحوزه
خشنا چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرموده که عصد آن کره در کره و
پر پیچ و تابست و طلبیدن باغ مهر که اشاره بباغ فدکست که لیویاتان بدیگران خود انداصریح
در مطلب می‌شود خصوص چون با انتهای فصل شود انچه را که حضرت شعیا در سیمان سی و دو
کتاب خود میفرماید که اول پاسوقها اینست هن لصدق ایملخ ملخ اول صادریم لمیشپاط
یاسوریم تا آخر پاسوقها که خلاصه معنایش اینست که هان این است که بعدالت پادشاهی خواهد کرد
آن پادشاه و در آن زمان شاهزادگان در دیوان مقدم خواهند بود و در آن روز چنان خواهد شد
که آن مرد و گویا اشاره به لیویاتان باشد چون کسی میشود که از طوفان بگریزد و خود را از رعد
برق و باد پنهان سازد و آن پادشاه از قبیل رود خانه در وقت تشنگی شدید و سایه سنگ
عظیم در میان بیابان خواهد بود و در آن زمان چشم‌ها خیره نخواهد شد و گوش‌ها روز خواهان
شنید و دلها ادراک خواهد نمود و زبان لالان فصیح تکلم خواهد کرد و جاهل و نادان و پیشوا
گفته نخواهد شد و منافق بزرگ نخواهد شد تا اینکه میفرماید در آن زمان از برای منافق بدترین
وقتها خواهد بود زیرا که خیالها با اتفاق رفیق خود کرده است از برای آنکه ضایع کند مظلومان از ... مردم

فرمایش نظر کن که مصنف لخ وهم چنین مصدق انچه در سیمان یازدهم است که ابتدای ان در اوائل حرف مذکور
میشود واخر ان اینستکه در وصف ان نور خدا بعد از انکه خبر میدهد از اخر الزمان میگوید ان
نور خدا بعدالت دیوان مساکین را خواهد کرد وبراستی انتقام مظلومان را خواهد کشید ایمان
کمربند او خواهد بود وعدالت میان بند او ودر زمان او گرگ وبره در یکجا ساکن خواهند شد
وپلنگ وبزغاله در یکجا خواهند چرید وگوساله وشیر ومیش باهم خواهند بود وگوساله
وشیر ومیش باهم خواهند بود وگوساله وخرس باهم خواهند دوید وشیر با گاو با هم خواهند
کاه خورد وطفل شیرخواره دست در سوراخ مار خواهد کرد وچون با انها ضم شود انچه در سیمان
چهل ودوم وچهل ونهم فرموده اظهر واصرح میشود چه حضرت شعیا در سیمان چهل ودوم
همین کتاب میفرماید که استدلالهای سابق براین مذکور شد ودر اخر میگوید من از خبرهای تازه
خبر میدهم وپیش از انکه وقوع بهم رسانند شما را اعلام میکنم بخوانید از برای خدا تعریف وستایش
تازه که ستایش او در انتهای زمین در دریای جزایر در نزد ساکنان جزایر است ودر سیمان چهل ونهم
میفرماید در مقامی که خدا تعالی خطاب بان نور کرده لیکن خلاصه اش اینستکه پروردگار شنید دعای
تو را ودر روز شفاعت کمک ومحافظت نمودم تو را وتو را میثاق قرار دادم از برای امت تا زنده
سازی زمین او ودر اوری تصرف خود میراثهائی را که تاراج رفته بود وتا محبوسین را بیرون اوری
از بندها وبانهائی که بظلمت میت گرفتارند بگوئید که ظهور کنند تا انیکه میفرماید زیرا که رحم کننده
ایشان حکومت ایشان را خواهد کرد وجاده های من عزیز خواهند بود واینست انها که از دور خواهند
امد واز سمت دریای مغرب وانچه در اینجا فرموده که از سمت دریای مغرب خواهند امد ودر فصل ۱۶۲
فرموده ستایش ودر انتهای زمین در دریای جزایر است اگر شرح دهد تطویل بود حکایت شعیا از
فرنگیان زاد را بخصوص نقل میکردم ولیکن کلام بسیار طول کشیده است الحمد بعد از اتمام کتاب نصرانی
گفته اولا لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبری که قبل از او بوده اند اختلاف نداشته باشد در مطالب و
تعلیمات عمده موافق ومطابق انها باشد زیرا که امکان ندارد که کتب الهی مخالف یکدیگر باشند
فقیر گوید حاصل مقصود نصرانی از این ابطال قرانست بسبب اختلافی که میانه قران وکتب سماویه است
ومسلم ومعلوم که انچه از جانب حقتعالی نازل شده مثل قران وانجیل وتوریه وزبور وصحف ادم وصحف ابرهیم وصحف

موسی

موسی و مخوانها همه بر حق بوده اند ولی تا بدیا ثابت شود که این توریة و این انجیل از بعد و زبور که در دست اهل
کتاب است ایا مطابق با کتب منزله است یا آنکه مخالف است چه در جمیع ملل و ادیان ظاهر و واضح و
مبرهن است که بمحض اینکه قومی کتابی بیاورند و بگویند که این کتاب خدا است بدون دلیل قطعی
تصدیق ان جایز نیست و خدا وند جل شانه تکلیف نفرموده که مجهول را تصدیق نمائیم ولی حقیت
و مطابقه قرآن بمعجزاتی که سابقا بعضی از انها اشاره شد ثابت است اما در سایر کتب دلیلی بر
مطابقه انکتب با کتب انبیاء علیهم السلام بنظر نرسیده در جمیع مذاهب اثبات بر مدعی حقیقت است
و چون فقیر در کتب سماویه تتبع کامل نمودم معلوم شد که مواضع عدیده از انها تحریف شده است
از انجمله در توریة در قصه حضرت لوط بن عم قریب باین مضمون نوشته اند که چون قوم لوط
هلاک شدند دو دختر لوط دیدند نسل انسان منقطع میشود پس شراب بحضرت لوط دادند
و اول با دختر بزرک و بعد با دختر کوچک زنا کرد الخ تفکر نمائید که چگونه نسبت زنا و شرب مسکرات
به پیغمبر خدا میدهند و حال آنکه عصمت پیغمبران با دله عقلیه و شواهد عیانیه ثابت است بلکه
احدی از صالحین را این نسبت سزاوار نیست اگر نسبت بعمل شنیع را بیکی از خلفا و یا دنیا انها
دهی میگویند دروغ است پس چگونه نسبت این عمل را بحضرت لوط با وجود عظم مراتب جلالت او
میتوان قبول کرد و حال آنکه عموم نصاری و یهود جلالت حضرت لوط را مقر و معترف میباشند
و دیگر آنکه در میان کتاب توریة و انجیل اختلافات عدیده هست که بعد از این انشاء الله اشاره
بتفصیل ان میشود و هر گاه همه اینها از جانب خدا تعالی بود باید اختلافات نداشته باشد و دیگر
آنکه در کتاب توریة در نقل قصه ادم و حوا قریب باین مضمون نوشته که خدا گرفت حضرت ادم را
و او را در بهشت عدن گذارد تا آنکه او را اباد کند و حفظ کند و خدا امر و وصیت فرمود که از جمیع
اشجار بهشت بخور و از شجره معرفت خیر و شر مخور بعلت اینکه چون از ان خوردی خواهی مرد و بعد
از چند سطر دیگر نوشته است که مار با ادم و حوا گفت که اگر از ان شجره بخورید نخواهید مرد
ولکن خدا عالم است که در روز یکه بخورید از ان شجره چشم شما مفتوح میشود و مثل خدا عارف بخیر
و شر میشوید پس حوا از ان شجره خورد و با ادم نیز از ان خورانید پس دانستند که عریان شده اند و صدای
خدا را شنیدند که در بهشت راه میرفت هنگام وزیدن باد بهار پس ادم و زوجه او از وجه خدا در میان

درخت مخفی شدند پس خدا ادم را آواز کرد که ادم کجائی تو جواب داد که صدای ترا در بهشت شنیدم و ترسیدم بجهت
آنکه عریان بودم خدا فرمود چه کسی ترا اعلام نمود که تو عریانی آیا از شجره که ترا وصیت کردم
از آن نخوری خوردی ادم گفت زنی را که با من قرار دادی بمن داد و خوردم آن پس خدا با زن فرمود
چرا چنین کردی گفت مار مرا مغرور گردانید و بعد از چند سطر دیگر نوشته اند که خدای اله فرمود
حالا این انسان مثل یکی از ما شده عارف بخیر و شر گردیده والا نشاید دست خود را دراز میکند
و از شجره حیات نیز می خورد و تا ابد زنده میماند پس او را از جنت عدن بیرون کرد این محصل قصه
مذکور است مؤلف فقیر گوید ایعاقل تامل و تدبر کن چگونه این کلمات را نسبت باحکم الحاکمین توان
توان داد اولا الشجره شجره گندم بود نه معرفت خیر و شر واضح است که اطلاق اکل بر ادراک و معرفت مجاز
بعید بلکه سبک مجاز از مجاز و غلط است و تمیز از دارد و این نحو از تعبیر از سبک کلام حکیم علی
الاطلاق خارج است وثانیا شان پیغمبران ادراک و معرفت خیر و شر است و معرفت حسن و
قبح شرط نبوت و رسالت است پس حضرت ادم ع مثل سایر پیغمبران متصف باین مقام از معرفت
نیز بود نه آنکه بواسطه اکل از شجره معرفت حاصل نموده باشد وثالثا آنکه نوشته است که خدا در بهشت
راه میرفت مخالف است با ادله عقلیه و اتفاق ادیان الهیه صحیحه زیرا که راه رفتن از لوازم تحیز
و حدوث و از جسمانیات و اجسام است بلکه مستلزم جمیع لوازم امکانست و جمیع لوازم امکان
در حق واجب الوجود منتفی است ورابعا آنکه نوشته است که ادم و حوا از وجه خدا در میان
درخت مخفی شدند خلاف عقل و شرع است زیرا که هیچ چیز بر خلاق و خدای جل شانه مخفی نیست و
علم خدا بر همه چیز احاطه دارد والا لازم میاید که خدا مرکب از علم و جهل و از ایجاب و سلب و
ناقص باشد و حال آنکه براهین عقلیه ثابت است که خدا تام و کامل بالذاتست و مبرّی در ذات
و صفات ترکیب نیست و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و ساحت وجوب ذاتی از آن منزه است
نیز خفاء ادم و حوا از خدا و نه عالم مخالف ضرورت عقلیه است و اگر بگوئی که ادم و حوا
گمان میکردند که در میان درختان از خدا مخفی هستند پس این کلام نیز باطل است زیرا که واضح است
که ادم با وجود مرتبت کامله نبوت و رسالت و عصمت عالم بود باحاطه علم الهی و انتفاء جهل
در مرتبه وجوب ذاتی وخامسا میگوئیم آنکه نوشته اند که خدای اله فرمود حالا این انسان مثل یکی از

ما شده

ماشده وصادر گردیده الخ اینعبارات نیز مخالف با قواعد عقلیه است چه بر هر ذی عقلی ظاهر است که
ممکن مثل واجب نمیشود و ممکن بالذات با واجب بالذات بهیچ وجه شبیهی نیست و واجب متصف
بلوازم امکان نیست نسبت میانه ممکن با واجب تباین کلی است پس ازین وجوه خمسه معلوم شد که
اینعبارات در توریة حضرت موسی ع نبوده تحریف شده و زیاد نموده اند اینکلمات را بر توریة و بعضی
در انجیل مکرر اسم خدا را پدر گذارده و نوشته اند که عیسی ع فرموده من میروم نزد پدر خود مؤلف گوید
معنی اینکه خدا اب و پدر است اینکه عیسی ع ابن الله باشد و این معنی مقتضی قول طایفه نصاری است
که عیسی را ابن الله مینامند و حال آنکه هر عاقلی میداند که خدای تعالی منزه از ولد است تولد از لوازم
امکان و تغیر و حدوث و جسمیت و افتقار و زمانی بودن و مخلوقیت است تعالی الله عما یقول الظالمون
علواً کبیراً پس اینگونه عبارات از جمله مجعولات نصاری است و دلیل است بر وقوع تحریف در انجیل
نصاری میگویند خدا ثالث ثلثه است و هر سه در ازل متحد بوده اند و بعد خدای تعالی عیسی را بجهة
هدایت مخلوق فرستاد و روح القدس مؤید و معین او بود و حال آنکه هر عاقلی میداند که عیسی و روح
القدس چون مخلوق و ممکن بوده اند در مرتبه خدا نیستند و خدای تعالی علماً و قدرةً و بر همه انها
احاطه دارد و اتحاد ممکن با واجب بهیچ حیثیتی معقول نیست و جمعی از نصاری قائل بحلول و
اتحاد شده اند و فساد اینقول حاجت بتبیان ندارد نصاری میگویند روح القدس قدیمیست
و حال آنکه ادله متکثره عقلیه بر امتناع تعدد قدماء متحقق است نصرانی گفته شخصی که ادعای
پیغمبری نماید باید که دلیل ظاهری نیز داشته باشد یا آنکه معجزه ازان بظهور رسیده و صادر گشته
باشد مصنف گوید غرض نصرانی انکار معجزات حضرت خاتم الانبیاء ص است و حال آنکه
معجزات هر یک از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از حد احصاء و فوق تواتر است و
تواتر این معجزات اقوی و اظهر از معجزات سایر پیغمبران است و تواتر مفید علم است و دلیل بر این مطلب
بچند وجه میتوان تقریر نمود اول آنکه جمیع پیغمبران ع از آدم تا خاتم ص مدعی نبوت و رسالت
شده اند و معجزات هر یک از ایشان بتواتر و اخبار ائمه از انها متحقق گردید و معجزات هر یک از ایشان را
مخالفین انکار نمودند پس با اینکه تواتر مذکور کافی هست یا نیست اگر کافی نباشد لازم میاید تکلیف
بما لا یطاق چه طریقی برای اکثر ناس سوای معجزات ثابته بتواتر قائم نشده اگر کافی باشد مطلوب ثابت میشود

وشکی نیست که عدد تواتر معجزات سایر انبیاء زیاده از معجزات محمد صلعم نیست بلکه غرایب عدیده کمتر از انست
دویم آنکه حضرت محمد صلعم ادعای رسالت فرمود وتواتر شهادة بمعجزات ایات آنحضرت داد پس اگر حق
نبود بایدازجانب حقتعالی داعی برسد که برجلو حجت عام شود پس عدم رد وتقریر الله عالم جل شانه
دلیل بر حقیت او ست نصرانی در رد وموضع از کتاب جوز با بمطلب اعتراض نموده که بت پرستان و
اشقیاء بسیار بوده اند پس بایدردع برانها نیز از جانب حقتعالی برسد جواب آنکه مقصود مستدل
انستکه اتمام حجت واجب است وقیام ادله عقلیه واتفاق رسل برقبح وحرمت بت پرستی کافی در
ردع واتمام حجت است وغرض از ردع اتمام حجت است بنوعی که مستلزم الجاء واضطرار نباشد زیرا
که اضطرار منافی با لطف وتکلیف است حاصل آنکه هیچ یك از نصاری ومسلمانان معجزات سابقه
حضرت عیسی و حضرت محمد صلعم را ندیده اند بلکه بتواتر علم برای انها حاصل شده پس بطریق
ثبوت مساوی هستند بلکه معجزات حضرت رسول صلعم امروز ثابت ومشاهدست مثل قران وانتظام
احکام وهدایت ومعجزات باطنیه که از امام زمان عم در هر لمحه بسوی شیعیان فایض میشود که عارف
کامل بر حقایق ان مطلعست پس اگر گفته شود که معجزات عیسی عم باخبار نصاری واعتراف
مسلمین ثابت است ومعجزات حضرت محمد صلعم مختلف فیه است ومتفق علیه با مختلف فیه مساوی
نیستند جواب گوئیم اولا لازم این شبهه اینستکه بر تو لازم میشود که از عیسی عم دست برداشته
بموسی اکتفاء کنی زیرا که معجزات موسی متفق علیها است نزد یهود ونصاری ومعجزات عیسی محل
انکار یهود است بلکه اگر بموسی عم اکتفاء می کرد میگوئیم بر تو لازمست که دست از موسی برداشته
با براهیم علی نبینا واله وعلیه السلام اکتفاء کنی وهکذا وثانیا مناط در مطلب حصول علم است وعلم
در دو مقام حاصل است وثالثا میگوئیم اعتراف مسلمین بمعجزات حضرت عیسی متوقف بر نبوت
خاتم الانبیاء است چه ایشان معجزات عیسی را مشاهده نکرده اند بلکه سبب نبوت ان قران
وسنت محمدیه صلعم است پس هرگاه نبوت محمد صلعم ثابت نباشد معجزات عیسی عم ثابت نخواهد شد حاصل
انکه هرگاه باخبار نصاری که امت عیسی هستند معجزه عیسی عم ثابت شود وحجت بر یهود بان کامل شود
چرا باخبار وتواتر مسلمین معجزه حضرت محمد صلعم ثابت نشود سیم انکه حکمتها وعلومی که از حضرت رسول
وائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بما رسیده هر یك از انها معجزه است کامله که اعظم از معجزه

۲ اکثر معجزات ...

متواتره

ثم القمر است چه واضح است که حضرت ختمی مرتبت امی بودند و درس نخوانده بودند و در مراتب علم و حکمت استادی و معلمی نداشتند
با وجود اینها ابواب حکمت و علم و معرفت بر لسان آن حضرت جاری و ساری شد که فوق حکمت جمیع
انبیاء بود چنانکه هرگاه شخص عارف انجیل و توریة و قرآن را با یکدیگر بسنجد حقیقت امر برای او
منکشف میگردد بلکه هر فقره از علوم اهلبیت معجزه کامله است بر حقیت این شریعت است بلکه
هر یک از کتب احادیث ایشان که بدقت ملاحظه کنی بمراتب عدیده اشرف و اعظم و اکثر علماً از توریة و
انجیل است ملاحظه کن مراتب توحید و صفات الله و سایر معارف را که در کتاب و سنت تحقیق و
بیان شده هزار یک از آن در سایر کتب سماویه تحقیق نشده و این بواسطه آنستکه مشیت الهیه تعلق
گرفته بود که علم و حکمت بنور محمد صلعم کامل شود و در سایر کتب انبیاء تتمه نبود و انبیاء و رسل هم مراتب
و شئون حکمت را بیان نمیفرمودند بلکه مکلف بکتمان بودند تفکر کن در خطب نهج البلاغة و در
ادعیه صحیفه کامله علویه و سجادیه و در سایر ادعیه و احادیث ماثوره خواهی یافت که هر سطری
از آنها معجزه است ظاهره و حجتی بالغه کامله که دلیلست بر حقیت این شریعت مطهره بلکه فوق کلمات
مخلوقین و دون کلام خالق است و این معنی ظاهر نمیشود مگر برای کسیکه عناد و عصبیت را ترک کند و
بچشم بصیرت و معرفت سالک سبیل حق و صدق باشد تبصرة ای متابعان دین یهود و نصاری
و مطالعه کننده گان این رساله بتحقیق بدانستند و آگاه باشید که آنچه در اینکتاب نوشته‌ام با آنکه مینویسم
محض خیرخواهی بندگان حقتعالی است و حسد و عداوت و غرضی با احدی ندارم مگر آنکه از قبیل حب
فی الله و بغض فی الله باشد و از ملامت کننده در راه خدا خوف ندارم مقصود رضا و تسلیم او
امر و نواهی حقتعالی است و اگر کسی مجاهده کند و از حق سبحانه و تعالی راه حق را طلب کند صراط مستقیم
و منهاج قویم حق برای او واضح می شود مقصود آنکه از جمیع جهات حقیت دین اسلام را واضح میکنم
و از جمیع کتب سماویه شاهد و دلیل بر حقیت دین محمد صلعم خواهم آورد تا حجت تمام شود و کسانی
که طالب راه حق میباشند قلوب آنها بنور حق مستفیض شود وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا و اما کسانیکه در مقام جحود و عناد با حق هستند قابل هدایت نیستند خَتَمَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ حاصل آنکه هرگاه طالب حق هستی و مشتاق
حیات ابدیه میباشی باید با نفس اماره مجاهده و مخالفت نمائی و سعی در تحصیل حق نمائی و از تقلید آباء و

اُمّهات بر درآئی و عصبیّت را ترك کنی و ببینی که حضرت الرضا ع و زاری نمایی تا آنکه بفیض هدایت و رستگاری
ابدی فایز شوی دعا ابتغاء در حق شما انست که خدا بنعم بشما بنور هدایت بخشیده کرامت
فرماید بیت عزا آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ولی که تا باشی کرد
که چون بمرتبه مجاهدین رسیدی حقایق معنویه بر قلب تو منکشف میگردد و مشاهده خواهی
کرد که در ذرات وجود بتوحید و نبوت و امامت گواهی خواهند داد حاصل آنکه فقیر محض محبت
خالصه مجال اهل کتب شما قلبا متالم و متاثر گردیده لهذا اختلاف بودن طریقه یهود و نصاری
را واضح می کنم که شاید باین وسیله از خواب غفلت بیدار شوید و خلاف بودن طریقه خود را فهمید
براه حق سلوك نمائید و از عذاب آخرت محفوظ مانید و بنجات سرمدی برسید و چون بنابر
اوامر پیغمبران ص چنانکه در آیات عدیده از قرآن امر بهدایت و تعلیم وارد شده و در آیات ۸ الی ۲۱
فصل ۲۳ از انجیل متی وارد داشته از جمله واجبات و فرائض است که حقرا به همه طوایف برسانند لهذا
بتصنیف این رساله حقرا ظاهر ساختیم پس اگر نصاری و یهود عنود شما را بعبارات فاسده خود
مغرور سازند و از حقایق این کتاب محروم و بی بهره نمایند در روز قیامت جواب بی ایمانی خود
در حضور خداوند عالم جل شانه و رسل و ائمه علیهم السلام باید بدهید و هر که از راه باطل خود بسوی
حق بشتابد و توبه کنی خدای تعالی برحمت واسعه توبه تو را قبول می کند و بوسیله شفعاء از
عقاب آخرت خلاصی خواهی یافت پس با حضور قلب و خضوع و خشوع ملتجیا مناجات
از خدا بای و هدایت طلب کن و قرآن و حدیث را بسعی و دقت مطالعه کن و در مضامین عالیه
آن تفکر کن تا بعنایات کامله حق تعالی بشرف دین اسلام فایز شوی والسلام علی من اتبع الهدی
نظر ایکه قدر ثالثا بایست که اعمال و رفتار او لایق پیغمبر خدا ص باشد بدین عبارت که مطلب
مقصد او در انجام احکام خدا و تمیز حلال و حرام است کلیتاً بوده باشد مؤلف فقیر گوید هر که
بچشم معرفت و انصاف بدون مجادله و اعتساف در حالات و اقوال و افعال پیغمبران ع از
آدم تا خاتم ص و هم چنین در حالات ائمه هدی و سایر اوصیاء ع تتبع و ملاحظه کند و در مراتب
کمالات و اخلاق و صفات کامله آنها آگاه شود ایمان کامل بحقیت و صدق و راستی و حقیقت
انها برای او حاصل میگردد و عیان در این باب مغنی بیان نیست بلکه هر یك از اخلاق عظیمه کریمه ایشان از

حلم و حسن خلق پیغمبر اکرم و فضائل و تشبیعات و امثال اینها معجزهٔ کامله و حجت وافیه کافیه شافیه است
بر حقیت انها و هم چنین اگر طالب صفا و تجرد بود متصف شود ببعضی از انوار مظهره انها و او را تابش میکند
پس جمیع مراتب حقیت را تصدیق مینماید و کسیکه معاند و لجوج باشد هدایت نمییابد و من لم یجعل
الله له نوراً فما له من نور ابو جهل مکرر میگفت صورت محمد صلعم صورت دروغگو نیست و لکن
ایمان باو نمیخواهم اورد کسانی که از قریش با انحضرت کافر شدند محض عصبیت و حسد و بغض
و بغی و تکبر بود مثل کفر یهود بحضرت عیسی ع که از روی عناد و تکبر بود و الا حقیت او بر همه کالشمس واضح
و لایح است و حجت الهیه بر همه مکلفین تمام و کاملست همانحالت زهد و خضوع و خشیت محمد و آل
محمد صلعم کافی در نبوت صدق و حقیت ایشانست و آنچه مصنف عنایتست که سلوک انها محض
اطاعت اوامر و نواهی حقتعالی بوده و همه چیز را در راه حق ایثار کردند و رضای حقتعالی را طالب بودند
و الله الهادی الی سبیل الرشاد نصاری گفته و اینجا باید که بتعلیم خود را مجبور امقبول خلق نسازد
زیرا که واضحست که ایمان آوردن بخدا و او را دوست داشتن و قلباً تابع احکام شدن مجبوراً
میسر نیست بلکه جبر در این امورات با ایمان و اطاعت قلب مانع است الخ مقصود نصاری از اعتراض
انستکه چنانکه حضرت عیسی ع بدون جنگ و شمشیر خلق را دعوت فرمود باید حضرت محمد صلعم
نیز چنین باشد جواب انکه مراتب خلق در ازمنه مختلف میباشند قومی از انها مانند امت حضرت موسی ع
عنود و لجوج بودند لهذا بلاها و سختیها پیوسته از جانب حقتعالی بر انها نازل میشد تا انکه بعضی بخوف
و رجا بصراط مستقیم فایز شوند و قومی مثل نصاری که مثل یهود عنود نبودند و اکثر انها در مقام
انصاف بودند لهذا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بمحض نصیحت و آیات بینات انها را
هدایت فرمود و در آخر الزمان فرق مختلفه پیدا شدند عزیمت حرب با اسلام نمودند و هرگاه
جنگ و دفاع نمیشد کفار بر اهل اسلام غالب میشدند و این معنی مستلزم هلاکت مسلمانان بود
و دیگر انکه حضرت عیسی ع مظهر اسمای رحمت و عفو بود لهذا جنگ نمیکرد و حضرت محمد صلعم
مظهر جمیع اسماء الله بود لهذا مراتب رحمت و غضب باید بر وجود انحضرت صلعم ظاهر گردد چنانکه
گذشت و دیگر انکه گاهی مجبور نمودن بر ایمان مقرون بحکمت و مصالح عدیده است که رسول خدا صلعم
بمقتضای ان سلوک میفرمود و عقول رعیت بادراک آن نمیرسد لهذا پیغمبر صلعم بعضی را مجبور بر اسلام میفرمود

تا بعد بتدریج آیات اسلام را مشاهده نمایند و بالطوع والرغبه مؤمن شوند یا آنکه مسلمانان از ترس
او ایمان آورند مثل ایمان ابو سفیان لعنه الله و امثال او و گاها میشود که پیغمبر الزام میفرماید شخصی را
بایمان از جهت آنکه اولادش محض بالطوع والرغبه بخدا ایمان بیاورند حاصل آنکه بحث
نصرانی بر حکیم کامل ناشی از عدم اطلاع بر مراتب حکمت است هرگاه بر بشر دیگر از حکمتها که
مصالح جهاد حضرت رسول صلی الله علیه وآله مطلع بود چنین کلامی از او صادر نمیشد
نصرانی گفته فصل اول در تحقیق و تشخیص که میگویند که خبر رسالت محمد صلعم در کتب عهد عتیق
وجدید مسطور است مؤلف فقیر گوید بعد از آنکه بیان شده و می شود از آیات بینات دیگر محتاج
بتفصیل این مطالب نیستیم ولی بعضی از مطالب باطله این نصرانی را که در این فصل نوشته متعرض بیان
آن خواهم شد انشاء الله تعالی نصرانی در اول صفحه ورق سیم این فصل نوشته در کتب عهد عتیق
درباره مسیح دو قسم مسطور داشته قسمی شامل فروتنی و افتادگی اوست و قسمی شامل مرتبه
اعلامیت و الوهیتش است الخ مؤلف گوید مخفی نیست بلکه از بدیهیات است که حضرت یسوع
مسیح بنده خاص و مقرب خدا بوده و در مرتبه الوهیت نبوده زیرا که بادله عقلیه و اتفاق جمیع
مذاهب حقه مبرهن است که عیسی مخلوق و فقیر الی الله بوده و ممکن بالذات و بمرتبه الوهیت نرسید
جسم محتاج بزمان و مکان است و بقاء او منوط بفیض باری تعالی است محتاج چگونه خدا و خالق
و رزاق و اله خواهد بود بلی جمعی از جهال نصاری چون معجزات کامله حضرت عیسی را مشاهده نمودند
غلو نمودند و قایل بالوهیتش شدند چنانکه بسیاری از خلق معجزات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
غالی شدند و او را خدا دانستند و این معنی کفر و ضلالت است ممکن بالذات با واجب الوجود
مشابهتی ندارد و اگر فرض کنیم که این ربوبیت و الوهیت عیسی ع در آن باشد این دلیل بر تغییر و
تصحیف انجیل است و اگر در بعضی از مواضع باسم خدا تعبیر شده بنحو مجاز است چه پادشاه و مالک را
مکرر باسم خدا نامیده اند و مقصود الوهیت حقیقیه نیست زیرا که توحید اله عالم و عدم ربوبیت
ممکنات متفق علیه است در جمیع ادیان و مذاهب و همه امتها اتفاق دارند بر اینکه قول بالوهیت
احدی از ممکنات کفر است پس ادله وحدانیت و احدیت خدای عالم جل شانه و آیاتی که از جهت توحید
در همه کتب سماویه مسطور است دلیلست بر کذب قول این نصرانی بلکه این دو مرتبه که نصرانی از جهت عیسی ع

بالتمام

قائل شده از مرتبهٔ الوهیت و عبودیت تناقض صریحیست و اجتماع آنها و عزتبه محال و ممتنع است
ثانیاً آنکه در سطر چهارم از همین صفحه نوشته است آیات مذکوره بقسم دویم شامل اند
و نیز که قدرت حکمرانی مسیح را بیان می سازد که بنابر آن حکم آسمان و زمین در دست او سپرده است
و حال بنوع غیرمرئی سلطنت جهان را مینماید و امورات دنیا را گردش میدهد چنانچه خود در آیه
۱۸ باب ۲۸ متی فرموده است که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است و هنگامی
که دفعهٔ ثانی بر زمین نزول خواهد فرمود بنوع مرئی سلطنت کرده در روز آخر حکم
و دیوان را خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ ب ۵ یوحنا مرقوم است که مسیح فرموده است
که پدر بر هیچ کس حکم نمیکند تمام حکمرانی را به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسر را عزت کنند
چنانکه پدر را عزت میکنند مؤلف گوید اولاً هیچ از این عبارات بر فرض آنکه کلام یسوع مسیح ع
باشد دلالت بر الوهیتش نمیکند بلکه همه آنها مرتبهٔ عبودیت کامله است و ثانیاً گوئیم قول مسیح
که فرموده تمامی قدرت در آسمان و زمین عطا فرموده این عبارت اشاره بمرتبهٔ نورانیت و
و رسالت و عبودیت مسیح است و شکی و اختلافی نداریم در اینکه مسیح نور پاک و معصوم و رسول
بوده ولی استمرار سلطنت و رسالت او را تا این زمان و عدم نسخ را که نصاری قایل بآن هستند
این آیات دلالت بر ثبوت آن ندارد و اینکه بیان نموده در دفعهٔ ثانی بر زمین نزول خواهد فرمود
وقت آن هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان است علیه السلام که یسوع مسیح از آسمان نازل میشود
و با آنحضرت اقتداء مینماید و از جانب حضرت محمد ص در حکم و دیوان تصرف خواهد داشت
و کلامی که از کتاب یوحنا نقل شده محل کلام است اولاً با مرتبهٔ انبیاء منافات دارد و حال آنکه
وقوع آن فی الجمله محل وفاقست چنانکه مسلم است که در حق حضرت اسماعیل یا اسحق در امر
ذبح بداء شد و ثانیاً این عبارت مناسبت با مذهب یهود که گفتند ید الله مغلولة بلکه این
معنی با مراتب قدرت و اسم کامله خداوند منافات دارد که بمقتضای الوهیت رفتار نکند
و امر الوهیت را بحضرت عیسی رجوع فرماید بلکه تفویض مطلق که مشتمل بر تفویض در امر
صنع و خلقت است منافات با دلیل عقلی دارد زیرا که ممتنع است که مخلوق صانع باشد و قدرت
پیدا کند بر خالقیت و صانعیت بلکه صنع و خلق اختصاص بخدا دارد و ثالثاً گوئیم تعبیر به پسر و پدر که

مستلزم تولید است مخالف با قواعد عقلیه است و تولید ... که وجود آن امتناع دارد و خدای تعالی
منزه از آنست و دانیال آنکه مذکور شد مراد است پس پنجم فصل ... نمیکنند بلکه تمام حکم را به ابن سپرده
داده اگر بمعنی استمرار است لازم میاید که در روز قیامت نیز خدا حکمی نکند و تفویض نماید
بیسوع مسیح ع و این مخالف با آیات انجیل یوحنا و متی است بلکه مخالف با زبور و توریه نیز زیرا
که آیات عدیده از کتب مسطوره دلالت دارد بر اینکه خدا در روز قیامت ثواب و عقاب حکم می
میکند و ملائکه را امر و نهی میفرماید و اگر گویند بمعنی استمرار نیست پس ممکن است که اختصاص
داشته باشد بزمانی که عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در زمین بوده و حکم میفرموده سبب آیش رجوع
بزمان محمد صلی الله علیه و آله ندارد نصاری گفته در آیه ۷ و ۸ باب اول نامه دوم بتسلونیقیان
مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل
منتقم از آنانیکه خدا را نمیشناسند و آنانیکه که خدا و خداوند ما مسیح را اطاعت نمینمایند مؤلف
گوید این مطابقت با احادیث اثنی عشریه که میگویند حضرت عیسی ع در زمان ظهور حضرت
قائم علیه السلام بزمین خواهد آمد و جهاد خواهد نمود نصاری گفته در باب فرود آمدن مسیح ع
در روز آخر جهت انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الی ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است
که دیدم آسمان را گشاده و ناگاه اسب سفیدی که سوارش بر اسب حقیقی مسمی است و بحق انصاف
و جنگ مینماید و چشمهایش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که
هیچکس نمیفهمید جز خودش و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمة الله
بود و سپاهیان آسمانی بر اسبان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده در عقبش
میبودند و از دهنش شمشیر برنده آمد که قبایل را بآن زند و بر آنها بعصای آهنی حکمرانی خواهد
کرد و میخواند قهر و سخط خدای قادر مطلق را بالتمام ... و بر لباس و ران خود اسمی نوشته
دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان مؤلف عفی عنه گوید هر چند این آیات در باب نزول
عیسی ع وارد شده ولی نام عیسی تصریح نشده و هیچ وجه دلالتی ندارد بر اینکه مراد یوحنا
از این شخص حضرت عیسی است و علامات و صفاتی که در این آیات ذکر شده مطابقت با احادیث
ماثوره از طریق شیعه که در حق حضرت خاتم الانبیاء ع و در حق حضرت قائم ع ذکر شده و کسیکه از

اهل

اهل شریعت و متابعت کاشف باشد میفهمند که مراد ازاست کامل از مقام عبودیت کامله است
واینکه نوشته که سوارش اسب حقیقی مستی است اشاره است بسوی آنکه از نور مظهر صراط
معنوی است چنانکه مطابقت است ابیحاث باجفتره زیارت جامعه کبیره انتم السبیل الاعظم و
الصراط الاقوم و معلوم است که منافات نیست میانه سبیل و صراط بهشت و قربت و راست
حقیقی مساوی با مهدی و قائم است زیراکه هدایت تنها مطلوب صراط مستقیم و راست است
و قائم با مر حضرت الرعالم مربوط بامعنای سبیل اعظم است و اینکه نوشته است که بجو انصاف
وجنگ مینماید دلیلست بر اینکه از سوار حضرت عیسی نیست زیراکه انحضرت در معرض
جهاد و جنگ نبوده بلکه مظهر اسم رحمت بود ولی حضرت محمد و حسین و قائم علیهم السلام
هر یک باین صفت متصف بودند و اینکه نوشته است چشمهایش چون شعله اتش بود با شاره
بمراتب غضب فی الله و لله است چنانکه گذشت که محمد و ال محمد صلی الله علیه و آله مظهر اسماء رحمت و
غضب هستند خزائن الله هستند و معدن رحمت و اصول کرم و مصدر جود میباشند و رحمت
انها رحمت خدا است و غضب انها غضب خدا و قسیم جنت و نار هستند و ما یشاؤن الا
ان یشاء الله و تفصیل این مطلب را فقیر درکتاب شرح الزیاره بیان نموده ام و اینکه نوشته است
بر سرش افسرهای بسیار اشاره است باحادیثی که ماثور است در اینکه ولایت علی علیه السلام
مثل ان مثل شجره طوبی و سدرة المنتهی است و محل شجره طوبی در خانه علی علیه السلام است
هر خانه از خانهای بهشت یک شاخه از شاخهای او هست و ممکنست که مراد از افسرها عبودیت
و اطاعت کامله باشد مطابق مضمون حدیث العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة یا
انکه رشته و افسر محبت خدای تعالی باشد و اینکه نوشته است و نامی مرقوم بوده که هیچ کس از ان
نمیفهمید جز خودش اشاره بمقام نورانیت انحضرت است که فرمودند ما عرفنی الا الله
وانت و فرموده باطنی غیب لا یدرک و فرمودند معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معلوم است
که نور امام علیه السلام احاطه دارد بر عقول موجودات پس هیچ کس بر ان احاطه نمیکند و دیگر انکه اسم او
علی بود و علی اسم خدا است و کنه و حقیقت اسماء الله را سوای معصومین علیهم السلام احدی نمیفهمد
و اینکه نوشته است و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود اشاره بمقام شهادت انحضرت است

واینکه نوشته است اسمش کلمة الله بود اشاره بمعنی لسان الله است چون رسول و امام بر حسب
وحی و کلام الهی تکلم میکنند لهذا ائمه را ایشان را کلمة الله و لسان الله می گویند و اسم یسوع مسیح
کلمة الله نبود بلکه کلمة الله لقب آنحضرت است و آنکه نوشته اند سپاه آسمانی یا ائمه اند در عقبش
میروند اشاره بمعنی آنکه است که بجهة نصرت حضرت رسول صلعم و حضرت امیرالمؤمنین ع
آمده اند و بجهة حضرت قائم علیه السلام نیز خواهند آمد و اینکه نوشته است که بعصای آهنی
حکمرانی خواهد کرد و چه معلوم است که حضرت عیسی ذوالفقار و شمشیر نداشت و جنگ
نمیکرد و اینکه نوشته است بر لباس خود اسمی را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان اشاره
بمراتب ولایت و سلطنت ایشان است که ولایت ایشان جمیع انبیا و اوصیا و ملائکه را شامل است
چنانکه مطابق بعضی از احادیث شیعه در باب تفسیر آیه وَاِنَّ مِن شیعَتِهِ لَاِبرٰهیم وارد شده است
مؤلف گوید چون مطالب اینکتاب قابل تعرض نیست لهذا متعرض ذکر جمیع سطور اینکتاب
نمیشوم بلکه اقتصار بر مهمات شبهات او میشود بطلان بلکه فی کلمات او راجع بوضوح است
نصرانی گفته فصل دویم در تفتیش و تشخیص اینکه آیا عبارات قرآن دلیل از خدا بودن آن میتواند
شد یا نه مؤلف گوید هرکسی عقلی و شعوری داشته باشد که بتواند میانه کلام خالق و
کلام مخلوق تمیز دهد بعین الیقین بلکه بطریق حق الیقین آگاه می شود که قرآن کتاب خداست
چنانکه جمله از شواهد معجزات قرآن سابقا ذکر شد توضیح آنکه در زمان نزول قرآن در عرب
فصحا و بلغا و اهل معرفت بسیار بوده اند و سعی بلیغ در ابطال این معجزه نمودند روز بروز
ظهور و قوت آن زیاد شد و آنچه خواستند یک آیه مثل قرآن بیاورند نتوانستند معلوم شد
که قدرت و عقل بشر استعداد انشاء آنرا ندارد و ایضا اگر کتاب از غیر خدا بود نظر بوجوب
لطف و اتمام حجت لازم بود بر خدا تعالی که آنرا ابطال نماید بمعجزه و مخوان چنانکه ابطال سحر بر
خدا لازم است و حال آنکه پیوسته تایید و شواهد صدق آن از شرع انور ظاهر شده و نو
نورانیت آن در تزاید بود و ایضا روایات عدیده از غیب خبر داده و اخبار از غیب اختصاص بخدا تعالی
دارد و از بسیاری آنها اوّل در حق ابولهب فرموده سَیَصلیٰ نارًا ذاتَ لَهَبٍ و این آیه دلالت میکند بر
اینکه ایمان نخواهد آورد چه وصول بآتش جهنم مساوی با عدم ایمان است دویم در حق یهود فرموده ضربت

اشاره بذوالفقار و شمشیر است

علیهم

عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْکَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ دربارهٔ یهود و نصاری است سیّم خبر داده از عداوت یهود و نصاری
تا روز قیامت در آیه وَأَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ چهارم خبر داده
از مغلوب شدن کفار در آیه کریمه قُلْ لِلَّذِینَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ الآیه پنجم آیه کریمه وَاللّٰهُ
یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ششم آیه الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
سَیَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِینَ الخ هفتم آیه کریمه لِیُظْهِرَهُ عَلَى الدِّینِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
هشتم آیه کریمه وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ الآیه
نهم إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ یَنْصُرْكُمْ وَیُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ دهم قوله تعالی وَإِذْ یَعِدُكُمُ اللّٰهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَیْنِ أَنَّهَا
لَكُمْ الآیه یازدهم آیه کریمه لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ الخ و همچنین در
اخبار محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام از مغیبات فوق حد تواتر است که منصف را مجال
انکاری باقی نمی‌ماند چنانکه در کتاب نهج البلاغه و احتجاج و بحار بسیاری از مغیبات مسطور
است الی غیر ذلک اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل بر حق بودن نباشد باز دلیل
ناقص است بسبب آنکه محض آنکسانی که زبان عربی را تعلیماً و کاملاً خوانده واقفیت کلی بدین
زبان دارند این دلیل را میتوانند فهمید و بس لکن سایر اشخاص عالم فی نفسه خود شاید
این دلیل ابداً قادر نخواهند بود الخ مؤلف فقیر گوید چنانکه معجزات حضرت موسی را چون سحره
مشاهده کردند و دانستند که سحر نیست ایمان آوردند و بر سایر خلق نیز حجت کامل شد و
معجزات حضرت عیسی ع را چون حکماء و اطباء مشاهده نمودند ایمان آوردند و بر سایر مردم
نیز حجت کامل شد همچنین معجزه قرآن را چون فصحاء و بلغاء و اهل خبره و بصیرت مشاهده نمودند
بمعجز خود معترف شدند سایر خلق نیز از روی ادراک و شعور متابعت نمودند و این معنی در نظر اهل
عقل امر مستمر است که جاهل بهر صنعتی رجوع با اهل آن صنعت میکنند تا آنکه حق و باطل را
از یکدیگر تمیز دهند حاصل آنکه چون عموم اهل خبره و بصیرت معجزه را تصدیق نمایند
بحقیّت آن برای سایر خلق حاصل میشود و ایضاً چون معجزه بودن قرآن از جهات عدیده است
و هر کسی بر حسب استعداد و قابلیت خود بنور قرآن هدایت می‌یابد لهذا اختصاص ببعضی
دون بعضی ندارد هر چند درجات مردم در اکتساب نور از قرآن مختلف میباشد و دیگر آنکه سایر خلق

چون بر هر فصیحی ابو العلا و امثال آن مطلع میشوند بر معجزه بودن آن عالم می شود و دیگر آنکه بسیار خلق قدرت بر تعلم و ترجمه قرآن دارند و تخصص از معجزه و حتی بر همه مکلفین لازم است و مقدار بواسطه مقدور داشت نصرانی گفته قرآن کلام خدا نیست و مخالف قرآن با انجیل بدین طریق است اول در انجیل بصراحت تمام الوهیت مسیح بیان شده لکن قرآن بر عکس از الوهیت مسیح را انکار نموده او را محض در مرتبه پیغمبری محسوب نماید مصنف این مرحله دلیل بر تحریف و تصحیف انجیل است زیرا که تمام حالات عیسی ع شاهد بمقام عبودیت او بوده و دعوی الوهیت با مقام عبودیت مناقض است چگونه متعقلست که بشر خدا باشد و ادله عقلی در این مقام بسیار است و این مرحله موکول بوضوح و اتفاق عقلاء است نصرانی گفته در انجیل واضحا مسطور گشته که مرگ مسیح کفاره گناهکاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح نهایت در خصوص موت مسیح ادعی را متشکی میسازد زیرا که در یکجا مقرر و در مقام دیگر منکر مرگ او ست الخ مولف گوید خدا میفرماید و اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مشهور میان علماء انستکه حضرت عیسی ع زنده باسمان رفت و متوفی بمعنای قابض است یعنی انی قابضک و رافعک الی یعنی خدا فرموده که من قبض و اخذ میکنم تو را بسوی عالم علوی و ممکن که معنا متوفی در قرآن قطع علایق باشد که مانع از عروج بعالم علوی است یا اینکه مساوی با معنای موت قبل از موت باشد پس کلمه متوفیک بمعنای قبض روح نیست یا اینکه بمعنای تاخیر اجل باشد لهذا خدای تعالی فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و بعضی از علماء گفته اند که این ما قتلوه نفی قتل میکند و دلالت بر نفی موت ندارد پس معارضه میان این آیه و آیه انی متوفیک نیست کاش نصرانی تمام آیات را تتبع نموده بود که دروغ بر خدای تعالی نگوید نصرانی گفته سوم در انجیل گفته شده که آن مسیح و وسیله صادق و احد که فیما بین خدا و خلق میباشد مسیح است لاکن محمدیان میگویند که شفیع المذنبین محمد است جواب اینکه منافات نیست میان اینکه حضرت محمد ص و عیسی هر دو شفیع باشند شفعاء روز جزا انبیاء میباشند و هر یک از آنها بنحوی شفاعت خواهند کرد و مسلمانان منکر شفاعت عیسی نیستند نهایت نهایت آنکه مقام شفاعت و وسیله محمد ص را اعظم و اشرف از سایر شفعاء ملکه محیط بهمه میدانیم نصرانی

گفته

کفته چهارم خدا را واحد وابدی خود را در انجیل باسم اب وابن وروح القدس نامید تا شناخته شود اسما و ابن
نوع بیان کشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه محمدی تعلیم تثلیث در مرتبه کمتر میشمارند
آنکه تثلیث و توحید از امور متنافیه است چگونه مقصود است که خدای تعالی با وجود آنکه واحد
واحد المعنی باشد و پدر عیسی و این وروح القدس هم باشد سبحان الله روح القدس و عیسی
هر دو مخلوق و حادث میباشند و حادث ممتنع است که قدیم باشد و دیگر آنکه در انجیل
خدا را باسم اب و پدر نامیده اند ولی باسم ابن نامیده نشده نه در انجیل و نه در سایر کتب سماوی
چنانکه بر متتبع واضح است خوب بود نصرانی تمام انجیل را تتبع کند تا آنکه چیزی بر انجیل یا بر سایر
کتب سماویه نسبت خلاف و دروغ نکوید و هرگاه نصرانی معنای واحد و وحدة خدا را دانسته
بود خدا را اب و ابن و روح القدس نمیدانست ولی از کلمات انجیل و نصاری مستفاد می شود که
سه قدیم قائل شده اند اول خدا و عیسی و روح القدس و حال آنکه بدیهی عقول است که قدیم واحد
واحد المعنی است زیرا که تعدد مستلزم اقتران وحدوث است و آن از لوازم امکان است و
معلوم شد که حضرت عیسی و روح القدس عبد مخلوق خدای تعالی هستند چنانکه مواضع
از کتاب انجیل و یوحنا شاهد بر آنست و مخلوق محال است که قدیم و ازلی باشد قدیم شان
واجب الوجود است و مخلوق از عالم خلق است و از عالم امر که محل مشیت است فائض میشود
نصاری عالم امر و خلق و عالم ملکوت و جبروت و ملک را از یکدیگر تشخیص نداده اند جمعی
از نصاری که بسم الله روح القدس اول در عیسی حلول کرده بود و حال در پاپ که بزرگ نصاری است
حلول کرده جمعی دیگر میگویند خدا متحد است با عیسی و روح القدس جمعی دیگر میگویند عیسی
خداوند عالم است و در چند جای از کتاب انجیل متی عیسی را خدا یاد کرده و این یعنی انکار ربوبیت
خلاق عالم است زیرا که شریک نقص است و مستلزم اینست که مفهوم وجوب وجود مرکب
باشد از سه موضع و نقص و ترکیب از لوازم امکان است و ساحت وجوب کامل الذات است تعالی
الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و جمعی دیگر از نصاری قائل بحلول شده اند میگویند خدای تعالی
در عیسی و روح القدس حلول کرده و حلول مستلزم تغییر و حدوث است و خدا محیط است بهمه
مخلوقات علما و قدرة و مرتبة و محیط در محاط حلول نمیکند و الا لازم میاید محیط محاط شود و از محالات است

بوجوه

ودیگر آنکه حلول مستلزم زمان و مکانست و خدای تعالی منزه از زمان و مکانست و اکثر نصاری میگویند

خدای تعالی ثالث ثلثه است بمعنی وحدت در کثرت نظیر قول جمعی از عرفای اسلامیین که قائل بوحدت

موجود شده در واجب و ممکن و جمعی قائل بوحدت وجود شده و این دو قول هرچند باطل است

ولی بر فرض صحت اختصاص بعیسی و روح القدس ندارد بلکه در کل ممکنات جاریست

و بعضی از عرفای نصاری گفته اند فیض اقدس اول از جانب خدای تعالی فائض میشود و بیسوع مسیح

و بروح القدس میرسد و از آنها بسایر خلق میرسد پس ایشانرا واسطه در فیوضات میدانند و

مقتضای این مطلب اینستکه عیسی و روح القدس خدا نیستند بلکه وکیل و نائب خدا میشوند و این قول

نیز با عالم قدرت الهیه و مراتب قضا و قدر و مشیت و اراده و اذن و اجل و کتاب منافات دارد

و اکثر از علمای نصاری میگویند خدا و عیسی و روح القدس در مرتبه اولی متحد بوده اند و بعد

منفصل شده اند و مرتبه اتصالیه را مقام الوهیت عیسی میدانند و مرتبه انفصالیه را مقام

عبودیت او میدانند و مثال زده اند برای این مطلب بعقل و روح و نفس و بعضی از آنها مثال

زده اند بعقل و قلب و نفس و بشمس و ضوء حاصل آنکه در طایفه نصاری در اعتقاد باینکه

خدا ثالث ثلثه است یازده قول هست و همه آنها مخالف با ادله عقلیه و براهین قطعیه است

چنانکه فقیر در کتاب مقامات العارفین ابطال آنها را مفصلاً نوشته ام وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ

لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ نصرانی گفته بخبر مسیح در انجیل میفرماید که کتب عهد عتیق و جدید

باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز گوید که آسمان و زمین برطرف خواهد گشت

اما کلام من برطرف نخواهد شد نهایت مجمل این برعکس این میگوئید که بسبب ظهور قرآن

توریه و انجیل منسوخ و برطرف گشته اند مؤلف گوید مثل و اختلاف در نیست در اینکه شریعت لاحقه

بعضی از احکام شریعت سابقه را نسخ میکند و بعضی را امضاء میدارد چنانکه اختلاف احکام

توریة و انجیل و همچنین اختلاف احکام یهود و نصاری شاهد بر نسخ است و لازم نیست که

جمیع احکام پیغمبران با یکدیگر متحد باشد تمام احکامی که در ملت حضرت موسی ثابت بوده در

دین مسیح ع برقرار نیست و هکذا و سبب این نسخ و اختلاف اختلاف حکم و مصالح شرعیه است

که باختلاف ازمنه و امکنه مختلف میشود ولی در مستقلات عقلیه جمیع شرایع و ادیان متفق هستند و احکام

[margin: ما لساری ازان احکام]

جمیع

جمیع ملل مطابق با حکم عقل است و کتب عهد عتیق و جدید مشتمل بر تمام احکام است قبل از قرآن و انها منسوخ نگشته پس اینکه در انجیل نوشته این کتب منسوخ نشده یعنی تمام انها منسوخ نشده و اینکه نوشته است کلام من بر طرف نخواهد شد معلوم است که کلام خدا برقرار است و کتب سماویه الان که نزد ائمه هدی ع موجود است ولی توریه و انجیل که در دست مردم است تحریف شده حاصل انکه حقیت کتب سماویه را منکر نشده ایم ولی تبدیل و تغییر که از معاندین در انها واقع شده بر خلاف حقیقت توضیح مطلب انستکه انا جیل اربعه را بعد از صعود حضرت عیسی ع باسمائشان جمع نمودند و معلوم نیست که جامع انها معصوم بوده یا نبوده و تواتر انها ثابت نیست مدعی حقیت باید اثبات کند که این ایات موجوده در انجیل کلام خدا است و بمحض ادعا و احتمال در هیچ ملتی از ملل نگفته اند که باید اطاعت ان را نموده بلکه منوط بحجه بالغه است پس اثبات تحریف بر ما لازم نیست بلکه اثبات بر مدعی است و میدانیم که حکیم مطلق با عدم اتمام حجت تکلیف باطاعت انجیل نفرموده و اگر نصاری بگویند که قرآن نیز بعد از وفات حضرت رسول صم جمع شده جواب انستکه از ادله سابقه معلوم شد که قرآن زیاد نشده و احدی جرأت ندارد که یک ایه بمثل قرآن بگوید ولی زیاد نمودن بر توریه و انجیل ممکن است و اتیان بمثل انها سهولت دارد ملاحظه نما اصحاح نهم از کتاب مذکور را که در ان نوشته است نوح ع بعد از خروج از کشتی شراب خورد و مست شد و عریان گردید ملاحظه و تفکر کن چگونه شرب خمر را نسبت برسول خدا داده اند و بکتاب خدا این مطلب را زیاد کرده اند و حال انکه شرب خمر را در جمیع ادیان حرام بوده و قبح عقلی دارد و حالت مستی با مرتبه نبوت منافات دارد شان پیغمبر انستکه نظام دین و دنیای مردم را بدهند و مستی لایق مرتبه او نیست بعضی گفته اند ششم در کتب مقدسه اشکال را و بیان شده است که ادمی بسبب اعمال خود نجات نخواهد یافت بلکه محض بسبب ایمان اوردن بر یسوع مسیح نجات پیدا میکند در انجیل ثبت شده در ایات ۲۳ و ۲۴ باب ۳ و در ایت ۵ باب ۴ نامه باهل روم و در ایات ۸ و ۹ باب ۲ نامه باهل افسس مذکور است مکرر در قرآن نوشته شده که ادمی بسبب اعمال حسنه ثواب و نجات خواهد یافت

جواب کاش نصاری امد نکور حقیقت معنی را میفهمیدند انکه این مناقشات بیجا نکنند وانچه از قران عظیم مستفاد
میشود اینستکه نجات بر ایمانست ولی ایمان مشتمل بر اعمال صالحه است خدا میفرماید
وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات ودر معنای دیگر میفرماید والعصر ان الانسان لفی
خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات وایاتی که مشتمل بر ذکر ایمان تنهاست ومشتمل
بر خصوص اعمال صالحه است محمول بر ایات مشتمل بر اعمالست چه از ایات مستفاد و
معلوم میشود که ایمان شرط در قبول شدن اعمالست وایمان بیسوع مسیح بلکه بجمیع پیغمبران
لازمست قال الله تبارک وتعالی لا نفرق بین احد من رسله وایمان ببعضی از پیغمبران بدون
ایمان بسایر رسل صحیح نیست بلکه مشروط بیکدیگر است پس معلوم شد وانکه در انجیل
محض ایمان بیسوع مسیح را متعرض شده جهت اینستکه در انزمان همان اعتقاد واقرار بمسیح
برامتان لازم بود واعتقاد بحضرت محمد صلعم برامت مسیح در انزمان لازم نبوده لهذا معرفت
حضرت محمد صلعم را در انجیل شرط نجات نگرفته هرچند بر خود مسیح اقرار واعتقاد برسالت
حضرت محمد صلعم وبولایت ائمه هدی علیهم السلام لازم بود ولی ذکر ان در انجیل لازم نبود حاصل
مطالب انکه بر فرض اینکه مسلم داریم قران با کتب سابقه مخالفت دارد چون نسخ جایز است ممکن است
این حکم در ان شریعت بوده ودر شرع محمدی صلعم منسوخ گشته واگر نسخ جایز نباشد چون توریه
توریه وانجیل معلوم نشده وحقیت قران بمعجزات سابقه معلوم گشته لهذا ایات قران دلیل بر
وقوع تحریف در سایر کتب است هرچند معلوم است که انچه از کتب بر پیغمبران نازل شد بر حق بوده
ولی در انچه در دست مردم است تحریف وتغییر واقع شده چنانکه گذشت نصاری گفته هفتم
مسیح در ایت ٤٤ باب ٥ متی بتابعین خود فرموده است که من بشما میگویم که اعدای خود را دوست
بدارید واز برای انها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید وبا انان که بشما عداوت مینمایند احسان
کنید واز برای انان که بشما اذیت میرسانند وزحمت مینمایند دعا کنید مگر محمد با امت خود نفرمود
که با ملت غیر جهاد کنید وکسانیرا که از قران برگردند بقتل رسانید جواب انکه محبت واحسان
بمخلوقات خدا نظر از حیثیت اینکه مخلوق خدا هستند در شرع محمدی صلعم مطلوب ومرغوبست
من احب شیئا احب اثاره واحسان درحق کسیکه باتو بدی رسانده باشد نیکوست چنانکه این معنی در ایه کریمه

وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ عظیم ولا دشمنی او دعا هلاکت و برکت برای مخلوقات
دشمن و دوست هر دو یکسانست ولی از حیثیت اینکه کفار و مشرکین مخالف حق میباشند بغض
انها مطلوبست و عقلا هم کمالست زیراکه حب فی الله و بغض فی الله از لوازم ایمانست و نیز
جهاد با انها احسان با انها است زیراکه اگر ایمان بیاورند بثواب نایل میشوند و اگر کشته شوند عقوبت
انها کمتر می شود بجهة اینکه انچه در دنیا توقف نمایند معصیت انها بیشتر میشود پس قتل ایشان
در حق انها احسان است چنانکه حضرت موسی ع مکرر جهاد میفرمود و امر میفرمود که از جهت
کفاره گناه پرستیدن عجل و اطاعت سامری یکدیگر را بقتل رسانند و جمعی از انبیاء ع مثل نوح و
لوط و هود و صالح و غیر انها بر قوم خود نفرین فرمودند و قوم خود را هلاک کردند و این نیز
اشد از جهاد است و از انجیل متی مستفاد میشود که چون عیسی ع در مرتبه دوم بزمین امد جنگ
می کند چنانکه در ایه ٧ و ٨ باب اول نامه دویم بر تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح
با فرشتگان قدرتش از اسمان ظاهر خواهد شد در اتش مشتعل منتقم از انانی که خدا را نمیشناسند
الخ حاصل انکه جهاد و قتل بامر الهی از لوازم ایمانست و منافات با مرتبه رضا و تسلیم ندارد
و محبت بمخلوقات حق تعالی نیز با قتل مشرکین بر حسب امر حق تعالی نیز منافی نیست و مراد از این ایه توده
زمان نزول عیسی است و وقت انزمان ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه میباشد که
حضرت عیسی با فرشتگان در خدمت امام علیه السلام جهاد می کنند و انتقام میکشند از انانی
که خدا را نمیشناسند یعنی از کفار چنانکه انجیلیات مطابق است با احادیث شیعه تفصیل الحکمة هشتم
مسیح چنانکه در ایه ٣٤ الی ٣٦ باب ٢٠ لوقا مذکور است گفت که در اسمان یعنی بهشت نه تزویج
میکنند و نه تزویج کرده میشوند زیراکه ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و در ایه ١٧ باب
١٤ نامه ع باهل روم مرقومست که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و ارام و خوشی در
روح القدس است مگر محمد ص در قران برخلاف ان بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و
صحبت با حوران خواهد بود جواب انکه این نصرانی بر حسب خیال خود اسمان را به بهشت تفسیر کرده
و در هیچ یک از ملل و ادیان این تفسیر و این اصطلاح معهود نیست البته در اسمان هم اکل و شرب و
تزویج نیست هر چند بهشت در اسمان است ولی لفظ اسمان شامل بهشت نیست و هم چنین عبارت ملکوت

خدا رجوعی ببهشت ندارد بلکه ملکوت فوق بهشتهاست و عالم امر است که محل مشیت باشد و احدی
از اهل معرفت بهشت را بعالم ملکوت تعبیر نکرده بلکه عالم ملکوت مقابل عالم ملک است و بهشت
داخل در عنوان عالم ملک است نه ملکوت وجواب دیگر آنکه نصرانی این مطلب را از انجیل باشتباه
نقلکرده بجهت آنکه در انجیل متی در فصل هفتاد و سیم ذکر نموده که یسوع مسیح ع در جواب زنادقه
فرموده که گمراه شده اند و کتب را نمیشناسند و بر قوه خدا آگاه نیستند در قیامت مرد و زن عروسی نمیکنند
وتزویج نمیکنند لکن میباشند مثل ملائکه خدا در آسمانها ای مطالعه کنندگان این نسخه بدیده
حقیقت بدون مجادله و اعتساف این کتاب را ملاحظه کنید و مطالبی که از انجیل نقلکرده ام با
انجیل مطابقه نمائید اگر انجیل را نمیفهمید ترجمه آنرا ملاحظه نمائید تا حقیقت قول حق و
کذب نصرانی معلوم شود پس معلوم شد که عبارت انجیل قیامت بوده نصرانی آنرا باسمان و
بهشت تفسیر کرده و البته ظاهر است که در روز قیامت که مدت آن پنجاه هزار سال است تزویج
نیست این نصرانی علاوه بر اینکه بر قرآن نفهمیده اعتراض میکند انجیل را هم نداشته برای
اشتباه تفسیر میکند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چنانکه اکثر نصاری بلکه نصرانی
مذکور وقوع نسخ در احکام را انکار میکنند و حال آنکه در انجیل متی در فصل پنجاه و نهم ذکر
کرده که یسوع مسیح فرموده که موسی از جهت قساوت قلوب شماها اذن داد شما را با اینکه زنان
خود را طلاق گوئید و حکم از ابتدا چنین نبوده الخ و این عبارات صریح در وقوع نسخ هست نصرانی گفته
سوای دلیل مذکور علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست اینستکه قرآن نقائص او نمیتواند آدمی را
رفع نماید زیرا که در دیباچه رساله ذکر نموده ایم که لازم است که الهام حقیقی آن نقائص
روحانی که خدا در روح و قلب انسان ثبت کرده است رفع و ساکت سازد الخ مؤلف گوید اولا
قرآن بضمیمه تفسیر اهل بیت ع جمیع آنچه را که امت محتاج بآن هستند بیان میکند خصوصا
مطالب عقائد حقه اسلامیه و ایمانیه را چنانکه اهل معرفت و حکمت قلوب آنها بدیدن آیات
قرآنیه منور میشود و بحقایق و معارف فایز میشوند و اسرار علوم برای آنها منکشف میگردد
و در متشابهات قرآن رجوع بتفسیر اهل بیت علیهم السلام میکنند ولکن کسانی که چشم دارند نمیبینند
و گوش دارند و نمیشنوند و قلب دارند نمیفهمند اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا آنها از نور قرآن

هدایت

هست نمی‌بیند چنانکه چشم خفاش آفتاب را مشاهده نمیکند و این معنی مستلزم نقص در آفتاب نمیشود همچنین
چشم قلب معاند هرگاه نور قرآن را مشاهده نکند دلیل بر نقص قرآن نیست چنانکه یهود
عنود انجیل و حقیت یسوع را انکار کردند و نور آن حضرت را مشاهده نکردند نقص در یهود
بود و در مرتبت نورانیت مسیح علیه السلام نقصانی نبود همچنین انکار نصاری دلیل بر نقصان قرآن نیست
و ثانیاً شرط نشده است در کتاب خدا اینکه مشتمل بر تمام مطالب لازمه باشد و تقاضای
انسانی را رفع کند بلکه کتاب خدا بضمیمه بیانات رسول صلی الله علیه و آله باید جامع همه امور دینیه باشد و اگر
کتاب کافی و وافی در جمیع مطالب حقه باشد لازم آید که خلق مستغنی از رسول باشند و حال آنکه
براهین عقلیه و اتفاق ملل و ادیان وجود رسول لازم و محتاج الیه جمیع امت است این نصرانی
در اینکتاب بکلماتی میگوید که احدی از اهل اسلام قائل بآن کلمات نیست حاصل آنکه شرط مذکور در رسول
معتبر است نه در قرآن و ثالثاً انجیل و سایر کتب نیز تقاضای انسانی را در جمیع موارد و اختلافات
رفع نمیسازند بلکه قلیلی علمی در آن مسطور است و تمام امور دینیه از آن مستفاد نمیشود لهذا
وجود رسول و وصی لازم است که بمجاری ارشاد و احتجاج و لطف نه بطریق جبر اختلافات را رفع
فرماید و مراتب علوم دینیه را بیان فرماید بدیهی است که در زمان عیسی علیه السلام تقاضای ناس و اختلافات
انها با انجیل حاصل و رفع نشد بلکه بوجود یسوع مسیح خدای تعالی انها را هدایت فرمود و همچنین است
حالت سایر رسل و کتب سماویه ایضاً و اگر خواهی شمه از اصول دین نصاری را از برای تو
شرح دهم در اینکلمات بدقت نظر بکن و عقل را حاکم ساز تا فساد آن برای تو معلوم گردد بدانکه
آنچه از انجیل و سایر کتب پادریان انها مستفاد میشود اصول دین نصاری چند امر است اول آنکه
خدای تعالی جل شانه یکی است و ازلی و ابدیست و خالق و رازق است دوم آنکه همان خدای که یکی است پدر
عیسی است و همچنین پدر روح القدس است سیم آنکه همان خدائی که یکی و پدر است پسر است بجهة
اینکه یسوع را خدا و پسر خدا مینامند چهارم همان خدائی که یگانه و پدر و پسر است عیسی مسیح همچنین
همان خدائی که یگانه و پدر و پسر و یسوع است روح القدس است پنجم اینکه آن خدائی که صفات مذکوره
عین ذات اوست مربی عالم و پروردگار است ششم اینکه آن خدائی که صفات سته را دارد شفاعت کننده است
هفتم اینکه آن خدائی که صفات مذکوره را دارد تجلی کرده است در یسوع و در روح القدس بلکه اکثر آنها

قایل بحلول واتحاد شده اند ط آنکه این خدائی که شفاعت کننده است وقبول کننده شفاعت است ی
آنکه این خدائی که فرد وازلی و یگانه است در اول با عیسی و روح القدس متحد بوده وخالق
عیسی و روح القدس نیز بوده و بعد از یکدیگر منفصل و خدا شده اند و ثالث ثلثه واقع شده
یا آنکه این خدائی که یگانه و خالق اشیاء است همه امر خلق را بعیسی مفوض فرموده تا اینکه مردم
او را عزت نمایند یب یسوع و روح القدس هم مخلوق بوده اند و هم خالق یج یسوع مسیح
و روح القدس مخلوق و حادث بوده اند و در ازل و قدیم نیز با خدا بوده اند یعنی قدیم و
ازلی بوده اند یعنی فقیر الی الله بوده اند و مع ذلک از قدم غنی بالذات بوده اند ید آنکه همان
خدائی که بصفات مسطوره متصف است و انصفات قدیم و عین ذات او است و این حقیقت
ذات یسوع مسیح است بتوسط شخص روح القدس بدنیا آمده داخل در رحم مریم شده و از
همان رحم بدنیا آمده و او را بردار کشیدند و او را بقتل رسانیدند و مدفون شد و بعد از آن
نیز در پلید رفت و بعد از ملعون شدنه داخل جهنم شد از برای خلاص کردن ارواح همه پیغمبران
و مومنان و اوصیائی که از اول ابتدای دنیا تا آن زمان مرده بودند و در آنجا محبس شیطان
گرفتار بودند و انتظار آمدن خدا را میکشیدند یه همان خدای یگانه قدیم که پدر و پسر و
یسوع و روح القدس بود و بصفات سابقه متصف بود جسم و روح خدا بود و میخورد و میآشامید
و راه میرفت و مردم را هدایت میکرد و مرده را زنده میکرد و مظهر معجزات بود یو آنکه همان خدائی
که بعد از دار و دفن داخل جهنم شد از آنجا همراه پیغمبران و اوصیاء و مومنان بدنیا برگشت رجعت
نمود و بعد از رجعت نمودن بدنیا بعد از انقضای پنجاه روز ارواح مومنان و پیغمبران و اوصیا را
با خود برداشته باسمان بالا رفت و در دست راست پدر خود قرار گرفت یز آنکه همان خدائی
با انصفات مذکوره از آسمان نازل خواهد شد و در صحرائی از صحراهای شام دیوان خلایق را
خواهد کرد و نیکوکاران را ببهشت و بدکاران را بجهنم خواهد فرستاد یح آنکه همان خدائی که یگانه
و فرد و ازلی و قدیم بود که یسوع مسیح و روح القدس است از حضرت مریم ع تعملی آمده و موجود
و حادث گردیده و نبوت او متاخر است از نبوت حضرت موسی ع یط در فصل سیم انجیل که
بیحیی نسبت میدهند و در فصل اول انجیل مرقس و هم چنین در انجیل لوقا و یوحنا مذکور است که در

اول

اول بعثت حضرت عیسی ع یحیی آمد و او را تعمید یعنی غسل توبه داد و همینکه عیسی از آب بیرون آمد
حضرت یحیی دید که آسمانها شکافته شد و روح القدس بشکل کبوتری آمد و در بالای سر عیسی ع
قرار گرفت و در انجیل مرقس میگوید و در عیسی ساکن گشت لک خدا و یسوع و روح القدس
یک وجود بوده اند و مع ذالک سه وجود بوده اند کذا لازم کلمات آنها در باب الوهیت
یسوع و روح القدس اینکه این دو وجود هم خالق بوده اند و هم مخلوق **مؤلف گوید**
کلمات متناقض و غیر معقوله در کلمات و کتب آنها بسیار است و عاقل چون در آنها
تصور کند فساد آنها را بدیهی می یابد لهذا حاجت برد تفصیلی نیست فی العاقل یکفیه
الاشارة **کذب** جمعی از نصاری میگویند که شیاطین جنی هستند از ملائکه که بسبب نافرمانی
خدا مغضوب که به دیده از آسمان بجهنم انداخته شده اند میگویند چند روز از آسمان ملائکه
بجهنم میبارید و میگویند شیاطین که در زمین مانده اند ملائکه اند که در وقت فرو ریختن
در عرض راه بودند که خدا باریدن آنها را ختم فرمود بزمین افتادند و سبب نافرمانی را
میگویند این بود که با ایشان فرموده بود که خدا خواهد آمد که من انسان شوم باید شما مرا در آنوقت
انسان دانید و آن انسان را اگر چه مستحق دانید و پرستش کنید آنها که قبول کردند مقرب شدند
و آنها که قبول نکردند معذب گشتند **توضیح** محصل کلمات نصاری آنستکه یسوع مسیح
دو مرتبه داشت یکی مرتبه الوهیت و از این مرتبه ناشی بود از ذات اب و موجود بود قبل از خلقت
عالم و دیگر مرتبه انسانیت است و از آن ناشی گشت از ذات مریم ع و در عالم ناسوت متولد شد
جواب اولا آنکه نصاری اعتراف دارند و مدعی هستند که عیسی ع اله عالم بوده و اله باید واجب الوجود
باشد و واجب و ممکن متباینان هستند پس در یک مقام جمع نمیشوند و ثانیا مفهوم اله عالم
من حیث انه اله و ممکن نیست که با مفهوم انسانیت جمع شود و ثالثا اعتراف بصدق انسانیت
بر اله لازم می آید عدم اعتراف بالوهیت او و اللامغایرة بین الحدوث والقدم و رابعا اینکه میگویند
یسوع ع قدیم بود و مع ذالک مخلوق بوده و بتوسط روح القدس از مریم ع متولد شده تناقض
محض و تناقض صرف است و مثل اینکه نصاری میگویند خدا چون خلق را خلق کرد انبیا ع را فرستاد
خلق قول آنها را اطاعت نکردند لذا پسر را داده کرد پس که آنها را معذب سازد این با و معاد؟ کردند و گفتند

فرصت ده تا من بروم و حلقه امور عظیم کنم پس مجسم شد و کسوه حلول اقنوم جمیع الام را بجهت خلق
متحمل شد پس مصلوب و مدفون گشت و داخل جهنم شد و از این جهت است که هر که باو ایمان بیاورد
داخل در جهنم نمیشود که نصرانی گفته در قرآن و در دیگر کتابهای محمدیان بیان شده است که آدمی
باستصواب او باعمال حسنه و ثواب خود و بنابر رحمت موفوره خدا و بشفاعت محمد و ایمان بوان
آمرزش گناهان خود تحصیل میکند و حال آنکه ذکر نموده که خدا فقط بوسیله توبه از گناه نمیگذرد
و در انجیل بواضحی تمام بیان شده است که خدا محض از برای آنکس میگذرد که توبه نموده قلبا بمسیح
ایمان آورد اما هر کس که بمسیح ایمان نیاورده مستوجب غضب خدا خواهد بود الخ مصنف
فقیر گوید اولا مخالفت انجیل با قرآن دلیل بر عدم حقیت قرآن نیست چنانکه گذشت
و ثانیا ایمان بمسیح بلکه بهمه پیغمبران شرطست در قبول شدن توبه و سایر اعمال بلکه هیچ عملی
بدون ایمان بخدا و رسل مقبول نیست چنانکه این مطلب از مواضعی از قرآن و سنه مستفاد
و معلوم میشود و در قرآن توبه فقط را خدا وسیله نجات قرار نفرموده و ایمان بمسیح مستلزم
اقرار و ایمان بجمیع پیغمبران و ایمان بمحمد صم میباشد بجهت اینکه مسیح ع اخبار بحقیت جمیع
پیغمبران خصوصا بحقیت حضرت محمد صم داده چنانکه جمله از آیات انجیل را در این کتاب بیان
خواهم نمود که صریحست در ایمان بمحمد صم پس اقرار بتمام انجیل که مسیح آورده متضمن ایمان
بمحمد صم هست چنانکه ایمان بمحمد صم که شرطست در قبول توبه و سایر حسنات متضمن
اقرار بیسوع است بجهت آنکه در قرآن تصدیق مسیح را فرموده است پس هرگاه کسی در زمان
حضرت مسیح تا زمان بعثت حضرت محمد صم توبه میکرد بدون ایمان بمسیح توبه او قبول نمیشد
چنانکه هرگاه کسی در زمان بعثت حضرت رسول صم تصدیق نکند محمد صم را در اینکه تصدیق
مسیح را فرموده توبه او قبول نیست و این معنی از آیه کریمه لا نفرق بین احد من رسله معلوم
و مستفاد می‌گردد پس ظاهر شد که نصرانی مذکور آیات قرآن را نفهمیده بنای اعتراض گذارده
نصرانی گفته و دیگر اینکه گویا محمد صم شفیع گناهکاران است اینمعنی بالمره خلاف و خیال
باطل و ضد انجیل است زیرا که در انجیل صاف بیان شده است که شافع مذنبین مسیح است الخ
جواب آنکه شفیع بودن مسیح بلکه شفیع بودن سایر پیغمبران محل اشکال نیست و البته حضرت مسیح شافع

مذنبین

مذهبی امت خود می باشند و اسمعیلیه از مسلمین انکار مراتب جلالت و شافع بودن حضرت یسوع مسیح
نکرده و بر امت او لازم بود که بحضرت مسیح استشفاع نمایند و مطیع او باشند ولی از انجیل
انکار شافع بودن حضرت محمد ص مستفاد نمیشود و شافع بودن حضرت محمد صلعم اعظم و
افضل از مراتب سایر انبیا و رسل است چنانکه ادله بسیار و احادیث متواتره برین مطلب شاهد و گواه
و اینمعنی با انجیل منافاتی ندارد و بودن این مطلب در انجیل لازم نیست بجهة آنکه جمیع مطالب
حقه در انجیل ذکر نشده مگر بعضی از آنها بلکه نصاری میگویند شافع روز قیامت منحصر
در یسوع مسیح است و مع ذلک اکثر از نصاری پاپ که بزرگ آنها است وسیله قرار میدهند
بعضی از علماء خود را شافع در امر زش گناه میدانند و بعضی از آنها بتول را واسطه و شفیع خود
میدانند و مرتبه شفاعت را در حق سایر انبیاء ع انکار میکنند مگر در حق حضرت عیسی ع
بلی نصرانی نقل کرده که در انجیل بیان شده که یکی است در میان خدا و خلق واسطه است
اما یسوع مسیح است که خود را در راه همه فدیه داده جواب اولا اینعبارت متناقض است بجهة
آنکه اگر مسیح خدا است چگونه واسطه میان خدا و خلق است و اگر مقصود تعدد الهه است ادله
قاطعه عقلیه که در توحید مقرر است دلیل بر بطلان آنست و ثانیا مقصود واسطه بودن
مسیح است میان خدا و امت مسیح و سایر امم را شامل نیست و الا لازم میاید که سایر پیغمبران
نیز واسطه میان خدا و خلق نباشند و اینمعنی مستلزم تکذیب جمیع پیغمبران است و هذا
اهل ادیان و ملل چنین کلامی نگفته و انکار واسطه بودن رسل را نکرده نصرانی میگوید گفته
مخفی نماند که مرتبه رسالت بسبب گناه باطل نمیگردد مگر مرتبه شفاعت الخ مؤلف گوید
شکی نیست که صدور گناه منافی با مرتبه رسالت است و باید رسول معصوم باشد از ابتدا عمر تا آخر
چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت و چه قبل از بلوغ و چه بعد از بلوغ و اینمعنی با ادله عقلیه
و براهین مقرره ثابت است و بر اهل کشف و شهود و الهام بدون برهان واضح است زیرا که
عصیان ناشی از قصور مرتبه ایمان است و ایمان رسول ص در مرتبه کمال است و دیگر آنکه ارسال
عاصی از جهت رفع و منع عاصیان امت منافی با مقتضای لطف و حکمت است و دیگر آنکه
عصیان رسول ص موجب سلب وثوق بصدق او است و منافی با مرتبه ایمان است و دیگر آنکه رسول امین وحی الهی است

و بین خیانت و عصیان نمیکند چه عصیان منافی با امانتست و دیگر آنکه متابعت رسول بر امت لازم است
با آنکه امت متبوع در رسول عاصی نباشد و دیگر آنکه اگر رسول عاصی باشد لازم است بر مکلفین از
امت که او را ردع و منع نمایند و بر رسول لازم میشود که در این هنگام مطیع امت باشد و آن
منافی رسالت و سلطنت عظمی و مطاعیت رسولست و دیگر آنکه کسیکه بر حالات و اقوال
سجیه انبیاء و رسل متتبع و متفحص باشد میداند که انبیاء و رسل و اوصیاء علیهم السلام
متصف بمراتب عصمت کامله بوده اند و حالات ایشان اقتضاء عصیان نمیکند و دیگر آنکه
عصیان ناشی از غلبه نفس اماره بر عقل است و عقول انبیاء و رسل در مرتبه کمال بود و از این جهت
قابل مقام وحی و تنزیل بوده اند پس عقل ایشان بر نفس ایشان غالب بوده و مغلوب نفس اماره
نمیشدند پس عصیان از ایشان صادر نمیشود و دیگر آنکه انبیاء و رسل و اوصیاء که متصف
بمقام عبودیت کامله بوده اند و عصیان با این مقام منافات دارد و دیگر آنکه خدای تعالی ایشان را
از نور خلق کرده و مرتبه نورانیت با ظلمت عصیان منافات دارد و دیگر آنکه ایشان متصف بمراتب
معاینه و رؤیت قلبیه هستند و کسیکه بچشم معرفت خدا را حاضر و ناظر بداند و در مرتبه معرفت
کامله باشد مرتکب عصیان نمیشود و دیگر آنکه ایشان واسطه فیوضات معنویه و صاحبان معجزات
باهره هستند ظلمت عصیان و طغیان مانع از این مرتبه رفیعه است و این معنی بر هر ذی شعوری واضح است
و تفصیل در کتب کلامیه واضح و مبرهن است والله الهادی هدایة بدانکه نسبت عصیان ببعضی
از رسل مثل آیه کریمه و عصی آدم ربه فغوی بر سبیل مبالغه است و بمعنای ترک اولی است
و جمعی از علماء حقه گفته اند چون ترک اولی در مرتبه انبیاء بسیار نامناسب است از این جهت
بعصیان تعبیر شده بیت بود آدم دیده رب کریم * موی در دیده بود کوه عظیم و بعضی گفته اند که
نهی حضرت آدم از اکل شجره نهی ارشادی بوده نه تکلیفی و مخالفت نهی ارشادی عصیان حقیقی نیست
و بعضی گفته اند که نهی آن تنزیهی بوده حاصل آنکه چون وجوب عصمت انبیاء ببراهین عقلیه ثابت است
ظاهر نهی را بنهی تنزیهی تاویل نموده اند و ظاهر اینستکه نسبت عصیان ببعضی از معصومین علیهم السلام از
قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین است بتفصیلی که فقیر ایراد در کتاب شعشعات العارفین و در رساله
کلامیه مشروحا نوشته ام تصریح گفته و در قرآن باشکال گفته شده است که محمد صاحب گناه بوده است بعضی

که در سورهٔ المؤمن مسطور است که فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبک و بعد از آن آیات و اخباریکه
ظاهر از آن معنی را میرسانند نصّ را الحق بیان کرده و لیکن معانی از آن فهمیده مصنف گوید علمای
اسلام کثرالله امثالهم بسیار توجیه این مطلب را نموده اند بچند وجه اوّل آنکه چون حضرت محمد صلّی
و هم چنین ائمه هدی علیهم السلام پیوسته در ترقّی بوده اند و پیوسته از مقام کامل بمقام اکمل بر می
صعود می نمودند لهذا در حالت اعلی که مقام او ادنی است چون ملتفت بحال قاب قوسین میشدند
آنانکه در حالت اولی بعمل آورده بودند توبه و استغفار می کردند و حال آنکه سوای اعمال راجحه
از ایشان صادر نمیشد دوم آنکه آنحضرت را دو مقام داشتند یکی مقام مقرّبین که از مرتبهٔ
توجّهات کامله ایشان بود بدرگاه حق تعالی و دیگر مقام ابرار و آن مقام اقبال ایشان بود بسوی خلق
از جهت نظام دین و دنیای سایر ممکنات و چون در مقام توجّه کامل بحق بودند و ملتفت بسوی
ولوازم بشریت میشدند از آن حالت که لوازم بشریت بود توبه و بازگشت مینمودند بسوی عالم
ملکوت بیت عالمان از گناه توبه کنند و عارفان از عبادت استغفار سیم آنکه چون ممکن بوده اند و
ممکن از جانب خود هیچ چیزی ندارند بلکه جمیع حالات و مراتب و درجات و عبادات او از جناب
حق تعالی است لهذا نظر بحقیقت امکانیه و ذات خود که میدیدند میگفتند آنچه ما عبدناک حق
عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک بلکه بدرگاه حضرت اله توبه و استغفار مینمودند
بلکه اعتراف بگناهان مینمودند و حال آنکه هیچ معصیتی را مرتکب نمیشدند چهارم جمعی از علماء
گفته اند که این معنی مساوی است با معنی حسنات الابرار سیئات المقربین و این معنی حل اشکال است پنجم
بعضی از علماء گفته اند که این مطالب و اعتراف بذنوب و توبه از آنها محض حکمت اشتراک در تکلیف
و ارشاد امت و سایر مصالح شرعیه بوده و اعتراف بگناه بر وجه حقیقت نبوده و استغفار
محض خضوع و خشوع و اظهار عبودیت کامله بوده مع وجود آنکه ذنب لا یقاس به ذنب
ذات ممکن با قطع نظر از فیوضات ربانیه عدم محض و ذنب است ششم آنکه چون ولی الله مطلق
بمنزلهٔ قلب و روح و نفس عالم امکان و واسطه در جمیع فیوضات است و شفیع تمام کاینات لهذا
جمیع گناهان آنکسانی را که قابل شفاعت بودند آنحضرت قبول فرموده یعنی اعمال ایشان را نازل
منزلهٔ اعمال خود محسوب داشته استغفار و توبه و انابه از آنها و ذنوب فرموده چنانچه این معنی در تفسیر آیه

کریمه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر مانوراست ایضا الخ وعن کلام نصاری انست که
نسخ را محال میدانند میگویند در شریعت خدای بسبب علم خدا تماما ومستقبل نسخ جایز نیست
ومیگویند در توریت وانجیل ناسخ ومنسوخ یافت نمیشود وانجیل ناسخ توریت نیست بلکه
تکمیل او کرده است جواب اولا امور الهیه نسبت بازمنه مختلف می شود چنانکه برای انبیاء
ترویج واجب ومطلوب بود وبرای یسوع مسیح ترک تزویج وزهبانیت مطلوب ومقرر بوده
ونسخ مستلزم جهل نیست بلکه بواسطه اختلاف حالات خلق وازمنه است که باعث می شود
حکمت الهیه ونظام اصلح اقتضاء میکند که حکم از زمان معینی تا زمان معین دیگر ثابت
باشد وبعد نسخ شود یا آنکه بنائی که بعد از اخفاء است اظهار محقق شود مثلا در زمان حضرت موسی
نظر بقلت قابلیت خلق احکام توریت مخالف با احکام یسوع مسیح بود ودر زمان عیسی ع خلق
کاملتر از سابق بودند ودر زمان حضرت محمد ص قابلیت خلق کامل بود لهذا مطالب حقه
بنحو کمال اظهار واشکار شد ومراتب خلق بتدریج در مقام ترقی هستند چنانکه نصاری
میگویند انجیل توریت را کامل کرده است پس چه ضرر دارد حکمی در زمانی ثابت ودر زمانی غیر ثابت
ومرجع نسخ نیز بهمین است وثانیا نصاری میگویند نسخ عبارتست از پشیمان شدنست وخدا را
نسیان عارض نمیشود وحال آنکه معنای نسخ رفع حکم است نه پشیمانی وثالثا اینکه نصارای این
زمان گفته اند که نسخ در غیر این شریعت نبوده یا از بیخبریست یا از محض عناد ولجاج است و
یوسف نامی که از علمای نصارانی است در فصل سیم از باب چهاردهم از کتاب عقاید ذکر کرده
تتبع وتفحص بوده در کتاب با یقین کردم ودانستم که حلال خدا در وقتی حرام میکردد وحرام در وقتی
حلال میشود که ودر فصل نهم انجیل متی مذکور است که عیسی ع فرموده باولین چنین گفته شد
پس حکیم ابدیانا می کند ومن چنین میگویم ونوعی دیگر بیانا میکند وتا آخر فصل همه بیان بخوان
ودیگر نسبت باحکام سابقه بر توریت نسخ آن رسیده است از انجمله در آدم وفرزندان او وتا زمان
نوح ع خوردن غیر گیاه زمین حرام بوده ودر زمان نوح علیه السلام اکل مطلق حیوانات حلال شد
چنانچه در سفر اول توریت نوشته که خدا برای موسی ع حکایت میکند در مقام احوال نوح
که خدا بنوح فرموده که هر چه حرکت می کند وزنده است از برای شما خوراک خواهد شد الخ از انجمله

درکتب

در کتب مسطور است که قبل از نزول توریة تزویج نمودن دو خواهر را با هم حلال بوده و بعد حرام شد حاصل
آنکه اگر نسخ جایز نبودی و در احکام جاری نشدی چگونه حضرت خلیل ع مامور شد بکشتن
فرزند خود پس ممنوع شد و اگر نسخ جایز نیست چرا نصاری دست از سنت برداشتند و ختنه را
ترک کردند و حال آنکه در مواضع بسیار از توریة سفر اول مسطور است که داد خدا بتو اگر ختنه او را نکنی
نیست شود جان او در میان قوم و شرط عهد نگاه نداشته و در سفر اول نوشته که مکرر بحضرت
ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام خطاب شده که ختنه کنید و میثاق ابدی را نگاه دارید نصاری
مدانکه اکثر یهود و نصاری شراب میخورند و منکر قبح آن نیستند و حال آنکه در جمیع کتب
انبیای سلف مذمت آن رسیده چنانکه در سفر سیم توریة در پاراش لوسکوس مذکور است که
خدا فرموده هرون و فرزندان او شراب و مست کننده نخورند و فرموده که این حکم ابدی میباشد
در سفر چهارم توریة است که مرد یا زن که خواهد رضامندی خدا را حاصل کند باید شراب و
هیچ مست کننده را نخورد و در کتاب شعیای پیغمبر فرموده وای بر شجاعانی که شراب خورند و در
سیم باب ششم کتاب عاموس پیغمبر ع میفرماید وای آنانکه شراب خورند بان سبب برده شوند و باسیر افتند
و ایضا در میم باب بیستم کتاب مثلها که از نصایح حضرت سلیمان است گفته که هر کسیکه در شراب
خوردن افتد در راه غلط بیفتد و در آخر سیم باب بیست و سیم همین کتاب حضرت سلیمان ع فرموده
مباشید با شراب خوار بعد از آن پاسوقی چند میفرماید از انجمله پاسوقی است که اول آن اینست که
مبین شراب اگر سرخ نماید در قدح و خوش آینده است که آخر آن مار میگزد و چون افعی زهر میریزد
الی غیر ذلک نصاری همه را برابر داشته اند و حال آنکه در کتب انبیای سلف ع از برای بیان
سر قرار داده و غسل جنابت را ترک کرده اند و حال آنکه در توریة امر بان شده غسل و
حمل جمعی از علمای نصاری احتجاج کرده اند باینکه رسالت یسوع مسیح مسلم است و مسلمانان
بنبوت آنحضرت اعتراف دارند پس رسالت احکام حضرت عیسی ع بر قرار است و خلاف آن معلوم
حاصل آنکه رسالت حضرت یسوع ع مسلم و بر مسلمین است که نسخ آنرا اثبات کنند و الا مقتضای
استصحاب بقاء آنست و علمای حقه امامیه جواب این مجمل و مختصر تقریر فرموده اند اول آنکه ما اقرار
داریم بنبوت عیسی ع که اقرار برسالت محمد ص فرموده و خبر آمدن آنرا بقوم خود داده باشد پس اقرار بعیسی ع

و بجمیع انبیاء را که از نصارا بسوی ایشان آورده دلیلست بر حقیت دین اسلام محمد ص چنانکه سابقا بجمله از آیات
کتب سماوی ذکر کرد در حقیت حضرت محمد ص نازل شده بود بیان شد پس جمیع ادله که دلالت بر حقیت
یسوع دارد از کتاب و معجزات و شهود و کشف و الهام بر وجه اکمل و اتم بر حقیت حضرت محمد ص
دلالت دارد دویم آنکه رسالت یسوع مسلم است ولی ایمان ما با رسالت حضرت محمد ص زیاد
بلکه مؤکد است و اگر میگویید در این زمان نیز احکام منسوخ را متابعت نمود جواب گوییم که ثبوت
آن احکامی که با شرع محمد ص منافی نیست و منسوخ نگشته از این محل اتفاق است ولی آنچه
از احکام سابقه که بقاء آن محل خلاف و اختلاف است ثبوت آن نزد ما از حضرت محمد ص مسلم است
و بعد از آن منوط بدلیلست پس اثبات بقاء احکام سابقه بر نصاری است نه اثبات رفع
آن بر مسلمین باشد سیم آنکه دلیل مذکور راجع باستصحاب نیست و نبوت از اصول دین است و
باستصحاب ظنی نمیتوان تمسک نمود در اصول دین محض که امل لازمست و چون فحص کامل
نموده میشود دین محمدی ص بر تو واضح و معلوم میشود دیگر استصحاب با یقین بخلاف در اینمقام
جاری نمیشود حاصل آنکه استصحاب در مورد شک جاریست نه در موضع یقین و چنانکه نسخ
و ادعاء آن مربوط بدلیل قطعی است هم چنین ادعاء بقاء محتاج بدلیل قطعی میباشد چهارم
دلیل استصحاب اگر احادیث شرعیه نبویه باشد که مبانی ما است جاثلیق و مستدل که ثمره و فائده ندارد
و اگر منشأ آن مظنه باشد مظنه در اصول دین منشأ اعتبار نیست پنجم آنکه منشأ و دلیل بر
حقیت شرایع سابقه نص قرآن و قول حضرت محمد ص میباشد و نبوت حقیت شرع محمدی است
پس نصاری و جاثلیق نمیتوانند شرع سابقه را دلیل بر بطلان این شریعت مقدسه قرار دهند
و از این جهة باستصحاب علم نسخ در اینموضع جاری نیست ششم آنکه احکام شریعت سابقه
متضمن است وجوب تدین بنبوت محمد ص را پس نبوت آن شرایع مؤکد حقیت شرع محمد ص است
هفتم آنکه مسلمانان چون دانستند که رسول سابق اقرار نموده بنبوت حضرت محمد ص و تصدیق
محمد ص بر او واجب بوده و ایمان برسول سابق و تصدیق باو منوط است باینکه نبوت محمد ص را
بامت خود برساند لهذا بر ما مسلمانان واجب شد که پیغمبر سابق را نیز اقرار کنیم پس نبوت انبیای
سابق بر ما موجب است و اینمعنی دلیل بر بقاء مذهب نصاری نمیشود بلکه مؤکد حقیت شرع محمد ص است

بر

پس استصحاب مذکور متیقن البطلان است نظر به آنکه تنزل از مضامین احادیث مرقومه پر واضح تمام ظاهر و
روشن میگردد که بهشت اعتقادی مجرد بالکلیه مجازی و خیالی است بدان طریق که هر چیزی
که از خیال آدم از نعیمها خطور کند در آنجا حاضر است و واضح است که بخیال بهشت امید دادن
و امید بستن آدمی را از تلاش پاکی قلب و تبدیل افکار باز میدارد بخواهشهای نفسانی
قوت و قدرت میدهد پس چنین بهشت چگونه شایسته و لایق تقدس خداوند میتواند
بود جواب آنکه اثبات بهشت جسمانی مستلزم نفی بهشت معنوی و روحانی نیست بهشت روحانی
عبارت از رضوان است و این نتیجه ترتب معنوی است و آیات و احادیث در ثبوت آن مأثور است
نهایت آنکه چون حضرت حق تعالی جل اسمه فیاض علی الاطلاق است جهت بهشت روحانی و جسمانی هر دو را
برای مومنان مقرر فرموده و در مبدء فیاض علی الاطلاق نباید بخل باشد و امید به هر دو جهت
اکمل از امید و آرزوی یک بهشت است چه اکثر از ناس حقیقت جنت روحانی را نفهمند و بشارت
و وعد بآنها متوسط بوجود جسمانیه است و چون وعد و وعید هر دو لطف است اهل النار و اهل
عالم چنانکه جنت و نار معنوی مقرر فرموده بهشت و دوزخ جسمانی را نیز مقرر فرموده که وعد
و وعید هر دو بنحو اکمل حاصل شود و بهشت و دوزخ معنوی وعد و وعید است برای اهل عرفان
و کاملین و برای اکثر خلق و عوام وعد و وعید بآنها حاصل نمیشود لهذا وجود جسمانی نیز
بدلیل عقل لازم است و دیگر آنکه نصاری و سایر فرق جمهور جسمانی را قبول دارند و اشکالی که
حضرت ایلی بالنسبه به بهشت جسمانی نموده در جهنم جسمانی اختیار نیست جواب از هر دو مقام
آنست که وعد و وعید لطف و مقرب بطاعت و مبعد از معصیت است و هر گاه عبادت بجهت
جنت خدا کند داخل در پاکی قلب است ولی عبادت از جهت خوف از عذاب و وصول به بهشت
نیز مداخلت در پاکی و صفای قلب دارد و دیگر آنکه اکثر خلق اقبال آنها بخدا بدون اطلاع
بهشت و آتش جسمانی نمیشود و اختیار نمیکنند آخرت را بر دنیا و قطع علایق دنیویه را
نمیکنند مگر بجهت خوف از عذاب و وصول به بهشت جسمانی پس وجود آنها باعث هدایت
اکثر از خلق است حاصل الکلام نسبت به بهشت منافات با پاکی قلب از خواهشهای ظلمانیه و
محبت دنیویه ندارد بلکه مؤکد زهد و ترک دنیا است که انسان دنیا را ترک میکند بجهت وصول به بهشت

و نجات از آتش جحیم شراب دنیا را از جهت وصول بچشمهٔ کوثر ترک میکند و زنا و سایر معاصی را از جهت وصول
بحور العین ترک می کند و هکذا نصرانی بعد از آنکه ذکر شش آیه از قرآن کرد در باب جهاد وارد شده
میگوید مضمون شش آیه اول که در خصوص جهاد از قرآن ذکر نمودیم لازم می آید که محمد ص
قرآن را بضرب شمشیر قوت دهد و مردم را باکراه بایمان آورد و مجبوراً بطریق اسلام قائل
و معتقد سازد پس دیگر آدمی بجهت دریافت حقیقت یا عدم حقیقت قرآن برای تفکر و گفتگو
در مضمون و طریقه آن مجال و فرصتی نخواهد یافت جواب آنکه حضرت داود و حضرت موسی
و سلیمان و غیرهم علیهم السلام بشمشیر مقاتله میفرمودند و جهاد مینمودند و این معنی از تواریخ و کتب آسمانی ظاهر است
که جهاد فی سبیل الله مطلوب و موجب حصول ابتلاء و اختبار و امتحان است و دلیل عقلی
شاهد است بر اینکه حب فی الله و بغض فی الله و احسان فی الله و جهاد فی سبیل الله از جمله
لوازم ایمان است حاصل آنکه نصاری حقیت حضرت موسی و داود را قبول دارند و حال آنکه
ایشان امر بجهاد با کفار میفرمودند و جهاد حکمت کثیره دارد یکی آنکه مخالف با نفس و موجب
انقطاع الی الله و وارستگی از دنیا است دیگر آنکه از اعظم اسباب امتحان است و دیگر آنکه هرگاه
بقتل رسند اجر ایشان بسیار و اگر مقتول شوند اجر ایشان با خدا است و دیگر آنکه کافر حربی در دنیا
عامل بمعصیت او زیاد می شود چون کشته شود دیگر گناه نمیکند و دیگر آنکه اولاد آن کافر
بتدریج بالطوع والرغبة بمراتب کامله ایمان فایز میشوند هرچند خود او ایمان کامل نداشته
و مصالح این مطلب بسیار و اگر شخصی بی بصیرت امر بجهاد را منافی با حکمت بنماید میداند
و شکی نیست که جهاد مؤکد حصول ایمان و محرض باخرت است هرچند که کافر در مقام جهاد
مجبور با اسلام بیاورد لکن بتدریج چون با مسلمین معاشرت نمود و از قواعد و حکم اسلامیه
مطلع شد و معجزات ائمه را مشاهده نمود بتدریج بصفای قلب و خلوص بدرکمال ایمان
میاورد المجالسة مؤثرة و چون از ایمانیان دور باشد کثرت معاشرت با کفار باعث مزید کفر
او می شود چنانکه این مطلب عیانست چنانکه از آیات انجیل مستفاد می شود که حضرت یسوع ع
بعد از رفتن بآسمان بزمین میآید و بآنکسانی که بحبل ایمان نیاورده اند جنگ میکند و این معنی
با احادیث شیعه مطابق است که حضرت عیسی ع در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام بزمین می آید و متابعت آنحضرت

با کفار

با کفار جهاد می کنند و بعد جهاد دجال قسط آن بدست حضرت یسوع ع کشته می شوند پس اگر جهاد دادن منافی با
تکمیل ایمان بود حضرت یسوع بعد از مراجعت از آسمان باید جهاد نکند نهایت آنکه در دنیا
کرد در زمین بود جهاد نفرموده و شکی نیست که حکم و مصالح الهیه باختلاف ازمنه مختلف
میشود نصرانی گفته و دیگر بنا بر مضمون نسر اینها اخرنا علی محتاج بودن آدمی باطل میگردد بمرتبه
که جهت ایمان آوردن یا نیاوردن هیچ اختیار و قوت و قدرتی در دست انسان باقی نمیماند
بنابراین نصیحت و تعلیم دادن هم بیفایده خواهد بود زیرا اگر شخصی را که خدا از ازل کافری و
ملحدی قسمت کرده و از برای جهنم آفریده است دیگر چه فایده دارد که با او نصیحت و تکلیف ایمان
نمایند و حال آنکه همان بی ایمانی و ملحدی تقدیر و قسمت او بوده است پس نظر بمضمون آیات
مزبوره قرآن چنان مفهوم میگردد که العیاذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمی عدالت و مهربانی
خود را از نظر انداخته بعضی از آدمیان را از جهت ایمان و بعضی را از برای کفر و عصیان و جهنم
آفریده و از ازل تقدیر کرده تغییر ایشان از چنین فرموده مثل آنکه گویند مقصود نصرانی از نسر این آیات
است خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ الخ و آیه مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ و آیه وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ
و حال آنکه مقصود از این آیات بینات جبر نیست بلکه بنفرتیب امر بین الامرین است مبدء خلق
و تقدیر و همه امور اختیاریه و غیر اختیاریه از جناب حق تعالی است چنانکه علمای ایمان و دین
تفسیر ابطال الباطل بیان کرده اند و فقیر مولف در تفصیل ابطال الباطل در کتاب انا صنا و مقامات العارفین
و فوائد و عقاید الشیعه بیان نموده ام حاصل آنکه خداوند عالم جل شانه علم و قضا و قدر
او مطابق با معلوم و مقدور است و لکن قضا و قدر حتمی که منافی با اختیار عبد باشد در امور اختیاریه
تکلیفیه ثابت نیست بلکه در لوح قضا و قدر جمیع حسنات و سیئات عباد ثبت شده و
خدا هر چه را که بخواهد محو میکند و بنوع دیگر ثابت مینماید يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَ
عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ و المحو و الاثبات در لوح محفوظ نیست در لوح محفوظ کرام الکاتبین مثبت و
محفوظ است و حدیث جف القلم اشاره بلوح محفوظ است و معلوم است که خداوند عالم
جل شانه که عالم بالغیب است زید معصیت میکند لهذا در لوح قضا و قدر در ازل امر بقلم قدرت نوشته است

که معصیت خواهند نمود و علم خدا تابع معلوم نیست بلکه مطابق با معلوم است حاصل آنکه قضا
و قدر حتمی مستلزم جبر نیست بلکه مستلزم ثبوت امر بین الامرین است و معلوم است که عطای
قدرت و خلق و تقدیر از خداست و مبدئیت و مرجعیت خدای تعالی بدلیل عقلی ثابت است و تهیهٔ اسباب
بعیده و قریبه از جانب خدا است و اختیار عبد نیز مستند به اراده است و قوهٔ ارادیه مثل قوهٔ
عاقله و سمع و بصر همه از جانب خدا مخلوق شده است ولکن عبد فاعل بالاختیار است
پس جبر و ظلم وقتی لازم میاید که اختیار عبد برطرف شود و مادامی که عبد مکلف است
بالنسبه بمتعلق تکلیف فاعل مختار است و قادر میباشد یعنی انشاء فعل و انشاء ترک حاصل
آنکه قضا و قدر علمی است که خدای تعالی در عرش و در الواح ثبت و خلق فرموده و علم علت تامهٔ
معلوم نیست بلکه مطابق است با معلوم و مجرد مطابقه مستلزم جبر و ظلم نیست بلکه افعال
اختیاریه عباد مستند باراده اختیاریه آنها میباشد پس ظاهر شد که آیه ختم الله علی قلوبهم
و آیه یضل من یشاء اشاره بعلم خدا و بخذلان است چنانکه هدایت ربانیه مستند بتوفیق الهی
است و آیه ولقد ذرانا لجهنم اشاره بعلم الهی است که از ازل عالم بوده باینکه خلقی را ببهشت و گروهی را
بجهنم خواهند برد ولی علت استحقاق بهشت و دوزخ محض علم حقتعالی نیست بلکه حسن
اختیار و اراده مطیع و سوء اختیار و اراده عاصی است کما قال الله تبارک و تعالی لیهلک من هلک
عن بینة و یحیی من حی عن بینة و قال تعالی و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی
یبین لهم ما یتقون ای لیتخذ لهم حاصل آنکه چون عباد در عوالم اولیه مثل عالم عقول و ارواح
و مثال و عالم الست و عالم ذر اول و در ثانی و در ثالث و عالم نفوس علویه و عالم هیولیا
بعضی از آنها از روی اختیار اطاعت کردند و بعضی از آنها عصیان نموده اند لهذا مطیعین را
خدا خلعت توفیق عنایت فرمود یعنی توفیق و هدایت آنها را زیاد فرموده و کسانی که در
انواع عصیان نمودند مستحق خذلان شدند و خداوند عالم جل شانه توفیق را از ایشان
سلب فرمود و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و قال الله تبارک و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم لیذیقهم بعض الذی عملوا و قال تعالی ذلک بما کسبت ایدیهم و ما
ربک بظلام للعبید بیت این نه جبر این معنی جباریست ذکر جباری برای زاریست در جهان جبر از ند

دستور سلمیه

رسول الله است و در جبر حتمی خود را منکر است و آنکه گویی این کلام بآنکه این دلیل اختیار است انتهی
که وفا آری وفا جف القلم و در جفا آری جفا جف القلم و معنی جف القلم آن بوده که خطاها
با وفا یکسان نبوده و هم چنین احادیث طینت و امتزاج طینتین و اختلاف ... اتباع آن ناشی
از طاعت و تقصیر ایشانست که قبل از عالم طینت جمعی مطیع حق تعالی بودند و جمعی معصیت
نمودند و طینت مستلزم جبر نیست بلکه انسان مرکب اند و طینت سبب و طینت باعث
میل بمعصیت است و علت تامه نیست که جبر و اضطرار لازم آید پس احادیث طینت نیز مثل
احادیث مشیت و اراده و احادیث قضا و قدر جمیعا اشاره بمرتبه امر بین الامرین است
و اشاره بثبوت جبر ندارند چه بدیهی است که بندگان در امور تکلیفیه فاعل مختار هستند
و بالبداهه مشاهده است که انسان میخواهد طاعت میکند و میخواهد عصیان را مرتکب میشود
چنانکه فرق میان حرکت شخص مختار و مرتعش بدیهی است مقصود آنکه این نصرانی اگر بچشم
حقیقت و انصاف بآیات قرآنیه نظر نموده بود کلام خدا که نور است قلب او را نورانی نموده
بود و بشرف ایمان و هدایت مستفیض میگشت و لکن در کتاب خدا تتبع نکرده چند آیه از
قرآن دیده و نظر ملاحظه نموده بر قرآن که اعظم کتب آسمانی است طعن میزند و بحث مینماید
کاش در مجموع آیات تتبع نموده بود تا آنکه میزان امر بین الامرین را که مبنای توحید الهی تعالی است
فهمیده بود و آیات قرآنیه را بطریق جبر محض نمیکرد و اندر درگاه خدای تعالی مسئلت کن که خدا
قلب تو را بنور هدایت منور فرماید پس اعطال این کتاب هرگاه منظور تو عصبیت و متابعت
دین آباء نباشد حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر تو واضح و آشکار میگردد. استشهاد
در آخر نامه اول یوحنا نوشته است ای کودکان خود را از بتها نگهدارید و اکنون نصاری
مشغول پرستیدن بت هستند چنانکه در کلیسیا متداول است و حال آنکه نامه یوحنا را قبول
دارند و تصدیق او را مینمایند و بنا بر آنکه عمده کلام نصاری در باب خدای تعالی و یسوع و روح
القدس راجع بقول حلول و اتحاد میشود و هم چنین جمله از کلمات انجیل که تحریف شده که
دلالت میکند بر الوهیت یسوع مسیح راجع بوحدت وجود یا حلول و اتحاد است و ما میگوئیم
اولا مرجع اینکلمات بتناقض است پاره میگویند خدا یکی است و پاره میگویند یسوع مسیح خدا است و پاره

میگویند روح القدس متحد با خدا بوده است و در پاره میگویند روح القدس در یسوع حلول کرده و بار
میگویند خدا حلول کرده و همه این کلمات محض شرک است و ثانیاً حلول قول بحلول و اتحاد در ذات
مستلزم قول متغیر بحدوث و تغیر است در ذات واجب تعالی و تغیر از لوازم حدوث و امکان
و منافات دارد با مرتبه وجوب ذاتی قدیم و ثالثاً قول مذکور لازم دارد قول باینکه واجب
تعالی متصف بحادث شود و آن مستلزم نقص و قصور است و افتقار است و ایضاً
لازم که واجب تعالی مقرون بآن حادث باشد و اقتران دلیل بر حدوث است و ایضاً
این قول با مراتب توحید و احدیت منافات دارد و رابعاً قول نصاری مستلزم قول بتحیز
واجب است چه قول بحلول و اتحاد یعنی لازم میاید که واجب الوجود در مکان باشد
و آن مستلزم افتقار و احتیاج است و احتیاج از لوازم امکان است و لازم این قول آنست که
واجب متصف بجهت باشد و مقرون باشد و همه اینها با مرتبه وجوب ذاتی منافات دارد
و حضرت حق تعالی منزه از این نقایص است تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً فایده
مخفی نماناد که انجیل موجود در دست نصاری وضع آن رهبان و وحی الهی نیست بلکه اکثر آن تاریخ
و وقایع یسوع و حواریین را بیان میکند و اکثر از کلمات آن مخلوط است و از این جهت تناقض
و اختلاف در آن حاصل شده چنانکه در انجیل مرقس در باب سیم در حق یسوع مسیح میگوید که برادران
و مادرش آمده و بیرون ایستاده کس نزد او فرستاده او را طلب کنند و جماعتی که در اطراف وی نشسته
بودند او را گفتند اینک مادر و برادرانت ترا در بیرون طلب مینمایند که ایشان را جواب داده گفت
که مادر من کیست و برادرانم کدامند پس بر آنانی که در اطراف او نشسته بودند نظر افکنده گفت اینک
مادر و برادرانم مؤلف گوید یعنی منافات با حق مادر دارد و حال آنکه در انجیل مطابق دلیل
عقلی تاکید در مراعات آن وارد شده فایده بدانکه در انجیل متی در آخر باب بیست و یکم از قول یسوع
مسیح نقل میکند که فرموده ملکوت خدا از شما گرفته و بقبیله که ثمرش را خواهند فرستاد سپرده
خواهد گشت و هر کس که بر این سنگ افتد خواهد شکست و بر هر کس که افتد نرمش خواهد ساخت
و چون رؤسای کهنه و فریسیان مثالهایش را شنیدند دریافتند که درباره ایشان تکلم مینماید
الی مؤلف گوید این اخبار از مدن محمد صلعم است و مقصود از ملکوت خدا خزانه حقیقت الهی و هیکل

توحید

توحید و ظهور اسماء الله بوصل وجود و مرتبه انعکاس صفات است و انتهای اختصاص بمقام محمد صلعم دارد و یسوع
مسیح اشعار فرموده باینکه آن شخص که باین مرتبه است او دوم یسوع داده نشده و بعضی که ثمره را
خواهند ثمره بیشتر باو داده خواهد گشت و معلوم است که سوای حضرت محمد صلعم که خدا او را نصرت داده
بر هیچ طایفه بعد از یسوع مسیح داده نشده پس این امر در باب جنیت محمد صلعم باز گشته و از این جهت است
که بعد از ایشان کاهنها و غیب گویان در زمان محمد صلی الله علیه و آله مقهور شدند و شیاطین چون از آسمان
دور شدند نتوانستند اخبار غیبیه را بایشان برسانند چنانکه این معنی مطابق است با احادیث علمای
اسلام **فائده** بدانکه دیگر در انجیل متی در باب یازدهم از قول مسیح نقل نموده که او فرموده بلی بشما میگو[یم]
بلکه از پیغمبر هم افضل زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود اینک رسول خود را پیش روی
تو میفرستم که راه تو را پیش روی تو درست نماید بر اینکه همگی انبیاء علیهم السلام و توریت تا بظهور یحیی
خبر میدادند و هرگاه قبول نمائید این الیاه است که آمدن وی ضروری بود **ایقاظ** در انجیل متی
در باب چهارم نوشته است که شیطان عیسی را بکوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک دنیا و جلال
آنها را بوی نشان داد و باو گفت همه این اشیا را بتو خواهم بخشید اگر بزمین افتاده مرا سجده نمائی
آنگاه عیسی بوی گفت دور شو ای شیطان که خدا را که خدای تست پرستش بکن و غیر او را عبادت
مکن الخ **مؤلف گوید** منع از عبادت غیر خدا در اکثر کتب سماویه مسطور است و حال آنکه در نصاری بسیاری از
سجده برب متعارف و متداول است و مقتضای کلام نصاری که یسوع را خدا میدانند این است که او را
پرستش و عبادت میکنند و این معنی نیز مخالف با عقل و کتب سماویه است **فائده** ایضا در باب سیم از
انجیل متی مسطور است که فرموده اما آنکه بعد از من میاید از من تواناتر است هم چنانکه من لایق
برداشتن نعلین او نیستم او شما را بروح القدس و آتش خواهد غسل داد آنگاه عیسی از جلیل
باردن نزد یحیی آمد الخ **مصنف گوید** این کلام صریح در افضلیت و مشعر بر جمله از فضایل ماثوره است
فائده در باب بیست و دویم از انجیل متی مسطور است که یسوع فرموده مسیح فرزند کیست گفتند که او
فرزند داود است بایشان فرمود پس چگونه داود در روح او را خداوند خواند پس چگونه فرزند او
خواهد بود **مصنف گوید** این عبارت مطابق با حکم عقل است که خداوند نباید متولد شود و این
شاهد است بر اینکه عیسی خدا نبوده و نباید در انجیل عیسی قائل شود و حال آنکه در چند موضع از انجیل عیسی را

خدا نام نهاد و نصاری او را خدا می دانند پس انجیل را کتاب خدا مخالف قول نصاری باطل است

فائده در اواخر باب نهم از انجیل متی مسطور است پس انها را فرمود بدرستیکه بشما می گویم در این ایستادگان

کسانی میباشند که ذائقه مرگ را نخواهند چشید مادامی که مشاهده نمایند ملکوت خدا را با قدرت

میاید مصنف گوید که وعده آمدن ملکوت اشاره بحضرت خاتم صلعم است و در انجیل اشعیا در اصحاح

چهل و دوم مسطور است این بنده من است که مختار و برگزیده من میباشد و من از او مسرورم و هستم و روح

خود را بر او گذارده ام پس حضرت او برای امم خارج را ظاهر میکند که لال پیدا میکند و شکسته نمیشود

تا اینکه حق را در زمین قرار بدهد و بلاد و جزایر انتظار میکشند شریعت او را مصنف گوید

اینکلمات تلویحات است بسوی اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و آله مختار و برگزیده بمعنی

مصطفی است و مسرور بودن کنایه است از اینکه آنحضرت حبیب خدا میباشد و روح کنایه از مشیت

خدا است یا آنکه کنایه از نور حضرت است یا آنکه روح آنحضرت است از جهت مکان شرافت آن منسوب

بخدا است و اینکه نوشته است که حضرت برای امم ظهور و اخراج مینماید اشاره است باینکه او رسول و هادی

و راهنمای اولین و آخرین و او رسول و واسطه فیوضات و هادی جمیع امم و اینکه باین آیه کریمه

والله متم نوره ولو کره المشرکون و اینکه جزایر انتظار او را میکشند اشاره است باینکه در جمیع امم

و کتب سماویه بشارت بآمدن آنحضرت رسیده است و همه مومنین از امم منتظر او هستند فائده

در مکاشفات یوحنا که از جمله کتب معتبره نصاری است در باب پنجم آن نوشته است که دیدم بر دست راست

تخت نشین کتابی را که اندرون و بیرونش نوشته شده بود و بر هفت مهر مختوم بود و فرشته را

دیدم که باواز بلند فریاد مینمود که کیست سزاوار آنکه کتاب را گشاید هیچکس نتوانست که اینکتاب را بگشاید

و یکی از بزرگان مرا گفت که گریه مکن که اینک آن شیر که از فرقه یهوداه و در ریشه داود است غالب آمده است

تا آنکه کتاب را گشاید و هفت مهرش را باز کند ناگاه دیدم بره ایستاده که گویا ذبح شده بود و هفت چشم

که هفت روح خدا ایند که بتمامی زمین فرستاده شده است پس او آمد و کتاب را گرفت پس آن بیست و

چهار بزرگ میگفتند که تو سزاوار آنکه کتاب را بگیری و مهرهایش را بشکنی زیرا که ذبح شده

و از برای خدا بخون خود از هر فرقه و زبان و قوم ما را خریده الخ الیشر کتاب از حضرت اسدالله الغالب

و بره ذبح شده که شفیع است کنایه از حضرت سید الشهداء ع است و آنکتاب که هفت مهر دارد قرآنست که هفت بطن

وصعبی

وعمنی دارند و از امام مظلوم سزاوار است که انکار اکتساب یعنی قرار و مراتب اصلا او بواسطه آنحضرت منکشف گردید زیرا که
که علوم بواسطه آنحضرت در عالم گرفت و منتشر گردید به مصنفات و تصانیف و نتایج انبیا را بر حضرت مبین فهم
تا دریل مینمایند و میگویند کتابی است و اسم محمد صلعم در آن نیست جواب آنکه هر که تامل نماید یابد یا سید ثبوت فرمان رسول الله
و در تورات و سایر کتب سماوی نیز اسم یسوع بالتصریح ذکر نشده بلکه از قبیل کنایه و استعاره و نشانها
وارد شده است یوحنا در مکاشفات در باب ششم شمشیرها و خونها کشاده یعنی بره مهر پنجم را در زیر
مذبح دیدم نفوس انانیکه در راه کلام خدا شهید شده بودند با واز بلند فریاد مینمودند و گفتند
تا چند ایمولای مقدس راست کو انتصار نمی کنی و انتقام خون ما را از ساکنان ارض نمی کشی الخ مولف
گوید این معنی اشاره است به شهدای کربلا که در رکاب حضرت امام حسین ع شهید شده اند و مذبح ما هو
را اینکه مقصود از بره ذبح شده مسیح نیست زیرا که کسی در رکاب او کشته نشده است که بدان اشخاص استغاثه
نمایند که مقصود حضرت امام حسین ع است و مطابقت با حدیث که ابن شبیب روایت میکند که حسین را
میکشند مثل کشتن گوسفند و دیگر آنکه یوحنا در باب چهاردهم در آیه اول از مکاشفات نوشته که دیدم
تا گاه بره بر کوه ایستاده است و با وی بودند یکصد و چهل و چهار هزار که اسم پدرش را بر پیشانی خود
ثبت نموده داشتند الخ آنکسانی که همراه آنحضرت بوده اند پیغمبران بودند و اسم آنحضرت که علی ع است بر
پیشانی خود ثبت نموده اند یعنی بر ولایت و محبت و امامت او معتقد بودند و ایضا در مکاشفات
یوحنا در باب دوازدهم در آیه اول نوشته است که علامتی در آسمان ظاهر شد که زنی پوشیده بود به
خورشید را و ماه در زیر پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره و آبستن شده
بود تا گاه اژدهای آتشین که هفت سر و ده شاخ داشت و دمش ثلث کواکب آسمان را جاروب کرده بر زمین
ریخت و آن اژدها نزد آن زن که در زائیدن بود ایستاده بود که چون زائید بچه اش را فرو گیرد و آن زن پسر
بچه ذکوری که عصای آهنین بر همه طوایف حکم خواهد کرد و آن بچه اش را در بوده نزد خدا و تختش
رسانیدند الخ مولف گوید آن زن حضرت فاطمه سلام الله علیها است که بنور معصومه بر خورشید
غلبه دارد زیرا که خورشید از نور او خلق شده و ماه در زیر پایش بود زیرا که مرتبه ماه پائین تر از نور
مطهر است بلکه نور ماه بکواسطه از آن نور بوسائط عدیده و آن تاج که مشتمل بر دوازده ستاره بود
دوازده امام ع میباشند و آن اژدها شجره بنی امیه است که کواکب معنویه را بقتل رسانیدند و آن طفل ذکور حضرت

قائم آل محمد

قائم علیه السلام است که دشمنان خواستند اطفای نور الهی نمایند مخفی شد و عیسی اظهر کار از شمشیر است بر همه طوائف
ربع زمین با شمشیر جنگ میفرماید و عالم را از ضرر میکند و کفر و ظلم را برطرف مینماید و مقصود یسوع
مسیح نیست زیرا که عیسی جنگ نکرده و مظهر اسم رحمت بود **فائده** در نامه اول یوحنا در باب پنجم
این نوشته هر کس که اعتراف نماید که عیسی همان مسیح است از خدا متولد شده است و هر آنکس که والد خود را
دوست دارد دوست دارد هر آنکس را که از وی تولد یافته است و این است آنکس که از آب و خون آمده از آب
و بس بلکه از آب و در دم و خون گشت آنکه شهادت میدهد زیرا روح راستی است زیرا که در آسمان سه
هستند که شهادت می دهند پدر و کلمه و روح القدس و این هر سه یک هستند و سه هستند که در زمین
شهادت میدهند الخ **مصنف گوید** این کلمات نصاری مثل جمله از کلمات انجیل خلاف نسبت داده
اند بجهت اینکه تولید از لوازم تحیز و جسمیت و امکان و مکانیات و زمانیات است و خدای تعالی منزه از اینها
و خدا امکان ندارد که در اسما یا یسوع یا روح القدس یکی باشند و وحدت و تثلیث متنافی است
حاصل آنکه اوصاف مسطوره لایق ساحت وجوب وجود نیست و واجب الوجود جل شانه منزه از این
امور است و ایضا نصاری در آخر نامه اول از یوحنا نقل کرده اند که میدانیم که پسر خدا آمده است و فهم
بما داده است که آنکس را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخص راست یعنی در پسرش عیسی
مسیح و این است خدای حقیقی و حیات ابدی الخ مؤلف گوید این کلمات نیز از جهت متضمن کفر و مخالف قواعد
عقلیه است و بعینها یوحنا این کلمات را افزوده **نصرانی گفته** معنی انجیل در اینها امر تبار از معنی
قرآن افضل است و برتر است چنانکه مخفی که در انجیل از برای انسان وعده شده است نه در خوردن و
آشامیدن است بلکه آرام و خوشحالی قلب در روح القدس است یعنی در چشیدن لذت رضامندی
خدا است و ایمان او و زنده که در این عالم قلبا مطیع و محب خدا گردید است بطریق اولی در آن عالم بحد نفرت
تمام یافته خدا را کاملا خواهد شناخت الخ **مصنف گوید** این نصرانی معنی قرآن نفهمیده
و در آیات آن تتبع نکرده است اعتراض نموده اند و این کلمات او از چند وجه باطل است اولا در قرآن خوش
حالی را در رضای خدای تعالی مقرر فرموده میفرمایند رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و جنت رضوان که
جنت روحانیه معنویه است در آیات عدیده اشاره بآن شده است بلکه آیه شریفه و اذکرونی اذکرکم و آیه
یحبهم و یحبونه و آیه فاتبعونی یحببکم الله اشاره بمقام رضوان و رضای خدا است و بر هیچ ذی شعوری مخفی نیست که

قرآن

فان مراتب مذکوره را بنحو اکمل واتم بیان فرموده وانجیل نصاری ناتمام است و جمیع مراتب توحید الله و صفات و
اسماء الهیه و مراتب انبیا را مفصلا بیان ننموده و از این جهت است که نصاری در اصول دین کلمات غیر
صحیحه متناقضه میگویند چنانکه سابقا ذکر شد و در اکثر احکام اطاعت بزرگان خود را می کنند و کتب
انبیا جامع جمیع احکام نیست و تقاضای انسانی از کتب رفع نمیشود و ثانیا این نصرانی روح القدس را
بلذت رضامندی خدا معنی کرده است و این معنی مخالف با مذهب نصاری است نصاری روح القدس را
ذات معین مثل ذات یسوع مسیح می دانند و میگویند عیسی و روح القدس عین خدا بوده اند و بعد
از هم جدا شده اند و هر سه را قدیم میدانند و قدماء ثلثه قائل شده اند و لکن رضامندی خدا بعد از ایمان
مومنان مخلوق میشود نهایت آنکه رضای مذکور در یسوع و روح القدس نیز موجود بوده است
و رضای خدا حادث است و محل آن عالم امر است که گاهی از مشیت حادثه باشد و رضای خدا از روح
القدس دلیل بر اتحاد نیست بلکه دلیل بر تعدد است **نصرانی گفته** فصل چهارم در ذکر
کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد الخ **مصنف گوید** کسیکه عصبیت و عناد را ترک کند
از تحقیقات سابقه و لاحقه این کتاب بنحو علم الیقین بلکه عین الیقین بلکه حق الیقین حقیت حضرت محمد صلعم
و ائمه هدی بر او منکشف می گردد زیرا اگر قطع نظر از معجزات متواتره و نصوص ماثوره در کتب
سماویه تتبع و تفکر در حالات و اقوال ایشان دلیلست بر صدق و عصمت و حقیت بل هو اکبر
بلکه همه افعال ایشان مقرون بحکمت بالغه و ما بنیاست بحدیکه صدور آن از بشر محال است و مراتب
علوم و حکمی که از ایشان بظهور رسیده از اقوای معجزات است چه این علوم کلیه و جزئیه از حد
قدرت بشر خارج است و حالات و مراتب زهد و تقوی و صلاح ایشان دلیلست بر آنکه در جمیع تکلیف الله
پیوسته با حق بوده اند و حق با ایشان بلکه از ایشان بوده والله الهادی **نصرانی گفته** بنظر عمیق
قرآن هیچ معجزه از محمد صدور نیافته است چنانچه در سوره عنکبوت مسطور است که وقالوا لولا
انزل علیه آیات من ربه قل انما الآیات عند الله وانما انا نذیر مبین الخ **مصنف گوید**
که نصرانی بمحض رای این آیه کریمه را برخلاف حق تفسیر نموده توهم نموده که معنی انما الآیات عند الله
اینستکه نزد غیر خدا معجزه نیست ولی تحقیق معنی اینستکه آیات باید از نزد حق تعالی نازل شود یعنی مصدر
آیات عالم امر و محل کلمه کن است که گاهی از مشیت حادثه شد حاصل معنی آیه اینکه پیغمبر نذیر است ولی معجزه نزد خدا است

از جانب خدا بمدت سی و یکسال بر رسول صلعم جاری میشود و رسول صلعم منتظر نزول ایات الهیه است و رسول ممکن است و ممکن محتاج
است و از خود معجزه ندارد بلکه باید از جانب خدا تعالی باو برسد حاصل انکه برای رسول صلعم دو مرتبه است
یکی مرتبه عبودیت و ان عبارت از عالم امکان الی المخلوق قاب قوسین و فقر و فنا است که فرموده الفقر
فخری و دیگر مرتبه نورانیت است که از اعالم او ادنی و احاطه کلیه و بمنزله صیبه الهیه و نور الانوار و
مظهر الاسرار و قلم اعلی میباشد و ولایت رسول نیز دو مرتبه دارد مرتبه بشریه و مرتبه کامله نورانیه
و شکی نیست که رسول صلعم در مرتبه عبودیت فاقد ایات است مگر انچه باو از جانب حق تعالی افاضه شود
و از این اشاره بمرتبه عبودیت رسولست و ممکن است که کلمه و انما انا نذیر مبین اثنا عشر را تاکید باشد نه
حصر و اقعا بالنسبه بمرتبه نورانیت که از امر مرتبه جامعیه و انعکاس صفات میباشد پس خاتم الانبیاء صلعم
خزانه ایات حقست و جمیع ایات منزله نزد انحضرتست و از انحضرت بسایر انبیاء میرسد و ادراک
اینمطلب مربوط بکشف و شهود است **ایضاح** بدانکه جمله از مواضع انجیل و عامه نصاری
مرتبه الوهیت و خدائی را برای یسوع مسیح ع ثابت میکنند اینمعنی مخالف با ادله عقلیه و مخالف با مراتب
توحید خدا است بچند وجه اول انکه جمیع پیغمبران صلعم و اوصیاء ع و کتب سماویه بوحدانیت خدا اقرار
دارند حتی انکه نصاری نیز بتوحید خدا معترف هستند و مع ذلک یسوع را خدا میدانند و
در کتب سماویه تصریح بتوحید خدا شده است چنانکه در ایه ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسی علیه السلام
مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خدای ما خداوند نیست واحد و در ایه ۵ فصل
۴۵ شعیا مذکور است که من خداوندم و غیری نیست و سوای من خدائی نیست الی غیر ذلک
من الایات و مع ذلک نصاری عیسی را خدا میگویند و جمیع امور واقعه در عالم امکان منوط بتربیت
اوست و او خدا و رب همه است و در ایه ۲۴ فصل ۴ یوحنا ترقیم گشته که خدا روح است و
این معنی خلاف عقل و نقلست چه واضح است که روح مخلوقست و بلوازم امکان متصف است و
خدا منزه از ممکنات است و ایضا در روح تشبیه و تغییر و حلول ممکن است و خدای تعالی واحد منزه
از انهاست دوم انکه در همه کتب سماویه مدلل است که خدا قدیم و ابدیست و تغییر نمیکند چنانکه
در ایه ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور است و اینمطلب نیز در ایه ۱۷ فصل اول نامه یعقوب مرقوم است و
یسوع مسیح ع حادث و محل تغییر بود سیم انکه خدا عالم و حاضر است چنانکه در ایه اول الی ۱۱ زبور ۱۳۹

اینمطلب

این مطلب نوشته شده است و یسوع ع همه جا اظهار بشریت نموده چهارم در آیه ۱۹ فصل ۲۳ کتاب چهارم موسی علیه السلام
مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید و فرزند آدم نیست که تغییر در اراده اش دهد
الخ و مع ذلک نصاری میگویند عیسی متحد با خدا بوده و عیسی خدا است پنجم در آیه ۱۶ فصل ۴
نامه اول یوحنا مرقوم است که خدا خود محبت است پس آنکه در محبت است در خدا است و خدا در
وی است الخ و این معنی مستلزم قول بحلول و تغییر در ذات خدا است و مخالف با آیات سابقه است
و معنای این عبارت حلول خدا است در هر کس که خدا را دوست دارد و حلول با ادله عقلیه سابقه باطل است
بلکه این عبارت حلول را تخصیص بیسوع نمیدهد بلکه تعمیم میدهد و این مخالف با مذهب نصاری است
ششم در آیه ۱۱ فصل ۴ مکاشفات مسطور است که خداوندا همه را تو آفریده و بمشیت تو هستند و
آفریده شدند الخ و این صریح است که خدا تعالی همه را خلق کرده و همه امور منوط بمشیت او است
پس عیسی خدا نیست والا لازم میاید که او همه را خلق کرده باشد و امور منوط بمشیت او باشد پس
قول بالوهیت یسوع مخالف با تعلیم انجیل است هفتم آنکه خدا معبود یگانه است و سوای او معبودی
نیست چنانکه در مواضع کتب عهد عتیق و جدید مسطور است و در آیات اول الی ۱۷ فصل ۲۰ کتاب
دوم موسی ع مسطور است که خدا فرمود که من خدای توام که ترا از زمین از خانه بندگی بیرون
آوردم در حضور من ترا خدایان غیر نباشد و در هیچ شکل از چیزهائی که در آسمان است مساز
آنها را سجده منموده ایشان را عبادت منما زیرا که من خداوند تو ام غیورم که گناه پدران بر پسران
تا پشت سوم و چهارم بغض کننده گان خود میرسانم الخ و حال جمیع نصاری با آنکه میگویند صورت و
شکل دار نیست که حضرت یسوع را بر آن کشیدند و بقتل رسانیدند مر این بت سجده میکنند
و حال آنکه دار مبغوض حضرت مسیح بود و ایضا اختصاص واسطه بودن در عبادت بالخصوص
صلیب و بت از چه جهت است دوستان یسوع که مکرر است از صلیب افضل و بهتر هستند
حماریکه یسوع ع بر آن سوار شد بهتر از بت و صلیب بود زیرا که مبغوض او نبود و مع ذلک آنها را
واسطه عبادت قرار میدهند و حال آنکه در جمیع کتب سماویه سجده کردن به بت را شرک و کفر و باطل
نوشته و ایضا اگر یسوع خدا بود مسجود و معبود بود و حال آنکه اتفاقی است که عیسی ع بوجه
کامل بنده مطیع و عابد بود برای خدای یگانه و چون ثابت شد که یسوع ع ساجد و عابد بوده برای خدا این

معلوم شد که مسیح نبی و معبود نبوده و چنین کسی خدا نیست و سجده کردن نصارا بجانب بت و صلیب و او را
واسطه قرار دادن شرک محض بلکه منافی با عقل و شعور است کما قال الله تعالی حکایة عن الخلیل
اتعبدون ما تنحتون الآیه هشتم در آیات اول الی ۱۱ از فصل ۵ نامه بافسیان مذکور است که مست
شراب نشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشید و پیوسته خدا و پدر را شکر نمائید
باسم خداوند ما یسوع مسیح ع الخ انتهی الغرض کنند اینکاب ملاحظه کن در این آیه که منع از شرب شده
و شرب در نصارا معمول است و دیگر آنکه نوشته است که خدا و پدر را شکر کنید باسم خداوند ما
یسوع مسیح این معنی با مرتبه توحید در مقام شکر منافات دارد و اگر مسیح را شکر میفرمایند باید باسم او
الهی شکر نمایند و حال آنکه اینجا بر عکس نوشته شده است و دیگر در فصل ۱۲ و در آیه اول فصل ۳ نامه
بقلسیان مسطور است که چون با مسیح برخواستید طالب باشید اشیاء علوی را جائی که مسیح ع
نشسته بر دست راست خدا الخ و این مطلب نیز منافات با مراتب توحید بسیار دارد چنانکه گذشت نهم
در انجیل یوحنا در آیه ۳۰ فصل ۱۰ نوشته که یسوع ع فرمود من و پدر یکی هستیم و در آیه ۲۱ فصل ۱۷
یوحنا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو مصنف گوید عبارت اولی مستلزم اتحاد
است که خدا و یسوع متحد باشند و سابقا گذشت که ممکن محال است که با واجب تعالی متحد باشد و
اگر هر دو را واجب دانند چنانکه قائل باقانیم و قدماء ثلثه شده اند بطلان قول آنها بادله عقلیه
توحید ثابت میشود و با اتحاد نیز منافات دارد و قول باتحاد با قول بتثلیث تناقض محض است و ایضا
این ظاهر است مگر نزد آنکسیکه منکر بدیهی باشد و عبارت ثانیه که دلالت میکند بر اینکه خدا اندر
مسیح است و مسیح در خدا است مستلزم حلول است و حلول مستلزم مکان و تغیر است و عبارات آتیه
که سابقا از انجیل نقل شد دلیل است بر اینکه تغیر در ذات واجب حاصل میشود و براهین عقلیه
نیز بر این مطلب شاهد است و ایضا لازم میاید که هر یک از خدا و مسیح ظرف دیگری باشند و مع
ذلک مظروف باشند و ممتنع است که یک شیء بالنسبه بشیء دیگر ظرف باشد و مظروف نیز
باشد و دیگر آنکه حلول با قول باتحاد تناقض دارد نهم در فصل ۵ یوحنا مرقوم است که مسیح
در جواب یهودان گفت که پسر از خود هیچ نمیتواند کرد مگر آنچه میبیند که پدر میکند الخ و از این دلیل
بر عجز و عبودیت یسوع است و دلالت دارد بر نفی الوهیت او دهم آنکه از مجامع کلمات انجیل مستفاد میشود

که

که یسوع مسیح آنچه میکند از معجزات و خوارق عادات بواسطه اینکه روح القدس در او حلول کرده بلکه دلالت دارد
بر اینکه وجود حضرت یسوع و تولد او بواسطه بلکه بتوسط از روح حاصل شده و این معنی با مرتبه
توحید خدائی و الوهیت منافات دارد **تکمله** در بیان اصول دین نصاری است بدان ایدک الله
تعالی که اصول دین نصاری این فرقه ضاله مضله چنانکه از کتب و کلمات ایشان مستفاد شده
چهارده است که هفت آن تعلق بالوهیت دارد و هفت دیگر تعلق با بنانیت دارد اما آن هفت که تعلق
بالوهیت دارند اول اعتقاد داشتن باینکه خدا یکیست دویم آنکه همان خدای واحد پدر است سیم
آنکه همان خدائی که پدر است پسر است چهارم همان خدا که پسر است روح القدس است پنجم آنکه
خدائی که روح القدس است پروردگار است ششم آنکه ازلا وصف دارد شفاعت کننده است هفتم
آنکه تجلی کننده است و آن هفت که تعلق با بنانیت دارد اول آنکه همان خدا بواسطه روح القدس حامل
شد در رحم مریم دویم آنکه همان خدا بدنیا آمد سیم آنکه او را بدار کشیدند و بعد از آنکه کشته شد مدفون
گشت چهارم آنکه همان خدا بعد از سه روز بدنیا مراجعت نمود پنجم همان خدا که رجعت نمود بجهة خلاصی
ارواح پیغمبران و مؤمنان که در جهنم انتظار او را میکشیدند بجهنم فرو رفت ششم همان خدا باسمان
صعود نمود و در دست راست پدر خود قرار گرفت هفتم همان خدا باز نزول خواهد کرد بدنیا بجهة
آنکه ثواب دهد نیکان را و عذاب کند بدان را مصنف فقیر گوید هرچند بزبان نصاری بزبان میگویند
خدا یکی است ولی در معنی خدا را سه تا میدانند یکی خدا و دیگری عیسی و سیم روح القدس و
خدا را ثالث ثلثه میدانند و بعبارة ثالث ثلثه و اقانیم ثلثه تصریح کرده اند و مستند ایشان تعلیمات انجیل است
و انجیل عیسی حق است ولی انجیلی که در دست نصاری است مخالف با انجیل است چنانکه سابقا بیان
شد و تراجم در ترجمه کتب سماوی و بروایات الهی و نسخ پیغمبران را تغییر داده و بنحو خلاف ترجمه
نموده مثلا لفظ فارقلیط که از شواهد و قراین آیات انجیل معلوم شده که اسم محمد صلعم آنرا تعبیرا
بتسلی دهنده معنی کرده و ایلیا که باسم علی است و ماد ماد که بمعنی احمد احمد است بنحو دیگر ارائه
کرده و متتبع کتب یهود و نصاری را نزد کسانی که جدید الاسلام بودند و سابقا از علماء اهل کتاب
بوده اند بنحو اکمل بتعلیم گرفتیم و بر حقایق معانی آنها مطلع شدیم و معلوم شد که آیات کتب مذکوره
در السنة با ترجمه که تراجم نموده **فصل** بدانکه در اناجیل اربعه مکرر لفظ اب را باسم پدر نوشته یعنی خدا

اذا سمی

صحیح باشد و تحریف نشده باشد معلوم نیست که مقصود
پدر یسوع است و عیسی پسر خدا است و هرگاه این عبارات
یسوع از پدر آسمانی تو باشد و نصارای شاهدی بر مدعای خود ندارند بلکه ممکن و ظاهر است که
مقصود از پدر نور مطهر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که اول مخلوقات است و مقصود یسوع ع
این بود که من میروم در آسمان نزد محمد ص که پدر است و این معنی بر حسب عقائد شیعه که مجمل معنی موجه است
اول آنکه حضرت محمد ص معلم و هادی جمیع پیغمبران و ملائکه و سایر مخلوقات میباشد و معلم حقیقی
پدر است دویم آنکه حضرت محمد ص واسطه فیوضات است پس او بدین معنی پدر عالم و عالمیان است سیم
آنکه آنحضرت ص والی و سلطان و مالک و مربی و صاحب و مطاع و پیغمبر خدا است بر همه ممکنات و
اطلاق پدر بر هر یک از این معانی صحیح است و آنچه حقیر بر فضلای نصاری اعتراض کرده ام که خدای قدیم
واحد با اتصاف ثلثه و الهه ثلثه متناقض است و اگر واجب الوجود یکی است چون ممکن است که سه شیء
باشد و دو شریک داشته باشد نصاری میگویند این سریست که گفتنی نیست و تا داخل در تثلیثه
نشوی و ریاضتها نکشی از آن نمیتوانی یافت و برخی بظواهر عبارات انجیل متمسک میشوند و حال آنکه
نقیض بودن وحدت با تثلیث از جمله بدیهیات است چنانکه گذشت و شاهد بر مطلب فقیر اینکه
در فصل هفتم انجیل متی نوشته که یسوع ع به بنی اسرائیل فرمود بدانید که نه هر کسیکه رب رب میگوید
داخل پادشاهی بهشت میشود بلکه آنکسیکه فرمان برداری پدر مرا که الحال در آسمانها میباشد بکند
داخل پادشاهی بهشت میشود لیکن پادریان از این دلیل گرفته اند که یسوع پسر خدا است جواب آنکه
حضرت یسوع فرموده که پدر در آسمانها است و بدیهی است که خدای تعالی مکان ندارد و آسمان و زمین
بالنسبه بذات الهیه فرقی ندارد پس مقصود عیسی ع از تعبیر به پدر حضرت محمد ص است که نور او
در آسمانها احاطه دارد **استبصار** بدانکه طریقه نصاری بر ترک ختنه کردن است بلکه اکثر
ایشان نصاری ختنه را حرام و ممنوع دانسته اند و این از چند جهت باطل است **توضیح** آنکه در کتب
سماویه تاکید در ختنه کردن وارد شده و از کتب مستفاد میشود که ختنه میثاق حضرت ابرهیم
خلیل علی نبینا و آله و علیه السلام بود چنانکه خطاب بآنحضرت فرموده که این میثاق منست که باید تو ای
ابرهیم و اولاد تو بعد از تو از آن عمل آورند اینستکه هر مردی که از خودت باشد باید او را ختنه کنی که
ختنه نشانه میثاق من میباشد در گوشت شما و در موضع از کتب سماویه که همین میثاق را [illegible] حضرت نوح ع

و او را قرار داده و جواب آنکه نوشته است که حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام خود را ختنه کردند و بتواتر معلوم و مثبت
کرده ملت حضرت موسی ع امر بختنه کردن وارد شده چنانکه جمیع یهود ملتزم بآن هستند و نصاری
نسخ را جایز نمیدانند و میگویند جمیع احکام شما بر قرار است پس باید ختنه کردن هم ثابت و بر قرار باشد
حاصل آنکه در چند موضع از کتب سماویه امر بختنه کردن وارد شده اول آنکه در فصل هفدهم از
کتاب تکوین الخلائق مسطور است که خدا بحضرت ابرهیم ع امر فرمود که از شما هر پسری که متولد شود
چه از خودتان و چه از غلامان خانه زاد خودتان هر را در روز هشتم از تولد باید ختنه کنید ولی جمعی
از نصاری جواب داده اند که ما خود را ختنه کرده ایم اما ختنه زیادتی خواهشهای نفس اماره و قوای شهوانی
که آنها را از خود دور کرده ایم و این معنی مخالف با مدلول آیات سماویه است و بتاویل امتثال حاصل نشود
و ایضا در کتب سماویه مسطور است که موعد ختنه روز هشتم است و معلوم است که روز هشتم از تولد
موعد ترک شهوات نفسانیه نیست و ایضا ترک شهوات در آیات دیگر ذکر شده و تاکیداتی که در باب ختنه
وارد شده حکمی است علاوه بر آن احکام که اطاعت آن لازم است و اگر بگویند نسخ شده جواب گوییم که
خدا بحضرت خلیل ع در این فصل میفرماید که این ختنه کردن عهد و پیمان ابدیست میان من و اولاد تو بعد از
تو در مقابل شما و ایضا نصاری نسخ را ممتنع می دانند و ایضا در فصل پنجم از انجیل متی نوشته است که یسوع ع
فرمود که من آمده ام که هرچه در دین موسی و سایر انبیاء ع مقرر شده باشد بعمل آورم و از دین موسی
سهل ترین حکمی بلکه یک حرف از آنها بر طرف نخواهد شد و ایضا ادعای نسخ منوط بدلیل است و حجتی برای
نصاری در نسخ این حکم نیست مگر قول پاپ و سایر بزرگان ایشان و قول ایشان چون مخالف با کتب سماویه
اعتبار ندارد دویم آنکه در فصل دوازدهم از کتاب سیم توریه که از الوتیکا می نامند نوشته که خدا
تعالی خطاب بموسی ع فرموده که هر زن که نطفه در رحم او بسته شد و پسر زاید نجس میشود تا روز
هفتم و در روز هشتم که آن پسر را ختنه کرد سیم در فصل اول انجیل متی نوشته است که همین که هشت روز
از تولد حضرت یسوع ع گذشت مادر آن حضرت او را بمسجد برده مرکی از علمای بنی اسرائیل که شمعون نام
داشت او را ختنه کرد و در بعضی از کتب مسطور است که نصاری آن روز را عید و اول سال خود قرار
داده اند و مذکور است که مستند نصاری نوشته پولوس است و در بعضی از تواریخ اخبار از کفر او نوشته
شده است و از جمله حواریین نبوده بلکه دشمن شمعون بوده چهارم در فصل چهل و پنجم از کتاب ایزکیال نبی بجماعت

نامختونان

نبی اسرائیل خطاب نموده میفرماید برای شما کافی است آنکه فرزندان کسانی را که در دل و ذکر خود را ختنه نکرده اند در مسجد
داخل نموده اید برای آنکه نجس کنند مسجد مرا پس مسیحی که هرکه از دل و ذکر را ختنه نکرده نباید که داخل
مسجد من شود الخ پس کلام پلوس که ختنه را تأویل کرده بتصریح این آیه باطل میشود پنجم در فصل اول
از انجیل لوقا نوشته است که در روز هشتم آمدند که حضرت یحیی را ختنه کنند ششم در فصل سی و دوم
کتاب ازکال نبی نوشته و خبر میدهد از قتل عظیمی که در زمان ظهور دولت حقه خواهد شد خطاب
میکند بعضی از آنها که تو نیز در میان ختنه نکرده ها هلاک خواهی شد الخ و این اشاره بظهور حضرت
قائم ع است هفتم در فصل هفتم از انجیل لوقا نیز اشاره بختنه حضرت مسیح شده است پس بدلیل عقل
و نقل و اتفاق امم کلا و ثابت است که هر فرقه به پیغمبر خود تأسی نمایند و نصاری سنت عیسی ع را در این باب نیز
ترک کرده اند و مخالفت و عناد مینمایند هشتم از کتب سماویه بنحو تلویح و اشاره مستفاد میشود که
باید ختنه کنند که این ختنه علامت قبول کردن میثاق است توضیح آنچه در کتب و تواریخ نصاری
میشود اینست که حکم حرمت ختنه را پلوس اختراع نموده و مذهب او مثل فرقه در میر بوده که پیغمبر از ا
تکذیب نموده و جرائم او را متابعت نموده و او برخلاف حضرت شمعون الصفاء که وصی حضرت
عیسی ع است حکم کرده و احکام را تبدیل داده و گفته است که اگر ختنه کنید احکام شریعت بر شما ثابت میشود
ختنه و چون ختنه نکرده اید همه چیز بر شما حلال است و از این جهت بعضی از کتب سماویه را بنحو باطل و خلاف و
کذب ترجمه کرده اند چنانکه برای مذهب خود در ترجمه کتاب تکوین الخلایق داخل نموده که حق تعالی
در وقتیکه نوح علی نبینا و آله و علیه السلام و اولادش از کشتی بیرون آمدند باینها حکم کرد که هر چیزی
که در زمین حرکت میکند و زنده است بر شما حلال است الخ مخفی نماند که اینها افتراء بسته و در هیچ یک
از کتب سماویه اجرای این نوع وارد نشده حاصل آنکه پلوس و جرائم احکام حضرت یسوع علیه السلام را
تبدیل و تغییر دادند تا آنکه عموم از احکام او را فاسد نمودند و احکام مقرره ایشان بنحوی شد که الان
مشاهده می شود **فائده** بدانکه اعظم و اشرف اقسام معرفت توحید و نبوت انبیاء و امامت
ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و سایر اوصیاء ع معرفت بنحو شهود و طریق الهام و ثانی است
انسان بر حسب فطرت مستقیمه که خالی از اعتراض و متابعت شیطان جنی و شیطان انسی باشد از حق و
اهل حق الجهیم معرفت مشاهده کند و بایمان ثابت که مستودع نیست حق را تصدیق نماید و نیز اگر انسان بر حسب

فطره

فطرت توحید که مشتمل بر ارکان ثلثه است تا آنکه معلوم کردید مرد در عوالم الهیه یعنی عالم عقول مجرده و عالم مثال
و مثال و در اوّل و در ثانی و در ثالث و عالم نفوس علویه و عالم سماویه و عالم جسم و جسم حیوان و قلیل در
اصلاب و عالم تولد چون در همه این عوالم خلق بتوحید و نبوت و ولایت معترف بوده اند حال هم
هر گاه بتجرد خود بر گردد و از غواشی ظلمانیه بمجاهدات شرعیه منزه شود حق و اهل حق را بر حسب
فطرت تصدیق خواهد نمود بطریق مکاشفه و الهام بر حقایق آگاه و مطلع خواهد گشت ثابت شود
از قید ظن آنگاه مطلقه لان الظن لا یغنی من الحق مقصود آنستکه خدای تعالی از برای انسان چند چشم
قرار داده فرموده که حق را بآنها بیند یک چشم عقلست که بدلیل عقلی اعتقاد حقه را ادراک و تصدیق کند
و عقل رسول باطن است و عقل قاطع حجت باطنیه است و دیگر دو چشم قلب است که قلب صافی
بچشم خود حقایق اشیا و حکمت که علم بحقایق است مطلع می شود و بنور آن تصدیق می کند و باطل انکار
مینماید یعنی حق را از باطل تمیز میدهد و دیگر چشم مثالی است که با آن چشم مراتب شهود و کشف برای او
حاصل میشود و دیگر چشم نفس ناطقه است که نفس چون انسان است هر گاه مجرد شد در او معارف
حقه و علوم ربانیه در کمال منکشف و منطبع می گردد و آن بدون ریاضت و مجاهدات شرعیه حاصل نمیشود بلکه
منوط بقطع علایق است و باید وجود دنیویه را از خود دور کرده و مطلبی سوای رضای حق تعالی
بلکه مطلوبی سوای حق نداشته باشد و پیوسته بذکر و یاد خدای تعالی مشغول و مسرور و قلب او
بذکر مطمئن باشد چنانکه خدا فرموده الا بذکر الله تطمئن القلوب و تفصیل ریاضت شرعیه را هم
در کتاب فاضلات و دیگر رسایل کلامیه بیان نموده ام حاصل آنکه مضمون آیه کریمه والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا الخ چون انسان از ما سوی الله منقطع شود مشرف بمرتبه الهام فایز خواهد شد
هر چند وحی مختص است بانبیاء و بغیر انبیاء وحی نمیرسد ولی الهام شامل عموم اولیاء نیز میشود
و شروط الهام یعنی تمیز کشف رحمانی از کشف شیطانی بچند امر حاصل میشود و باید سالک حقیقت
الهام و شروط آنرا دانسته که امر حقیقت بر او مشتبه نشود شرط اوّل تجرد نفس است از علایق
دنیویه و اتصاف او است باوصاف ملکیه یعنی عقل وجود عقل او بر نفس او و بر جنبه حیوانیه و جهل
وجود جهل غالب و مستولی شود بنوعی که همه افعال و اقوال او از عقل ناشی و بر حسب میل او از او
صادر شود آنوقت بفیض و نور از عقل کل که صادر اوّل است قلب او را منور می کند و بآن نور معرفت کامله تامه

برای او

برای او حاصل می‌شود کما قال الله تعالی اَوَمَن کانَ مَیتاً فَاَحیَیناهُ وَجَعَلنا لَهُ نوراً یَمشی بِهِ فِی النّاسِ الآیة
دویم آنکه آنچه فهمیده مخالف با حکم عقل قاطع نباشد سیم آنکه مخالف با شرع نباشد چهارم
غرض او صرف حق باشد و از غرض نفسانی خالی باشد و عصبیت را ترک کند بمرتبه که نزد محض ظاهر
بلکه باطناً پاک شود پنجم آنکه در الهام حقیقی خلاف معنوی نباشد یعنی لازمست که الهامات با یکدیگر
موافق باشند ششم اینست که بمرتبه رضا و تسلیم اوامر و نواهی حق باطناً و ظاهراً مطیع و منقاد
باشد نیز اگر اسلام حقیقی عبارتست از تسلیم است منوط بتصدیق جمیع پیغمبران و احکام الهیه است
و ایمان حقیقی اعتماد و اعتقاد جازم بجمیع انبیاءات است و الا ناقص خواهد بود هفتم آنکه هرگاه
ادراک او با مقتضای قواعد منقبه شرع میر مخالف شود شریعت را تصدیق میکند و خود را
مخطی میداند و باوهام و آراء فاسده و مصالح مرسله و قیاسات باطله هیچ حکمی از احکام شرع را تکذیب
نمی‌نماید چون باین مقام رسید همه ذرات موجودات را آیه حقانیت میداند و بگوش معرفت تسبیح ایشانرا
میشنود و بچشم معرفت حقانیت و اسرار ایشانرا مشاهده میکند و میفهمد که هر ذره از ذرات موجودات
دلیل و آیتی هستند بر توحید و صفات الله و نبوت و رسالت محمد صلعم و سایر پیغمبران و امامت و ولایت ائمه
هدی ع و هذا ظاهر لمن القی السمع و هو شهید فهم الشاهد و الشهادة و المشهود و هم الدال و الدلالة
و المدلول و هم الهادی و الهدایة و المهدی و هم الآیة و الآیات و المرئی و هم النور و المنوِّر و المنوَّر
و هم الظاهر و الظهور و المظهر و هم الکاشف و المنکشف و المستکشف بیت عباراتنا شتی و
حسنک واحد و کلٌّ الی ذاک الجمال یشیر و این معنی عبارتست از انشراح صدر است که حق تعالی میفرماید
افمن شرح الله صدره للاسلام الآیة هشتم اینکه بمقتضای عقل انسانی را حاصل نماید که انسان
بمقتضای مطلوب فایز گردد و حق و اهل حق را بشناسد و بمقتضای لا نفرق بین احد من رسله که
مقتضای حکم عقل است جمیع حجج را تصدیق کند و هیچ یکرا تکذیب ننماید تا آنکه رضوان که بهشت معنوی است
که از بهجت معنویه اشرف و قرب حق است و افضل از جنت جسمانیه است مستفیض شود و از
نار جسمانی که جهنم است و از نار معنوی که بعد از رحمت است خلاصی یابد و الا از صراط معنوی و جسمانی عبور
نخواهد کرد و بهوی الی نار جهنم و بئس المصیر کما قال الله تعالی و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن و الانس
لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام الآیة

و تسلیم محمد

والسلام

والسلام علی من اتبع الهدی فان الهدی هدی الله افاضه عرفانیه بدانکه در مرتبه شهود بر قلب صافی معاینه می
و بادله عقلیه و شواهد نقلیه ظاهر شد که نور اول که از عقل انبیا است من اول و اشرف و اجل و اکرم
افضل و اعز از جمیع مخلوقات است در حکم تام خلق فرموده که از عقول را از شعاع آن خلق فرمود و هم در انواع
عالم امکان ظل آن نور مظهر است و آن مظهر ظل الله و نور الله و آیت اعظم و نبأ عظیم و کتاب
الله ناطق و طور و کلمه و فیض مقدس و مصدر کاینات و منبع فیوضات و خلاصه موجودات و نور ادمیین
و سموات است و بینات است و هم عوالم امکانیه در سایر انوار پاک است و بوجود آن نور همه ممکنات
باقی و مستند و کل شیء هالک الا وجهه هو سر الوجود مصدر جود که لیس فی الدار غیره دیار
حاصل آنکه ولی مطلق نور اول است و عقول سایر انبیاء و اولیاء را خدا تعالی از شعاع آن نور
خلق فرموده و آن نور بمنزله شمس و نور سایر اولیاء بمنزله قمر و کواکب است فکلما اقرب الی النور
الاول کان افضل و اعظم نورا و کلما بعد عن النور الاول فنوره اضعف ممن هو اقرب الیه منه و
کل شیء امکانی فهو فی ظله و رحمته لانه النور المقدس و النفس الرحمانی و اسماء الله الذی به حیوة کل
شیء و القلم الاعلی و الاسم الجامع الکبیر و المصباح المنیر و المشکوة المنورة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة و مظهر اسم الله و له مقام
الوحدة مع الکثرة و الاقبال و الادبار و قاب قوسین او ادنی فهو الواسطة فی الفیوضات و الیه
ینتهی جمیع العلوم و الهدایات و هو الصراط الاعظم و المنهاج الاکرم و السبیل الاعظم ذی
الدرجات الصعودیة و النزولیة بالنسبة الی جمیع الکمالات و الفیوضات و الاعمال البالغة الی درجة القبول
فیکون عقول الخلایق اظلة لشئونات نوره العظیم فهو مرآة جمال الملک و الملکوت و وجه الحی الذی
لا یموت فکما ان الاشعة الواقعة علی مرآتها لا تجد فیها شیئا الا الشمس و وجهها و صفتها و
اسمها و رسمها کذلک فی العقول و الانوار و العلوم و الافهام لا یوجد فیها شیء غیر صفة الولی
المطلق یعنی انها تدل علی کمالاته و هی باجمعها مرآیاته کما ان العکس یدل علی العاکس و الصورة
تدل علی المقابل و المرآة تدل علی المرئی و انما تظهر ذلک للقلوب الصافیة النورانیة المستنیرة
بنور الولایة و هو نور الانوار و مظهر الآثار و مبین الاسرار و کاشف العلوم و انما یبتنی ذلک علی
معرفة مراتب الوحدة فی الکثرة و الاصل و الفرع و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم و ینکشف حقیقته

هذه

هذه المراتب للمنقطعين الى الله والمخلصين فى توحيد الله والتابعين التامين فى محبة الله ومحبة اوليائه
واصفيائه الذين يبقون بالعقل على الفطرة الاولية التى خلق الله الخلق وفطرهم عليها فيقرون
فى حقيقة ذاتهم والواح صدورهم جميع الصفات الولى المطلق بل لا توحيد فى العالم بعد مرتبة
التوحيد الا ذكره ولا يرى الا نوره وظهوره واسمه مكتوب على ساق العرش والكرسى والكواكب
والسموات والارض وكل شىء خلقه الله سبحانه ويعنى بهذا الاسم اثبات الرسم والبيان الحالى اذ الخلق
الاول هو المقصود والعلة الغائية وما عداه فانما هو اشعة عكوس انواره واشراقات ظهور اثاره
والشعاع والاثر يدلان على المنير والاثر يدل على المؤثر وهو النور الذى اشرق من صبح الازل فيلوح
على هياكل التوحيد اثاره وانما يعرف ذلك بعد محو المعلوم ومحو الموهوم لانه عبارة عن كشف
سبحات الجلال من غير اشارة وليس المقصود من ذلك بكون الولى المطلق فى مرتبة الوجوب الذاتى
بل انما نقول بان المراتب والكمالات المسطورة انما حصلت لهم من جهة اتصافهم بمراتب العبودية
والفقر والفناء وكان ذلك من انعكاس الصفات فانه لما خضع له سبحانه بكمال العبودية فالبسه الله
لباس الولاية والعظمة واقامه فى جميع العوالم الامكانية فكان حكمه حكم الله وامره امر الله وطاعته
طاعة الله ومعصيته معصية الله ودليله هو وجه دليل الله والمنهج للاستدلال فى المقامين واحد
فكما ان الله تعالى يستدل عليه بالعقل والاذعان ويستدل على الخلق بالله سبحانه بالفؤاد بالله كذلك
الولى المطلق يستدل عليه بالعقل بجميع احواله الظاهرة فى المخلوقين فى حقايق العالم
من صفة كينونته ويستدل على الرعية وساير المخلوقين به بالفؤاد بما سبقوا الخلايق فى سر حقايقه
فهو اقرب الى الخلايق منهم ويعرفون به وهذا من علم الراسخين ولا رخصة فى اظهاره اكثر مما
ذكرناه بيت قلم اينجا رسيد وسر بشكست ـ سخن اينجا رسيد وكوته شد وچون عبارت فارسى از
تحمل بيان اسرار ولايت قاصر بود لهذا اين چند سطر را بعبارت عربيه بيان نموديم وتفصيل اين اسرار را
فقير در كتاب شرح زيارت جامعه كبيره عربيه بيان نموده ام وحقايق انها بتجلى شهود والهام مبرهن و
واضح گرديده است واگر كسى بخواهد حقايق اين اسرار را ادراك كند بايد شروط مذكوره را تحصيل كند
تا انكه بفيض الهام الهى مستفيض گردد. **فائده** جمعى از فضلاء نصارى گفته اند كه حضرت محمد قبل از
بعثت ملت حضرت يسوع مسيح ع بوده بجهت اينكه يسوع اولو العزم بوده وشريعت انحضرت ع عموم داشته حضرت

بيسوع

یسوع افضل از محمد ص بوده و بعضی از علمای اسلام کثر الله امثالهم جواب داده اند که محمد ص بمنزلهٔ حضرت خلیل الرحمن ع
بوده بدلیل ملة ابیکم ابرهیم و بعضی از علماء ره جواب داده اند که نور محمد ص در باطن هادی و معلم
جمیع پیغمبران و ملائکه بوده هر چند بحسب ظاهر از امت مسیح ع بوده اما در باطن نبوت و ولایت حضرت
محمد صلی الله علیه و آله شامل یسوع و جمیع ممکنات بوده و مدار بر افضلیت و مفضولیت در باطن است نه
بر ظاهر و بعضی از علمای اسلام گفته اند که حضرت محمد ص اول خلقت نبی بوده چنانکه فرموده کنت نبیا
و آدم بین الماء و الطین و در زمان حضرت یسوع ع نبوت آنحضرت برقرار بوده و بمقتضای وحی الهی عمل
مینمود هر چند احکام آنحضرت ص مطابق با ملت خلیل و یسوع علیهما السلام بوده ولی یسوع واسطه در هدایت
آنحضرت نبوده بلکه نور آنحضرت واسطه و هادی بوده و وجود دو نبی در یکعصر ممکن است چنانکه موسی و خضر ع
در یکعصر بوده اند ولی نور محمد ص که اول مخلوقات است در جمیع اعصار انبیاء و مرسلین بحسب ظاهر
مخفی بوده و در باطن هادی و واسطه فیوضات و از ابتدای بعثت مامور بتبلیغ رسالت گردید حاصل آنکه
هر یک از محمد ص و یسوع ع محل هبوط وحی الهی بوده اند و بنبوت و ولایت یکدیگر مصدق و معترف
بوده اند و حضرت محمد ص قبل از بعثت مطابق ملت حضرت یسوع مسیح ع که بر حسب وحی الهی عامل
بان شده بود رفتار میفرمود و صاحب شریعت خلاق عالم جل شانه است و احکام شرایع بانبیاء بحسب
وحی نازل میشده پس مجرد اینکه شریعت حضرت یسوع ع عموم داشته و شامل حضرت محمد ص نیز بوده
دلیل بر افضلیت یسوع ع نیست زیرا که علم محمد ص مستفاد از یسوع ع نبوده بلکه مستفاد از وحی الهی
بوده و از طریق مکاشفه و الهام الهی مبرهن شده که حضرت محمد ص واسطه فیوضات و خزانه علوم حقه
حقیقیه و معدن رحمت و مکرمت و اصل کرم و منبع فیض و مصدر جود بوده و باب رحمت و فیض حق
سبحانه و تعالی بوده و اسم اعظم و نبأ عظیم و طور سینا است بجهة آنکه از نور مقدس بمنزله قلب و روح
عالم امکان است و ولی و والی جمیع عالم و عالمیان است چنانکه آیه کریمه لیکون للعالمین نذیرا اشاره
باین مطلب است و مظهر کلمه جامعه و جل اللهی است که متصف بجمیع شئون و کمالات حق باشد و هر فیضیکه
باحدی از ممکنات میرسد خدای تعالی آن فیض را بتوسط نور محمد ص رسانیده و خواهد رسانید و فرقی در
این باب میانه تشریعیات و وجودیه و وجودات تشریعیه نیست انتهی کلامه محصل الجواب حاصل آنکه حضرت
خاتم اول مخلوقات و افضل انبیاء ع پس هرگاه تابع احدی از انبیاء سابقین باشد لازم میاید تقدیم مفضول بر فاضل و

ان یجب

و از حکیم قبیح عقلاً صادر نمی‌شود و ایضاً هرگاه تابع بود بر حسب وحی متابعت نمود یا آنکه از علمای آنها اخذ نمود
شق اول مطابق با مدعای ما نیست و شق ثانی عادةً ممتنع است زیرا که اگر چنین بود باید اهل ادیان با این مطلب
اقرار مینمودند و شایع می‌شد و حال آنکه از تواریخ و قرائن معلوم شده که آنحضرت با اهل کتاب بنحوی که مدار
معاشرت نمیفرمود و از آنها مطلبی را فرا نگرفت و امّی بود و نزد احدی درس نخوانده و کتابی را از احدی فرا نگرفته
و علم آنجناب تحصیلی نبوده بلکه حضوری یا حصولی محیط بود و دیگر آنکه از اول خلقت نور بود و ظلمت
جهل در آن نور مظهر الهی نباشد پس از الربانیة و ولی الله و لله بود پس شریعتی با این قبل از بعثت حضرت
خاتم چنانچه بحضرت ابرهیم و یسوع عم بر حسب وحی الهی رسید و آنها را متابعت از او نمودند هم چنین
حضرت خاتم صم بر حسب وحی با احکام از آنها شد پس تابع عیسی عم نبود بلکه تابع بود شریعت از اکرم شریعت
الهیه است و جواب دیگر آنکه حضرت یسوع قبل از بعثت هرگاه تابع شریعت قبل از او باشد لازم میآید که یسوع
مفضول باشد و جواب از هر دو یکی است و حضرت یسوع عم در مهد نبی بوده و حضرت محمد صم هم
از ابتدای خلقت نبی بوده و جمیع پیغمبران شریعت آنجناب بوده‌اند و حضرت قبل از اینکه متولد شود بر یسوع
سلام کرد و آنحضرت را تصدیق نمود و علم آنحضرت بوحی الهی حاصل شده بود و حضرت یسوع عم و احمد عم
هم بهمین نوع بودند و حضرت محمد صم بعد از بعثت تابع شریعت ابرهیم عم بود یعنی شریعت حنیفیه الهیه
مشترک بود میان آنها چنانکه آیه کریمه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم الخ شاهد بر اینست و
از ابتدا تا انتها منتظر وحی الهی بودند و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی **فصل** نصاری
میگویند هم آنکه خدا واحد ازلی ابدی که پدر و پسر و روح القدس بود کشته شد و بعد از سه روز رجعت
کرده بجهنم فرو رفت برای آنکه خلاص کند ارواح پیغمبران که در جهنم در حبس شیطان بودند و
یسوع عم را میکشیدند **مصنف فقیر گوید** علاوه بر مطالب سابقه که بطلان این مطلب با دلایل
عقلیه واضح شد که پیغمبران معصوم بوده پس بودن تقصیر انبیاء عم را در جهنم قرار دادن با عدالت
خدای تع منافات دارد زیرا که باتفاق کتب سماویه ترحم مشتمل بر هدایت و تعذیب رسول منافی با لطف
و رحمت و عدالت است و دیگر آنکه تسلط شیطان بر ایشان ممتنعست چه انبیاء عم از نور خلق شده‌اند و
منزه از گناهان هستند و تسلط شیطان مستلزم عصیانست پس نباید انبیاء در حبس شیطان
چه آنها اولیاء حق هستند و مقهور شیطان نخواهند شد و دیگر آنکه سلطنت و اختیار جهنم را خدا بدست شیطان

قرار

قرار نهاده که انبیاء عم را در امکان خبر کنند و دیگر آنکه مذهب نصاری در این باب کلام حرامیم است که احکام عیسوی را تحریف و کتب سماوی را تغییر داده **فصل** نصاری میگویند بهشت جسمانی نیست بلکه همان جنت روحانیه ثابت است و باین سبب نصاری اسیا بقا الذکر در کتاب میزان الحق که بمعنی میزان ضلالت است مر قرآن کریم که مثبت جنت جسمانیست اعتراض می نماید و میگویند اهل بهشت انکسانی هستند که ذات الهی را خواهند دید و از لقای او لذت خواهند برد و بهشت عبارتست از ان تجلی که خدای تعالی در نظر عقل مؤمنان میکند و دیگر میگوید باید بهشت کسی داخل نخواهد شد مگر کسیکه یسوع را خدا و خدا را ثالث بداند و حال آنکه در فصل دهم انجیل مرقس نوشته که یسوع عم با امت خود فرموده که اگر یکی از پایهای شما سبب معصیت شود او را قطع کنید زیرا اگر لنگ داخل بهشت شدن بهتر است از اینکه با دو پا بروید بجهنمی که آتش آن خاموش نمیشود الخ و اینعبارت صریح در بهشت جسمانیست و ایضا نصاری خدا را مجرد میدانند و مجرد را بچشم جسمانی نمیتوان دید و عقل یکسان نمیرسد و اگر مقصود ادراک و معاینه قلبیه بعبارت است پس از اختصاص بجهان آخر ندارد بلکه در دنیا نیز بچشم قلب خدا را می شناسند و دیگر آنکه بر مقتضای کلام نصاری لازم می آید که اعاده اجسام عبث باشد مگر اجسام انکسانیکه داخل جهنم میشوند و دیگر آنکه مقتضای اینکلام نصاری اینستکه کفار که بتوحید یقین دارند ولی حق را جحود میکنند و دانسته انکار میکنند چون ولی خدا را بچشم علمی میبینند اهل بهشت معنوی باشند که رؤیت علمیه باشد و اینقول باتفاق ملل باطل است و دیگر آنکه ابدان مؤمنان چون مشغول عبادات حقتعالی هستند شایسته رحمت الهیه تفصیل است که اجر ابدانشان اکرامست فرماید و ان منوط به بهشت جسمانی است و الا لازم می آید که خدای تعالی اجر اسباب ابدان و از باب لطف و مراتب رحمت و تفضل حقتعالی منافات دارد و دیگر آنکه جمعی از نصاری میگویند خدا در انسان تجلی میکند و کثرت ذات و حدوث معلوم میشود و اینکلام انها منافات دارد با آنچه در فصل سی و دویم از کتاب ارمیای پیغمبر مسطور است که آنحضرت در مقام مناجات می گوید که خداوند تو عظیمی و از خاطرهم عقلها بیرونی کسی نمیتواند که ترا بخیال عقلی بسنجد و جواب دیگر آنکه در فصل بیست و یکم کتاب یوحنا که انکتاب را ابوکلیپس میگویند بعد از آنکه یوحنا نقل میکند حشر و نشر و جهنم رفتن کفار را میگوید که انکس که در بالای منبر نشسته بود میگفت که منم الف و یومنا که در عبری الف و یاء است یعنی

اول مخلوقات و آخر پیغمبر انجیلی که راست است من بهر کس تشنه باشد آب حیوة خواهم داد از چشمه که هر که از او یکبار بنوشد
تشنه نخواهد شد بعد از آن یوحنا از دیدن بهشت نقل میکند و تفصیل آن طولانی است و از
تفاصیل جنت جسمانی نیز است در فصل ۱ بالجمله از کتب نصاری مفهوم می شود اینست که چون
مدتی از رفتن روح عیسی باسمان گذشت آفتاب پرستان بر نصاری غلبه نمودند و کتب انجیل را سوزانیدند
سوزانیده شد بعد از آن چند نفر مثل لوقا و مرقس و یوحنا وغیرهم انجیل را جمع نمودند و باتفاق
نصاری این چهار نفر معصوم نبودند بلکه میگویند معصوم منحصر است در یسوع مسیح پس بنا بر این
اناجیل اربعه خبر واحد است و سند قطعی نیست علاوه بر اینکه میان اناجیل اختلافات کثیره حاصل
حاصل است و اختلاف دلیل بر عدم حقیت اینها است در انجیل عیسی را پسر خدا خوانده و در توریت
علمای بنی اسرائیل را اولاد خدا خوانده است و اگر کسی بگوید که قرآن نیز بعد از وفات حضرت محمد صلعم
در زمان عثمان جمع شد جواب آنکه معجزات قرآن بسیار است که دلیل بر حقیت است چنانکه بعضی
از آن سابقا اشاره شد و دیگر آنکه آیات قرآن فوق عبارات مخلوقین است و از عبارت مخلوق امتیاز
دارد بخلاف عبارت توریت و انجیل که مثل سایر خلقست و هر کسی میتواند مثل اینها بنویسد و
سخن گوید بلکه هر یک از کتب کلامیه و اخلاقیه علمای اسلام کثر الله امثالهم بمراتب عدیده از مطالب
انجیل اشرف و اکملست و اینمعنی اظهر من الشمس است که مصنفین توریت و انجیل علم اینها منحصر
ببعضی از مسموعات لفظیه بوده و از عالم معنی اطلاعی نداشته اند و دیگر آنکه آیات قرآنیه از قلوب
مهاجرین و انصار محو نشده بود و بتواتر قطعی معلوم بوده بخلاف کلمات انجیل که در نزد نصاری
محفوظ نبوده چنانکه از تتبع در اینمعنی واضح می شود که اکثر آن از کلام خدا نیست و دیگر آنکه هر گاه
قرآن کتاب خدا نبود آیات آن بایستی که مثل کلمات انجیل و زبور اختلاف داشت پس عدم وقوع
اختلاف در قرآن دلیل بر حقیت است و دیگر آنکه هر که تتبع کند در انجیل میفهمد که وضع انجیل
بر نوشتن تاریخ است و اکثر مطالب آن خارج از میزان کتاب الهی است بلکه کلمات مصنفین
اینها است و خبر یک نفر مفید علم نیست و بعضی از علمای نصاری گفته اند که انجیل ملفق است از کتاب
خدا و از کلمات حواریین و مقتضای این کلام آنست که اعتماد بر انجیل جایز نباشد مگر در صورتیکه
کلام خدا از کلام غیر خدا تمیز داده شود و نصاری دلیلی بر تعیین ندارند حاصل آنکه در کانون مذهب معتبر است

که اینها است

که اثبات بر مدعا است پس باید نصاری اثبات کنند که این آیات انجیلیه کلام خدا است تا اطاعت آن واجب باشد و دلیل آنها
بر مدعای آنها نیست و اگر دلیلی داشتند نوشته بودند فصل ۹ بدانکه فقیر در کتب سماویه تتبع
نموده‌ام در سیصد و سیزده موضع از آنها تصریح در مذمت و حرمت شراب شده و مع ذلک یهود
و نصاری مرتکب شرب خمر میشوند و دیگر آنکه نصاری پرهیز دارند در هر سال مدت چهل روز
از حیوانات حلال باید بخورند و این عمل آنها در هیچ ملتی از کتب سماویه نوشته نشده و محض بدعت است
و دیگر آنکه در انجیل نوشته که نماز خود را تنهایی بکنید و از نماز در جمعیت منع فرموده و مع ذلک
نصاری با اجتماع در کلیسیا نماز میکنند ایقاظ ۱۰ و دیگر آنکه نصاری میگویند باید همه کس را دوست
داشت و آنچه از تعلیم قرآن مستفاد میشود این است که دشمن را باید محبت و دوستی نمود مگر دشمن
خدا و رسول و ائمه ص را که بغض فی الله و حب فی الله از لوازم ایمان است و معلوم و مبرهن است که
کسیکه خدا را دوستی دارد باید دوستان خدا و رسول و امام ع را دوست دارد و دشمنان آنها را
دشمن دارد که محبت با دشمن خدا با محبت مخصوص با خدا منافات دارد والله الهادی ایقاظ ۱۱ نصرانی
در کتاب میزان الحق که در معنی میزان الباطل است چند دلیل برای حقیت انجیل نوشته محصل از مفصل
آن راجع بچند وجه میشود اول رفع نمودن تقاضای روح آدمی دوم تغیر و تبدیل قلب و رفتار آدمی
سیم بیان صفات خدا است چهارم نصایح و احکام انجیل پنجم پیش گفتنها است که در کتب مقدسه
بیان شده است ششم معجزات مسیح ع و حواریین هفتم قیام و عروج مسیح است هشتم منتشر گشتن
تعلیم انجیل مصنف فقیر گوید دلیل اول بدیهی البطلان است زیرا که تقاضای روح آدمی با انجیل رفع
نمیشود بجهة آنکه تمام صفات و اسماء الهیه را بیان نمیکند و آنچه بیان نموده بعضی مخالف با براهین
عقلیه است چنانکه بیان آن مبرهن شده است و احکام الهیه را بیان نکرده مگر قلیلی از آن که
آنهم صحت و فساد آن معلوم نیست پس مطالب دین عیسوی از انجیل مستفاد نمیشود بلکه انسان
در معرفت تفاصیل صفات خدا و رسول ص و احکام محتاج است بوجود حجتی که دین را کامل
کند و خلق را هدایت فرماید و این در مذهب نصاری مفقود است و از این جهت است احکام مسیحیه از
دست آنها رفته و سلطان جائر و ائمه جور و ضلالت را متابعت میکنند و ایضا در آیات کثیره
از انجیل بنحو صراحة تمام بیان شده که نجات دهنده از گناه و شفیع مذنبین یسوع است و مع ذلک در طریقه نصاری

هوردیه

مقر است که بزرگان انها در هر زمان کارها را بعد از اقرار انها بکار می بستند و دیگر آنکه جمعی نصاری
در نسبت حضرت عیسی ع میگویند که از طرف یوسف نجار بداود پیغمبر میرسد چنانکه در نامه
دویم بر تیموثاوس نوشته که عیسی ع از نسل داود بود الخ و این اعتقاد نصاری مخالف با آیات انجیل
میباشد که عیسی از زوج حاصل نشد و پدر نداشت و حضرت مریم باکره بود حاصل آنکه اعتقادات
حقه و احکام عیسویان از دست رفته دفتر بزرگان انها مطابق مصالح زمانه احکامی برای انها
جعل نموده اند و حال آنکه باتفاق جمیع ملل حقانیه در هر واقعه حکمی هست که از جانب خدا مقرر است و
اطاعت آن احکام لازم و واجب است و باید مکلفین در هر واقعه و حکمی رجوع بر رسول و وصی نمایند
و حقیقت امثال بعث نمایند و اما دلیل دویم پس مجرد تغییر و تبدیل قلب دلیل بر حقیقت نیست چه
بسا میشود که نصیحت کافر هرگاه مطابق با انصاف باشد در قلب مستمع تاثیر میکند و اما دلیل سیم
انها پس واضح است که انجیلی که در دست نصاری است معجزه کافی صفات حقه را بیان نمیکند و تمام مطالب
حقه در قرآن است و نیز اگر هر مطلبی را که از ائمه ع سوال نمودند همه را از آیات قرآنیه جواب فرمودند
و این معجزه منحصر در قرآن است و در توریت و انجیل قلیلی از صفات خدا را بیان میکند که ادنی فضلای
اسلام مراتب عدیده بهتر از انجیل معارف حقه را بیان نموده اند چنانچه و حال آن و دلیل عقلی شاهد
بر این مدعی است و دلیل چهارم نصرانی راجع بدلیل اول و دویم است و این قلیل نصایح در کلمات
اکثر از مصنفین ذکر شده و اما دلیل پنجم پس هرگاه مدعی ثابت کند که در انجیل از غیب خبر داده پس
این دلیل بر حقیت تمام انجیل نیست بجهت آنکه مؤلفان غیب را از پیغمبر شنیده و در کتاب انجیل و غیره
نوشته است و همان آیاتیکه مشتمل بر اخبار از غیب است حق است نه تمام انجیل و در این زمان که ممکن است
که مثل مطالب انجیلیه کسی اختراع کند و در ترجمه کتاب انجیل بنویسد و عبارات انجیل اشرف و افصح
از عبارات سایر خلق نیست بلکه سابقا ذکر شد که عبارات باطله که بنا بحکم عقل منافات دارد بسیار
میباشد در انجیل و لیکن کسیکه نور ایمان در قلب و رسوخ نکرده حق و باطل را تمیز نمیدهد گمان میکند که
همه انجیل کلام خداست و اما دلیل ششم پس معجزات مسیح ع مسلم است ولی دلالت نمیکند بر اینکه انجیل
و غیره بر حقست مگر آنکه مطابق با انجیل یسوع مسیح است بلکه دلالت بر حقیت کتب سماویه مثل انجیل
عیسی ع و غیره دارد و شبهه در حقیت کتب سماویه نداریم بلکه نزاع در مطابق این کتب مدونه با کتب حقه

انها است

انبیاء و اثبات بر مدعی است چنانکه هرگاه کسی فرمانی از پیغمبر یا ولی یا پادشاهی بیاورد و بگوید که باید بخلوا این را اطاعت
کنند مادامی که حقیقت آن معلوم نشود احدی از عقلاء اطاعت مشتبه را لازم نمیدانند مطالبه
معجزه و دلیل از او میکنند چنانچه از هر رسولی طالب معجزه و دلیل باید بود و تصدیق مدعی بدون
دلیل خارج از میزان حق و طریق عقل است و اما دلیل هشتم که پس عروج مسیح ع با سماء از طرق اسلام
ثابت است ولی این معنی دلیل بر حقیت انجیل و غیره نیست و با قطع نظر از حقیت دین اسلام و
قرآن نصاری نمیتوانند قیام و عروج مسیح را اثبات کنند بجهت اینکه مستند نصاری در این باب اخبار
و شهادة جمعی از حواریین است و این اخبار بحد تواتر و یقین نرسیده و نصاری حواریین را معصوم
نمیدانند بلکه معصوم را منحصر در عیسی ع میدانند بلکه عصمت سایر انبیاء ع را انکار نموده اند
پس قول حواریین دلیل قطعی برای آنها نمیشود مگر بنا بر قول مسلمین که اوصیاء حضرت عیسی را نیز
معصوم میدانند و اما دلیل نهم که همین محض انتشار و اشتهار دلیل بر حقیت نیست بسیاری از
مطالب است که مشهور شده و بطلان آن معلوم است چنانکه در دنیا یهود عنود معروف و مشهور است
که حضرت موسی ع فرموده لا نبی بعدی از اینجهت فرقه یهود حضرت موسی ع را خاتم الانبیاء میدانند
و نصاری نظیر این اعتقاد را در خاتمیت یسوع مسیح ع نموده اند و این دو مطلب مستند آن اکاذیب اکابر
و بزرگان یهود و نصاری است و ایضا در عادیات مکرر دیدن اخبار مشهوره معلوم شده
و انتشار کتب ضلال نیز بسیار شده و ایضا انتشار قرآن زیاده از انتشار انجیل میباشد حاصل آنکه
نصاری انتشار انجیل و توریة را از جمله معجزات شمرده اند پس چرا این سبب انصاف همین مرحله را
در قرآن و دین حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله جاری نمیسازند که آنحضرت در اول ایام
و بی معین و فقیر از میان دشمنان و مبغضان که هر قوم او دشمنش بودند بر خواست و به رسالت و
نبوت او اناجیل نوا ماست که نوشته هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه اهانت رسالت میشود در شهر
و وطن او و اذیت میکنند او را قوم او و دیگر آنکه اشتهار قرآن بحدیست که جمیع دشمنان معترف
شدند که یک آیه مثل قرآن نمیتوانند بیاورند بعلاوه معجزات کثیره سابقه در قرآن است که دلیل بر حقیت
آنست بخلاف سایر کتب که هیچ معجزه بر حقیقت آنها اقامه نشده پس ای طالب العلم کسیکه انکار و انکی
طالب معرفت طریق حق هستی بمحض اینکه دانستی یسوع ع انجیل آورد و کتاب او حق بود هر کتابی را که اسم آن

در حاشیه کرم

انجیل نهند

انجیل است تغییرات بگوئی که انجیل عیسی است بلکه باید مطابق قرآن با کتاب خدا معلوم کنی و تفحص در اینباب بدلیل
عقلی و نقلی لازمست نیز اگر در انجیل و در سایر کتب سماویه مسطورست که دروغ گویان بعد از این
بیان خواهند آمد حاصل آنکه هر مذهب باطلی نیز کتاب مبدع آن مذهب در میان توابع آن منتشر و
مشهور است ولی مادامی که حقیت کتاب مبرهن نشود هیچ عاقلی حکم بلزوم متابعت آن نمیکند عرض
اینست که انجیر بر رسل نازل شده مثل انجیل عیسی و زبور داود و توریه موسی ع و نحو اینها همه بر حقست
چنانکه آیات قرآن شهادة بر حقیت آنها داده چنانکه فرموده انزل التوریة والانجیل هدی للناس
ولی یهود و نصاری و احزاب هم کتب حقه را نیز باطل و بمقتضای آراء فاسده خود تغییر و تبدیل
داده اند و نصارای مذکور در اول فصل از باب اول این ایراد که در حقیت توریه موسی و انجیل عیسی نازل
شده دلیل گرفته بر حقیت توریه یهود و انجیل نصاری و گفته است که هر یک از امت محمد صلعم مادامی که
منکر مذهب خود نباشند بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشند که کتب مسیحیان که عبارت از توریه و
انجیلست کلام خدا است نیز اگر در اکثر مواضع قرآن احوال اهل کتاب ذکر شده آنچه مصنف تقریر
گوید نصارای هنوز نفهمیده که احدی از مسلمین منکر کتاب آسمانی نشده بلکه کتب مجعوله اهل کتاب را
انکار نموده اند و شکی نیست که حقیت کتب سماویه دلیل بر صحت و عدم تحریف این کتب مدونه
نیست فصل بدانکه نصارای مذکور در آخر این کتاب بر حقیت طریقه باطله خود استشهاد کرده که
چند نفر از مسلمین در این اواخر از دین اسلام بر گشته اند و نصرانی شده اند و حال آنکه این نیز
دلیل بر بطلان مذهب حق نمیشود از ابتدای بعثت حضرت خاتم تا این زمان چند گروه یهود و نصاری
و مجوس و غیرهم طوعا او کرها مسلمان شده اند این معنی را دلیل بر حقیت اسلام نگرفته و کفر چند
نفر را که معلوم نیست از اول رسم مسلمانی را داشته اند یا آنکه محض اسم بوده دلیل بر حقیت طریقه
نصرانی گرفته ملاحظه کنید که این نصرانی چه قدر بی انصاف بوده که مطالب باطله را بصورت
مطالب حقه بیان نموده و در مطالب حقه ظاهر البطلان مشتبه نموده و بیانکه از حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله باخبر رسیده که ایمان بعضی از مردمان مستودع است و ثابت نیست و صدق
این حدیث ظاهر شده که چند نفر از کسانی که ایمان ثابت نداشته اند از دین حق بر گشته اند چنانکه از
کتب نصاری مستفاد میشود که یکنفر از حواریین در عقب امر کافر شد و مطلع ساخت یهود را بر مکان حضرت

یسوع م

یسوع ع و باعث قتل آنحضرت شده و بعد پشیمان شده خود را بقتل رسانید تا آنکه نصاری از اکثر احکام
مسیح تجاوز نموده متابعت سلطان و پاپ و سایر بزرگان خود را مینمایند و امیخواهند مخالفت عقل
و در انجیل متی در باب هفتم از قول حضرت یسوع ع نقل کرده که فرمود این گروه مرا بلبهای خود حرمت میدارند
و دل ایشان از من بعید است و مرا باطل عبادت می نمایند که احکام خلق را چون فرایض تعلیم مینمایند
و امر و اگر حکم خدا را ترک کرده بقواعد خلق متمسک میگردید و بایشان فرمود که حکم خدا را بخوبی
باطل مینمائید تا آنکه سنت خویش را محکم دارید الخ حاصل آنکه حضرت یسوع در باب کار از آن قوم
مذکور ملامت فرموده و مع ذلک نصاری از اکثر احکام خدا دست برداشته بقواعد مبتدعه
خود معمول میدارند و در باب پانزدهم از انجیل متی مسطور است که یسوع فرمود ای مزوران دربارهٔ شما
اشعیا خوب اخبار نموده که فرموده این گروه بزبان خود با من نزدیکی میکنند و بلبهای مرا عزیز میدارند
و دل آنها از من دور است و بیهوده مرا عبادت مینمایند که احکام خلق را بطریق فرایض تعلیم مینمایند
الخ حاصل آنکه در هر طریقه و ملت حقه عبادت با محرمات حرام بوده و تدین با حکام و رسوم خلق
جایز نیست بلکه سنت باید مطیع و منقاد حق تعالی باشد ملاحظه کنید بتپرستی را منکر بودند
از نصاری هستند و اکثر احکام یهود و نصاری را که بزرگان آنها این رسوم باطله را اختراع
نموده اند هیچ وجه از حضرت یسوع این احکام بآنها نرسیده نهایت تدین و عمل نصاری
اینست که قلیل احکامی که در توریه و انجیل هست با آنهم وقعی نگذارند میگویند اطاعت
میکنیم دیگر سایر احکام و رسوم آنها محض بدعت و اختراع است **فصل** ۹ بدانکه در باب
پانزدهم از انجیل متی نوشته است که یسوع فرمود که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان
گمشده خانه اسرائیل پس آن زن ضعیفه را ملک و یرا سجده نموده گفت خداوندا مرا دستگیری نما
الخ نمیدانم نصاری این عبارت را بچه نوع معنی مینمایند که میگویند عبارات اولی اشاره است
باینکه نبوت یسوع اختصاص به بنی اسرائیل داشته این اعتقاد غلط است و سنانا با جلالت
و رتبت یسوع دارند زیرا که آنحضرت پیغمبر اولو العزم بوده و در مرتبه نوح و ابرهیم و موسی بوده
و بر جمیع اهل زمان خود رسالت و ولایت داشت بلکه در مرتبه نورانیت در آسمانها معروف
بوده و در تمام ارض حکم میفرموده و اگر میگویند این عبارت را نفرموده پس معلوم که انجیل متی محرف است

دهم بر

دیگر نیست و دیگر آنکه اگر عبادت ثابت صحیح ثابت که لازم میاید که حضرت عیسی ع منع نفرموده باشد از سجده اورا (مصنف را)
حال آنکه سجده بغیر خدا شرک صریح و منافی با مرتبه توحید در عبادتست و در تقریریکه نصاری بان
اعتقاد دارند نوشته است که هیچ صورتی را واسطه قرار ندهید میان خود و خدا یعنی در مقام
عبادت احدی را واسطه قرار ندهید پس سجده بغیر خدا شرکست بر پیغمبر لازمست که مشرک را از شرک
منع کند پس سکوت از سجده مذکوره و تقریر منافی با مرتبه نبوتست و چون عصمت در نبوت یسوع
معلومست پس این عبارت در انجیل غلط است و ایضا در باب هشتم از انجیل مرقس نوشته که
حضرت یسوع برگشته بر شاگردان نظر افکنده پطرس را نهیب داد فرمود که ای شیطان از عقب من
برو زیرا که اندیشه تو از الهیات نیست بلکه از انسانیاتست انتهی **مصنف گوید** پطرس اسم
شمعون الصفا بود و از جمله حواریین و جلیل القدر و عظیم الشان و از جمله اوصیاء حضرت
یسوع علیه السلام بود پس چگونه ممکنست که حضرت پطرس را باسم شیطان خطاب فرماید گویا
آنکسیکه انجیل را ترجمه کرده با پطرس دشمن بوده این عبارت را اختراع کرده یا آنکه سایر نصاری
این کلام دروغ را در انجیل نوشته و بحضرت یسوع ع نسبت داده اند و حال آنکه در باب چهارم
از کتاب اعمال حواریین است انگاه پطرس پر از روح القدس با ایشان گفت انتهی پس اگر پطرس مملو از
روح القدس بود چرا خطاب بلفظ شیطان شده است یا نسبت را **بهتان** است و از جمله شواهد
که از انجیل در حق حضرت حجت ع استشهاد شده این است که در باب یازدهم از انجیل متی نوشته است
که یحیی که شخصی از شاگردان خود را نزد یسوع فرستاد و او را گفت که آیا توئی آنکس که آمدنش را
واجب بود یا منتظر دیگری باشیم و بعد از چند آیه دیگر میفرماید بلی بشما میگویم بلکه از پیغمبر هم افضل
زیرا که همین است که در حق وی نوشته شده بود که اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم که راه ترا
در پیش روی تو درست کند بدرستیکه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده
برنخواسته است لکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است بزرگتر است از وی و از ایام یحیی تعمید
دهنده تا حال مملکت آسمان مجبور است و هرگاه که قبول نمائید این الیاه است که آمدنش را
واجب است انتهی **مصنف گوید** این کلام اشاره بمرتبه ولایت مطلقه عامه و نبوت خاتمیه است
و اینکه نوشته است که فرمود بلکه از پیغمبر هم افضل اشاره است بانکه مرتبه ولایت علویه افضل است از نبوت پیغمبران

گذشته

گذشته و اینکه نوشته است که همه راست که در حق وی نوشته بود که اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم مطابق

با آیهٔ کریمهٔ قرآنیه کرده فرموده مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ و اشاره است باینکه آمدن یسوع

از جهت تکمیل خلق بود تا اینکه قابلیت پیدا کنند از جهت آنکه نور محمد صلی الله علیه و آله هدایات

یابند و کامل شوند و ممکن نیست که این بشارت در حق عیسی ع باشد بجهت اینکه در عبارت انجیل نو

نوشته است که یحیی ع عیسی ع را غسل تعمید داد و در اینجا نوشته است که بدرستیکه بشما میگویم که

از اولاد زنان بزرگتری از یحیی ع تعمید دهنده برنخواسته لکن آنکس که در ملکوت آسمان کوچکتر است

بزرگتر است از وی پس معلوم میشود آن پیغمبر که عیسی ع آمدن او را خبر داده تا آن زمان نیامده بود و در آسمان

بوده و ایضاً اینکه نوشته است که تا حال مملکت آسمان محجوب است اشاره است باینکه ابواب آسمان محجوب بودن

از رسول تا آن زمان مفتوح نگشته و دیگر آنکه این بشارت را حضرت یسوع ع برای خود نفرموده و این بشارت

در مقام بیان عیسی ع است اخبار است از اینکه بعد از من رسول دیگری خواهد آمد که افضل پیغمبران است

و وصی او نیز افضل است از پیغمبران گذشته و اسم او ایلیا است و ایلیا اسم علی است که حیدر باشد و بعضی

گفته‌اند که آن اسم محمد ص است و احدی آنرا باسم یسوع ع تفسیر نکرده است مگر کسیکه معاند باشد والله

الهادی **فصل** و نصاری اعتراض کرده‌اند که حضرت محمد ص برای خود تزویج نه زن را حلال فرموده

و برای امت زیاده بر چهار زن را حلال نفرموده و این از جهت آنست که خواهش بسیاری بر زن داشته جواب

آنکه این حکم اختصاص به ائمه دارد و در متعه عدد ملحوظ نشده و استیفاء لذت فرقی میان دائمه و

متعه نیست بلی چون زن دائمه حقوق کثیره و مراعات عدالت لازم بود و آن رسول رحمت از ضعف حال

امت مطلع بود و میدانست که زیاده بر حقوق چهار زن دائمه را نمیتوانند اداء و عدالت نمایند و آن

حضرت البته خود عدالت را ترک نمیکرد لهذا اگر نه زن دائمی داشتند هم معصیتی نبود بخلاف امت

که اگر زیاده از چهار زن میگرفتند تضییع حقوق و منافی عدالت لازم میآمد و کثرت زوجات ربطی

بمتابعت شهوات نفسانیه ندارد و باعث نقص در نبوت نیست حضرت داود قریب بصد عدد زن

داشت و حضرت سلیمان ع سیصد منکوحه داشت و چون حضرت محمد ص در نهایت تجرد بود نباید

متصف برتبتین اولی و ثانیه و تشبیه باشد یعنی گاهی ادبار کند از خلق و اقبال بسوی حق نماید و گاهی اقبال

کند

نزدیک بود تمام عالم امکان که در دنیا است الحال اکابر را نظر بهدایت هدا الا رحمت که روی بجا داشته باشند که ...
از عالم اقبال علوی بعالم امکانی متوجه نمایند و از عالم ملکوت بعالم ملک و از عوالم ناسوتیه و
جبروتیه بعالم ملک و خلق بمحض ... مشغول سازند تا آنکه بالمرّه از عالم دنیا منقطع نشود و نفس مقدس
نبی اختیار ترک علاقه بدن نکند و اندک توجهی که سرمایه دین و دنیای عالم امر و خلقست بامور عالم
امکان بفرمایند و حدیث انه لیغان علی قلبی ... اشاره بهمین مطلبست و کسیکه حقیقت توحید
و اقبال الی الحق را نفهمند و معنی عبودیت کامله را درک نکرده سرّ این خبر را نفهمند و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور فصل ۶ یا در علم ما علیه که او را امری ما زین میکوید که از جمله فضلای
نصاری است گفته است که حضرت پیغمبر صلعم معصوم نبوده بلکه در ابتداء امر بر جاهلیت بوده و بر
ملت جاهلیت بوده ... از قرآن متمسک شده میگوید که قرآن فرموده ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان
و در سوره دیگر میفرماید و وجدک ضالا فهدی و در مقام دیگر فرموده و وضعنا عنک وزرک
و در مقام دیگر فرموده لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر جواب آنکه بعد از آنکه بدلیل
عقلی و نقلی نبوّت و ولایت حضرت خاتم صلعم ثابت شد و بادله سابقه معلوم شد که رسول باید
معصوم باشد تأویل این آیات اشکالی ندارد اما آیه اولی پس شکی نیست در اینکه هیچ پیغمبری از ازل
موجود و عالم نبوده و از قدیم عالم بکتاب و ایمان نبوده علم و ایمان همه انبیا از تعلیم الهی حاصل
شده و این آیه کریمه اشاره بهمین مطلب است بلکه در آیه ثانیه محتمل است که بگوییم ضال بمعنای
گمشده است چنانکه ائمه لغت نوشته‌اند ضال بمعنی ضایع است و در حدیث است که الحکمة ضالة
المؤمن و بنا بر این معنی آیه این میشود که ما ترا یافتیم گمشده یعنی میان قوم خود گمشده بودی که
حق ترا نمی‌شناختند پس فضل و رسالت و ولایت و سایر مقامات ترا اظهار فرمود و ترا
بتوانائی ... و هدایت فرمود و بعضی گفته‌اند که ممکن است بمعنی گم کردن راه نجات از کفار قریش باشد پس
خدا هدایت نمود بجانب راه بهاجرت و امر کرد بجهاد و مقاتله با کفار و اما آیه ثالثه پس وزر بمعنی ثقل و
سنگینی است پس مراد از این آیه اینست که ما آنچه بر تو ثقل و سنگین بود از کفر قریش و صدماتی که از قوت ایشان
که باعث اهانت اسلام بود رفع نمودیم و باعلاء کلمه حق ترا قوت عطا فرمودیم و همومی که در
قلب تو بود برطرف نمودیم یا آنکه مراد این باشد که تو را از زحمتها و تحمل و تکلیفهای ... وضع و معصوم نمود

دیرا اکر

نیز اگر ممکن من حیث هو صالح حینئذ ارتکاب گناه را دارند مگر آنکسی که خدا او را مرتبهٔ عصمت عنایت فرموده باشد
مثل پیغمبر ص پس از این اشاره بعصمت است بقوله و عصمنا الله عن احتمال الوزر و بعضی گفته اند معنای آنکه
وزر ارتکاب لوازم بشریت است که ما بالنسبه بمرتبه قرب و مقام او ادنی و وزر است نظیر حسنات
الابرار سیئات المقربین و هذا اشارة الی ان ترک اولی نسبت بمرتبهٔ کناره داشت فتدبر و اما آیهٔ اخیره پس
مقصود از آنگناه امت است و نسبت عبید را در بعضی از مواضع بمولی بر سبیل مجاز و بالعنایت
وادلهٔ عصمت قرینه بر تعیین معنای مجاز نیست حاصل آنکه چون آنحضرت شافع امت است گویا
گناهان امت را متعهد شده که باذن خدا تعالی بموجب شفاعت رفع فرماید [illegible]
که حضرت محمد ص رواج داد دین خود را بقوت لشکر و شمشیر و جنگ نه بقوت الهی جواب آنکه
در اوایل بعثت جهاد نبود و در اواخر مقاتله و انتقام از کفار مزید بر شوکت اسلام گشت و این مطلب
منافی با مرتبهٔ نبوت نیست بلکه مؤکد مرتبهٔ خاتمیت است که باید مظهر اسماء رحمت و غضب
هر دو باشد و دیگر آنکه در غالب جهادها آنحضرت از جهت دفاع شر و کفار از مسلمانان بوده و
انکار آن مخالف با حکم عقل است زیرا که دفاع مستلزم مفاسد عظیمه است و دیگر آنکه از مکاشفات
یوحنا مستفاد می شود که حضرت یسوع مسیح ع از آسمان نازل خواهد شد و شمشیر از کسانیکه ایمان
نیاورده اند انتقام خواهد کشید پس معلوم است که جهاد در آخر الزمان مطلوب و مرغوب است و
دیگر آنکه انبیاء اطباء نفوس و قلوب میباشند پس هرگاه صلاح خلق را در جهاد دانستند باید
جهاد نمایند چنانکه اطباء ابدان قطع بعضی از اعضاء فاسده بدن انسان را گاهی لازم میدانند و
دیگر آنکه اکثر پیغمبران جهاد میفرمودند در اول پاراش موت از توریه مذکور است که بنی اسرائیل با
موسی ع محاربه نمودند با پنج پادشاه که بر سر ایشان آمده بودند و آنها را شکستند و غارت کسبای
از آنها آوردند و در سیمان هفدهم انکتاب ناوین جنگ حضرت داود ع مفصلا مسطور شده
و نهایه برا این مطالب در کتب مسطور است و بدانکه فقیر از جهت تمام مطلوب این مطالب انکتاب از کتب
معتمدهٔ نصاری شاهد ما آورده که دیگر سخنی برای نصاری در مطالب مسطوره باقی نماند و حجت
بر خصم کامل شود دیگر هدایت با خداوند عالم است **فصل** دوم در بیان مذمت شرب مسکر است از کتب سماویه

مثل آنکه

بدانکه بت پرستی شرک صریح است و توجه بغیر خدا مستلزم کفر است خواه آنرا معبود قرار دهد یا آنکه واسطه
وشفیع قرار دهد زیرا که در فصل چهل و دوم از کتاب شعیای پیغمبر در آیه هفدهم نوشته است که آنانی
که باصنام تراشیده شده اعتماد نموده و به بتهای ریخته شده میگویند که خدایان ما شمائید بعقب برگشته
بسیار شرمسار خواهند شد و توریت مشتمل بر ده حکمت یکی از آن احکام اینست که هیچ صورتی را
واسطه قرار ندهید میان خود و خدای تعالی در مقام عبادت و اطاعت بلکه استشفاع بسوی بت
خارج از قانون عقلست زیرا که هیچ فایده بر بت مترتب نمیشود قال الله تعالی اتعبدون ما تنحتون
وقال الله تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ای حطب جهنم و بدیهی است نزد
عقلا که انسان نباید سجده کند چیزی را که بدست خود آنرا ساخته است که هیچ فائده و قابلیتی ندارد و
در باب چهارم از انجیل لوقا نوشته است که عیسی ع فرمود خدا را ستایش کن و او را تنها بندگی نما الی
جمیع آنجهال نصاری بر آن سجده میکنند باسم اینکه آن شباهت دارد با آن صلیب و دار یکه حضرت یسوع را
بر آن دار کشیدند و بقتل رسانیدند مصنف گوید هر چند ما اعتقاد نداریم که آنحضرت مصلوب و مقتول
شده باشد چنانکه خدا میفرماید وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم ولکن اینمعنی بر فرض صحت
دلیل بر جواز سجده بر آن جهت نمیشود و دیگر آنکه خصوصیت صورت صلیب از همه صورتها از چه
ندارد سبحان الله چه بگویم از جهالت این فرقه ضاله مضله نصاری اگر گفته هر گاه سجده بغیر خدا
شرک است پس چگونه خدای تعالی امر فرمود ملائکه را که بسوی سجده آدم و مردم مرا امر نمود که سجده و
عبادت نمایند بسوی کعبه جواب آنکه این مرد که هنوز حقیقت اینمعنی را درک نکرده است که سجود و
عبادت مکلفین بجانب کعبه معظمه عبادت و سجود کعبه نیست بلکه خدا را عبادت و سجده مینمایند
و خدای تعالی جانب و جهت ندارد قال الله تبارک و تعالی اینما تولوا فثم وجه الله و لیکن عبادت از سمت قبله
واقع میشود و همچنین است سجود ملائکه بسوی آدم ملائکه سجده کردند خدا را از سمت آدم بلکه
ممکنست که سجده برای آدم بمعنای خضوع و خشوع باشد که بمعنای لغوی سجده است نه معنای
اصطلاحی و شرعی آن یعنی ملائکه مامور شدند که خاضع شوند برای آدم و تواضع نمایند لکن
و معلوم است که سجده انها برای آدم نبوده بلکه برای خالق آدم بوده مصنف گوید چون دانستیکه
سجده برای غیر خدا جایز نیست پس جایز نیست برای احدی که حضرت یسوع علیه السلام را سجده کند یا آنکه صورت

مقدس را

مثل دلالة مسطور قرار داده‌اند که عبادت غیر خدا در فصل چهارم دهم از انجیل متی نوشته است که چون حضرت
یسوع ع در کشتی در آمد تلامذه باد ساکن گردید پس آنانی که در کشتی بودند آمده وی را سجود نموده
گفتند که در حقیقت تو پسر خدا هستی الخ اگر عبادت صلاحیت غیر خدا را داشتی پس چگونه آن معصوم راضی
شد که او را سجده نمایند و ایشان را منع نفرموده و تقریر از آنحضرت حاصل شد و سکوت در مقام
بیان نمود و نمیتوان این عبارت را تأویل نمود که این سجده بجهت خدا بوده زیرا که تأویل مذکور مخالف
با صریح انجیل است تا آنکه گفت چون حضرت یسوع خدا بوده لهذا سجده او بمقام بوده جواب
گوییم اولا اینمعنی مخالف با عقل است و ثانیا اینمعنی با حکم توریة مخالف است زیرا که در اینجا نوشته
شده که هیچ صورتی را میان خود و خدا در عبادت قرار ندهید و معلوم است که مقصود از
در توریة حضرت یسوع ع نبوده بلکه مقصود خدای واحد احد بوده و احکام توریة را نصاری
قبول دارند و ثالثا شکی نیست که حضرت یسوع ع بدرگاه خدای واحد احد متضرع بدعا و عبادت
و اطاعت مینمود و سجده برای خدا مینمود و نسبت برسول محمد صلعم نیست نیز با بیا امت اینزدید
مقام سجده بالیسوع مسیح ع تاسی نمایند و متابعت آنحضرت را نمایند و بغیر خدا سجده نکنند بلکه
عبادت برای خدا دلیلست بر اینکه آنحضرت خدا نبوده و از اینجهت میگوییم قول باینکه خدا
ثالث ثلثه است با حقیقت توحید و احدیت خداوند عالم منافات دارند و دیگر آنکه در باب پنجم از
انجیل یوحنا نوشته است که یهودیان اراده کردند یسوع علیه السلام را بکشند زیرا که او نه همین روز
سبت را شکست بلکه خدا را پدر خود خوانده خود را با خدا مساوی ساخت عیسی ع فرمود که پسر
از خود هیچ نمیتواند کرد الخ مصنف گوید این عبارت دلیل بر بطلان دو مطلب نصاری
میباشد یکی آنکه موقوف کردن سبت دلیل بر وقوع نسخ است و حال آنکه در انجیل نوشته و اعتقاد
نصاری هم همین است که انجیل و احکام عیسویه مکمل توریة است شکسته شدن سبت دلیل
بر اینکه احکام سبت برقرار نمانده و منسوخ گشته و دیگر آنکه هرگاه یسوع ع خدا بود پس چگونه
فرموده است که پسر از خود هیچ نمیتواند کرد زیرا که اینمعنی عبودیت و خضوع و عجز و انکسار
میباشد و با مرتبه خلاقیت که غنی بالذات است منافات دارند چنانکه مرتبه عبودیت با ربوبیت
ذاتیه منافات دارند حاصل آنکه اگر نصاری حضرت یسوع ع را ابن کبری حق میدانند یعنی اختصاص دلیل

عظیم است

عظیم است در توحید حق تعالی و صفات و اسماء او پس این معنی مشارکت تام با سایر انبیاء علیهم السلام و اولیاء بلکه همه
موجودات آیات حق می باشند و اگر میگویند یسوع علیه السلام حقیقت حق تعالی است پس این معنی با دلایل
سابقه و توحید منافی است **فصل پانزدهم** در بیان آنکه گفته که در قرآن در حکایت ذو القرنین نوشته
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تطلع فی عین حمئة الایه و حال آنکه زمین کرویست و آسمان
محیط با اوست و خورشید در آسمان است پس چگونه خورشید بزمین فرو میرود و نیز خورشید
از زمین بزرگتر است بچندین مرتبه پس چگونه میتواند شد که در چشمه از زمین فرو رود و جواب او را
در فصل اول از کتاب معروف بکتاب یوشع بن نون نوشته است که تمامی زمین حتیان تا دریای بزرگ
جای فرو رفتن آفتاب حدود شما است الخ و این بحث نصاری با النسبه باین عبارت نیز جاریست و ثانیا
جواب آنکه هر دو واضحست زیرا که خدا نفرموده و کانت تغرب فی عین حمئة بلکه فرموده است فوجدها
تغرب فی عین حمئة یعنی چنان یافت که با آنجا فرو میرود و این معنی مجاز متعارفست که در نظر
میاید آفتاب با آب فرو میرود چنانکه این معنی با تفاسیر و تواریخ معتبره مطابقست **حکایت**
بدانکه پروس صاحب که از جمله فضلای نصاری است در این اوان در اصفهان آمده و بخلاف مذهب
سایر نصاری اعتقادات فاسده اظهار کرده که سایر نصاری این بلد بر فساد اعتقادات او شهاده
داده اند و او نیز بکفر و فساد اعتقادات ایشان را اثبات نمود و چند مجلس جانبین حاضر شدند و هر یک از
طرفین بر حسب طریقه عیسوی فساد اعتقادات دیگری را اثبات نمودند پروس صاحب بر سایر نصاری
این بلد مدلل داشت که ایشان مرتکب شرب خمر و بت پرستی هستند و در هر سه یا بزرگ ایشان که محترم
و سه صورت در کلیسا کشیده اند والعیاذ بالله یکی از آنها صورت خدا و دیگر صورت یسوع و
دیگر صورت روح القدس است حاصل آنکه شنایع و اعتقادات فاسده ایشان را بشهود و اقرار
ایشان ثابت نمود و سایر نصارای اصفهان نیز فساد اعتقادات او را اثبات نمودند و مدلل داشتند که او
عصمت جمیع انبیاء علیهم السلام را انکار نموده و معصوم را منحصر در یسوع مسیح قرار داده و عصمت
حضرت مریم علیها السلام را منکر شده و گفته است یسوع پسر یوسف است و نسب یوسف بحضرت داود پیغمبر
میرسد و از اینجهت مسیح علیه السلام از نسل داود است و دیگر آنکه اکثر احکام عیسوی را تغییر و تبدیل داده
و اکثر کتابهای منزله را باطل دانسته و میگوید بمحض ایمان بیسوع مسیح نجات حاصل میشود و دیگر هیچ کار و ثواب
فایده

فائده ندارد و مدعی شد که روح القدس را مشاهده نمود و حال آنکه در اعتقاد کافر نصاری روح القدس نسبت

فصل در بیان ابطال شبهات و کلمات پروس صاحب نصرانی است که در چند مجلس گفتگو نموده و جواب
هر یک از شبهات را شنیده ملزم گردیده ولی تا بحال بر کفر و جهالت و ضلالت دین آباء و اجداد مغرور و ثابت
پروس صاحب گفت دلیل بر نجاست نصاری چیست و اگر آیه از قرآن بر این مطلب بیاورید قبول میکنیم و حال
آنکه فرقه نصاری بتوحید الهی مطابق سوره توحید معترف هستند و چون ایمان بمحمد نیاورده اند
باید پاک باشند جواب آنکه این مسئله از فروع دین اسلام است و منوط بحکم صاحب شریعت و رسالت
و بعد از آنکه عصمت و نبوت حضرت خاتم الانبیاء ثابت شد تصدیق باحکام و آثار آن حضرت نیز
واجب است و آیه کریمه انما المشرکون نجس شاهد بر نجاست نصاری است و نصاری هر چند بر
ظاهر بلسان معترف بتوحید خدا تعالی هستند ولی در معنی مشرک هستند بجهت اینکه عیسی ع را
خدا میدانند و بقدماء و اقانیم ثلثه قائل شده اند و میگویند خدا و یسوع و روح القدس هر سه قدیم
و واجب الوجود باشند و مرتبه ربوبیت را برای یسوع قائل شده اند و حال آنکه منکر توحید بجمیع
مذاهب حتی در مذهب نصاری شرک و کفر است و با مرتبه ایمان بخدا ابتدا منافات دارد دیگر آنکه
حضرت یسوع مسیح علیه السلام و هم چنین سایر پیغمبران ع بر نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء
محمد صلی الله علیه و آله شهادت داده اند چنانکه در جمیع کتب ایشان مسطور گشته و فقیر در این
کتاب بعضی از آنها را صریحا نوشته ام و در رساله علیحده مبسوطه که مسمی بلسان الصدق گشته
سماویه است اکثر شواهد محمدیه ص را نقل کرده ام پس تکذیب حضرت محمد ص مستلزم تکذیب حضرت
یسوع ع و سایر پیغمبران است چنانکه تکذیب حضرت عیسی ع مستلزم تکذیب حضرت موسی علیه السلام است
بلکه تکذیب جمیع پیغمبران است و انکار یکی از انبیاء و رسل مثل انکار جمیع پیغمبران است و مستلزم کفر
و شرک است و مشرک در آیه انما المشرکون بمعنی کافر است و انکار پیغمبران مستلزم تکذیب خداوند
عالم است که تصدیق بحجیت رسل فرموده و تکذیب خدا الحاد و شرک و کفر است پروس صاحب در
روز جمعه ۲۰ شهر ذیحجه ۱۲۹ از جهت مناظره حاضر شد و از جهت عدید الزام حجت او نمودم
اولا گفتم حقیقت حضرت یسوع ع را بر یهود و سایر ملل باطله مدلل میدارید گفت بنص تورات که در
چند موضع از آن تصریح باسم شده گفتم در تمام تورات منحصر در دو موضع بسیار اشاره بنبوت مسیح ع شده و آن

حجت انزام بر یهود می‌شود ولی الزام بر منکرین توریة نشود گفت معجزات متواتره و شهادة مسلمانان دلیل بر حقیت
یسوع است و کتاب انجیل نیز دلیل میباشد گفتم معجزات حضرت محمد ص نیز بسیار است و قران نیز شاهد بر حقیت
انجناب است و اگر بگوئی که تواتر مسلمین کافی نیست یهود نیز گویند که تواتر نصاری کافی در نبوت یسوع ع
نیست و نیز معلوم است که تواتر در همه صورت مفید علم نیست و اما استدلال بانجیل پس صحت انجیل موقوف
ثبوت نبوت انست و در کتاب ملل اثبات بر مدعی است گفت اشتهار انجیل دلیل بر حقیت انست و دیگر انکه
مطالعه انجیل انسان را امر به صفای قلب و کمال می‌رساند گفتم استشهاد دلیل حقیقی نیست چه بسیاری
از امور مشهوره را مطلع شده‌ایم که باطل است و دیگر انکه انجیل را پیغمبر ننوشته و خطاء در ان ممکن است
و دیگر انکه مطالعه انجیل موجب کمال نیست بلکه اکثر کتب اخلاقیه اسلامیه اکمل از انجیل است و هر گاه مطالعه
انجیل موجب کمال بود پس چرا اکثر نصاری با کمال اطلاع بر انجیل مشغول بت‌پرستی و شراب و سایر بدع
شده و اکثر احکام مسیح را تبدیل نموده‌اند و دیگر انکه اقامه برهان بر صحت این ادعای تو ممتنع است
پس این استدلال باطل است گفت قران نیز جمله آیات انرا که مشتمل بر فضایل علی بن ابی طالب ع بوده
اسقاط نموده‌اند گفتم بر فرض ثبوت این مطلب این امر مانع از حجیت باقی آیات نیست چه یقین
داریم و میدانیم که بر قران چیزی زیاد نکرده‌اند و نمی‌توانستند مثل قران بیاورند و دیگر معجزاتی که
سابقا در این کتاب ثبت شده حقیت قران ثابت است و انجیل و توریة معجزه ندارد گفت پیغمبر لاحق
باید اسم او در کتاب پیغمبر سابق باشد و در مواضع عدیده از توریة تصریح بیسوع مسیح شده است ولی
اسم حضرت محمد ص در کتب سابقه نیست گفتم اولا این معنی شرط در ثبوت رسالت نیست بلکه معجزات
قطعیه کافی در ثبوت است و ثانیا در مواضع عدیده تصریح بنبوت حضرت محمد ص شده چنانکه در کتاب
مکاشفات یوحنا در باب دوازدهم در ایه اول نوشته که علامتی عظیم در اسمان ظاهر شد که زنی پوشیده بود
خورشید را و ماه در زیر پای او بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره گفتم ان زن حضرت زهرا ع است
که نور او بر افتاب غلبه داشت زیرا که افتاب از نور او خلق شده و تاجی از دوازده ستاره بود مرتبه
ولایت دوازده امام علیهم السلم بود و ممکن است که ان دوازده ستاره عبارت از حضرت محمد ص و علی ع و
ده نفر از اولاد او باشد و ماه عبارت از حضرت قائم ع باشد و در چهار سطر بعد یوحنا گفته که ان زن
طفل ذکوری زائید که بعصای اهنین بر همه طوایف حکم خواهد کرد پس ظاهر است که ان طفل حضرت قائم ع میباشد

مراد از مکاشفات همین شیر باشد که انحضرت بر همه عوالم و طوایف حکم خواهد فرمود و این عبارت نیز اشعار بحضرت
مریم و یسوع ع و حواریین تفسیر نمود زیرا که حواریین هر چند دوازده نفر بودند ولی یکنفر از ایشان کافر شد
پس این معنی با عبارت دوازده ستاره منافات دارد پروس صاحب گفت از این عبارت از کلیسیا اراده و ان
دوازده ستاره فرشتگان ان کلیسیا هستند بدلیل اینکه در باب دویم از مکاشفات یوحنا نوشته که
بفرشته کلیسیای افسس بنویس که انکس که هفت ستاره را بدست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا
سیر مینماید الخ. جواب انکه کلیسیای نصاری فرشته و ستاره ندارد و از خادم و کشیش انجا را باعدم نورانیت
تعبیر بستاره نمودن بسیار بعید و باطل و بیمعنی است و عقلا این معنی را تخطئه خواهند کرد دویم در باب
۱۴ از انجیل یوحنا نوشته که مسیح بحواریین فرموده که من از پدر خواهم خواست که او فارقلیط را برای شما
خواهد فرستاد که تا ابد با شما خواهد ماند روح راستی که او را جهان نمیتواند پذیرفت اما شما او را
میشناسید زیرا که نزد شما خواهد ماند و در میان شما خواهد بود شما را یتیم نخواهد گذاشت
اندکی دیگر که جهان دیگر مرا نمیبیند اما شما مرا می بینید از انجا که من زنده ام شما نیز زنده خواهید بود
الخ و در نسخه دیگر از ترجمه انجیل یوحنا ملاحظه شد که در ان نوشته شده است که یسوع فرمود من براستی
شما حق میگویم من نزد پدر میروم و فارقلیط خواهد امد و رفتن من برای شما خیر است زیرا که من نروم اکر
فارقلیط نخواهد امد چون من بروم فارقلیط خواهد امد و او شما را بر همه اشیاء خبر خواهد داد الخ و
در بعضی از نسخ ترجمه انجیل نوشته است که یسوع فرمود و انفارقلیطا که پدر او را باسم من خواهد فرستاد
همان شما را همه چیز خواهد اموخت و هر چه من بشما گفتم بیاد شما خواهد اورد این معنی واضح است که
فارقلیط باید در مرتبه یسوع یا افضل باشد تا انکه بمقام یسوع قرار داشته باشد و همه چیز یعنی همه
علوم و احکام مردم را خبر دهد و ان منحصر در وجود محمد ص میباشد پروس صاحب نصرانی گفت
انفارقلیط تسلی دهنده است که ده روز بعد از حضرت یسوع نازل شد و ان روح القدس بود زیرا
که در هیچ موضع از اسلام محمد ص روح القدس نامیده و مخاطب نشده و چگونه ممکن است که محمد ص با ششصد
سال بعد از حواریین امده سخن مسیح را بیاد ایشان اورد و همیشه نزد ایشان ماند و در فصل ۲ اعمال مذکور
شد که بعد از انکه روح القدس بایشان نازل شده و مرتبه رسالت و قوه معجزه بحواریین داده ایشان
اورشلیم یعنی از بیت المقدس جدا گشته در تمام عالم انجیل را وعظ نمودند مصنف گوید این معنی از چند جهت باطل است

اولاً فارقلیط در لغت عتیق بمعنی احمد و محمود است و ثانیاً روح القدس قبل از حواریین با انبیاء سلف فرود شده معین
آنها بوده و امداد و مختص بعد از رفتن مسیح نبوده بلکه از زمان اول در دنیا موجود بوده و با همه پیغمبران
صدیق و معین بوده و ثالثاً در اصول دین نصاری روح القدس قدیم و ثالث ثلثه است پس صفت زمان
و مکان و آمدن باو نمیتوان نسبت داد و رابعاً در بعضی از نسخ نوشته است که یسوع فرمود فارقلیط درکی
راستی است که در حق من شهادت خواهد داد و جهانیان را بصدق و انصاف ملزم خواهد ساخت و این
معنی مرادف با اوصاف محمد ص میباشد که بفیض آنحضرت در زمان ظهور حضرت قائم ع و در زمان
رجعت تمام جهانیان و اهل جهان بصدق و راستی سلوک خواهند نمود چه معلوم است که روح
القدس هم جهانیان را بصدق و راستی ملزم نساخت بلکه باعتقاد نصاری نزول او بر حواریین
اختصاص داشت و خامساً روح القدس یعنی روح مستقیم و راست دیده نمیشود و از این آیه انجیل
مستفاد میشود که فارقلیط را مشاهده میکنند و بعضی از نصاری فارقلیط را بمعنی امداد کننده معنی کرده‌اند
و بعضی آنها چنان گفته‌اند که تا حال نیامده ولی بعد از این خواهد آمد آنوقت او را تصدیق میکنیم و
سادساً در آیه مذکوره نوشته است که فارقلیط تا ابد با شما خواهد ماند اگر خطاب مذکور اختصاص
بحواریین داشته چنانکه نصاری توهم نموده‌اند و میگویند روح القدس بعد از یسوع بر غیر حواریین
نازل نشد پس چگونه نوشته است که همیشه با شما خواهد بود و حال آنکه حواریین همیشه در دنیا نمیباشند
پس باید مقصود نور محمد ص باشد که تا ابد با خلق هست و خدا بقرار امداد میکند و واسطه فیوضات
رحمانیه است نیز اگر آنحضرت با ائمه هدی ع از یک نور میباشند و این نور مقدس بر اولین و آخرین احاطه
معنویه دارد و باین معنی با آیه کریمه لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا مطابقت شد سیم در باب ۱۴ آ ۳۰ از انجیل
یوحنا نوشته که رئیس این جهانیان میاید الخ و رئیس بمعنی والی و مربی و مطاع و پادشاه است و جهان
تمام عالم و عالمین را شامل است و این معنی اشاره بمرتبه نبوت و ولایت مطلقه حضرت محمد ص است که تمام
عالم امکان مولی علیه او است ولی نصاری از شدت عصبیت و جحود گفته‌اند که مراد از لفظ رئیس
این جهان شیطان است زیرا که در انجیل نوشته است آنانکه گناه میکنند بنده گناه میگردند و در رساله نامه
باهل روم نوشته است و مالک و پدر گناه و دروغ شیطان است جواب اولاً میگوئیم مطابق آیات کتب
سماویه مثل تورات و غیره واضح است که شیطان از زمان حضرت آدم ع آمده و خلق را فریب میدهد و بدلیل این آیه انجیل

نوشته است که رئیس اینجهان می‌آید و در من هر چیز که آمده است خبر داده از اینکه بعد از من خواهد آمد چه معنی دارد و بنابر
تفسیر بیضاوی دلالت می‌کند بر اینکه شیطان نهالت کاهشت یعنی کاه از او است و رئیس جهان با این معنی
مرادف نیست بلکه رئیس جهان اشاره بمرتبه ربانیست و سلطنت عظمی است و در هیچ یک از کتب
سماویه شیطان را بلفظی که مرادف با لفظ یا معنای رئیس باشد تعبیر نداده اند و ثالثاً این معنی بنا بر
سبیل تأویل است و مطابق با ظاهر عبارت نیست و فتح باب تأویل در کتب سماویه موجب هرج و
مرج است در اینصورت یهود عنود هم خواهند ادعا کرد که آنچه در توریة باسم یسوع تفسیر شده
چون بطریق ظهور و باشاره است و بلفظ یسوع مسیح تصریح نشده باید آنها را تأویل نمود حاصل
آنکه تأویل یهود و نصاری قریب بیکدیگر است و هر دو منافی با حقیقت و رابعاً در اینمقام در انجیل
نوشته است که یسوع ع فرمود دیگر با شما گفتگو نخواهم نمود زیرا که رئیس اینجهان می‌آید الخ شکی
نیست در اینکه گفتگوی یسوع ع محض تعلیم حق بوده و آمدن شیطان مانع از گفتگو و بیان آنحضرت
نیست و خامساً اینعبارت بعد از تفصیل ذکر آمدن فارقلیط است پس باید مقصود از آنحضرت محمد ص
باشد و در کتاب توریة در سفر تکوین الخلائق در فصل هفدهم نوشته و در حق اسمعیل ابن ابراهیم
داده و دوازده سرور و رئیس تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود و در کتاب جاماسب
که او را اسرار العجم نیز میگویند نوشته است که این پیغمبر عرب که آخر پیغمبرانست در میان کوههای مکه پیدا
شود و او و مردم او شتر سوار خواهند بود و کتاب او منسوخ گرداند هر کتاب را الخ و یوحنا در فصل
بیست و یکم کتاب مکاشفه مینویسد بر بهشت دوازده در دارد که هر کدام از یک گوهر است و در هر کدام
از این درها اسم هر یک از این دوازده نفر تعیین شده کان انجابت انکیسیکر اند و دوازده نفر در نزد
خدای او بجمیع مخلوقات تقدم دارند نوشته شده است و بعضی از آنها سبب ذبح شدن در راه
خدا بگوسفند تشبیه شده اند و حضرت شعیای پیغمبر ع در کتاب خود در بیان بیست و ششم و ۲۰۷
فرموده ای نور خدا اسم تو و یادداشت تو خواهش روح ما بوده است و نفس ما در شبها آرزومند
ظهور تو بوده ایم پس ای نور خدا بلند شود دست قوت تو بعد از چند کلمه میگوید ای نور خدا
تا نه جلالت بهم نرسانیده بلکه جلال تو در ابتدا بوده حاصل آنکه در این آیات مفصلاً اعلام
ظهور حضرت قائم ع را بیان فرموده تا آنکه میفرماید در این روز انتقام خواهد کشید نور خدا بشمشیر تیز و بزرگ

اوند

از روزن نور خدا خواهد طلبید تا خود را و حلقه مهر و صلیب خود را از ایضا در سیمای بسی نزدیکا
حضرت شعیا پیغمبر مطالبی میفرماید که محصل آنها اینستکه بعد از آنکه پادشاهی خواهد کرد آن پادشاه
تا آنکه میفرماید در آن روز بر منافق بدترین دفعها خواهد بود ح در کتاب شعیا مذکور است که
خدا میفرماید ای فرزند حبیب من بخاطر بنشان که در این رحمت و مصیبت که بمصیبتهای بسیار
گرفتار شده من تو را فراموش کرده خلاص نخواهم نمود خواستم بواسطه تو حجتها را بر همه خلق تمام
کنم با این جهت تو را خلاص نکرده ام و چنان ندانی که من تو را فراموش کرده ام بس اینستکه من تو را
بید قدرت خود بر دار آن شهر علم انداخته بودم با به نفر دیگر که از آن در شهر علم بوجود میآیند
حصارهای آن شهر خواهند بود الخ اگر منصف این فصل را تا باخر بخواند اکثر ملاحظات زمان شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده میکند خاصه در بیان واقعه کربلاء در فصل چهارم کتاب ارمیا
پیغمبر ع میگوید بخیر خلاصه آن اینست که چه شد و چه حادثه رو داد که رنگ بهترین طلاها
تاریک شده و سنگهای بنای عرش الهی پراکنده شدند و فرزندان بیت المعمور که باولاین طلاء
زینت داده شده بودند و از جمیع مخلوقات نجیب تر بودند چون سفال کوزه گران پنداشته شدند
در وقتیکه حیوانات اطفال خود را شیر میدادند عزیزترین دختران امت الهی جمع چون چوب خشک
شده در بیابان گرفتار مانده است و از تشنگی زبان طفل شیرخواره چسبیده اطفالی که در صفوه
عزت تنعم میکردند در سر راهها هلاک شدند پس وای بر غریبی ایشان الخ هر گاه منصف در تمام این فصل
تتبع کند بسیاری از وقایع کربلاء و حضرت امام حسین علیه السلام را مشاهده خواهد نمود
در وصف ظهور حضرت قائم علیه السلام در کتاب جاماسب نوشته است که فرزند دختران پیغمبر
که خورشید جهان و شاه زنان نام دارد کسی بحکم خدا جانشین آن پیغمبر باشد در میان دنیا
و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا بدین برطرف شود و آهرمن که بسته
علیه است گرفتار شود و نام و مذهب آنحضرت برهان قاطع باشد و زنده کرده ند بسیاری از
خلق نیکان و بدان را زنده کرداند پیغمبر بسیار تا آنکه میفرماید و درو را بکشد یعنی دجال را و آن
کور باشد خرسوار که دعوی خدائی کند با او خواهد بود صاحب عیسی یعنی یسوع ع و قسطنطنیه و
هندوستان را بگیرند و علمهای مسلمانی در آنجا بر پا کند و عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او باشد الخ حاصل

میکردند

آنکه مبار

انکه بسیاری از علامات ظهور حضرت قائم را در آن به تفصیل بیان فرموده است **یا** در کتاب دید که باعتقاد هندوان
آسمانی است در تمام خراب شدن دنیا گوید پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلایق باشد و تمام
عالم را بگیرد و بدین خود در آورد و هر کس او را بشناسد و هر چه از خدا طلب کند باو برسد الخ کلام
یب در کتاب وحی کودک قائل از طفل یهود نیست که از جمله کتب معتبره یهود است نوشته است
که این شخص محمد مصطفی است چه نیکو مردیست با صلاح فرزندی نشانند دینها و رسمهای پیش را و دین
او همه را فرو میگیرد و دین او به قیامت می رسد و کننده جنگ باشد با هر که با او ستیزه کند و بسیار
شود شرافت و جبروت او و شش نفر از فرزندان او بیخبر و دشواری افتند و کار فرزندش بخنجر
جفا بریده شود و در کار فرزند در صحرای امتحان گریه شد و شکسته شد الخ و بعد از آن جمله
از وقایع بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را بیان نموده **یج** در کتاب انجیل عبری از انجیل
مرقس نوشته است که بیایند پیغمبری و دانائی که جز بیرداده شوند و خوار کشته شوند و از شهر بشهر
آواره کشته شوند خلیفه های پیشواها ذلیل شوند الخ **ید** در کتاب زند و پازند که بزعم مجوس
از صحف ابراهیم است کلمات چند نوشته است که محصل ترجمه آن اینست سلام خدا و سلام نوح
باد بر محمد عظیم الشان و او پیغمبریست دانا و سخن گو خواننده مردم بخدا و او پادشاهی قهار
میباشد و آنمرد خوب ابراهیم جد بزرگ اوست **یه** در کتاب از پاطنس نوشته شده که پیغمبر
آخر الزمان در عرب پیدا شود و از صیت و فیلسوف نباشد و استادان نداشته باشد و آنچه
گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس بر او نازل شود و حدیث کند و قمر را بر کرد داند و ماه را
شق کند و حیوانات با او سخن گویند و همه معجزات پیغمبران را ظاهر نماید و از خدا سخن گوید و از نزد
خود نگوید و پیش تری پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون مسیح کارها کند و دشمنان
او را ذلیل گردانند الخ **یو** از کتب براهمه نقل نموده اند که ناموس آخر الزمان شاد پوشیده باشد که آن
بلشند و کوهها و درختها او را تعظیم نمایند و سنگها با او سخن گویند و بهر درازنکه رود او را
سایه نباشد و از احوال آینده خبر دهد و آنچه برسد بفرزندان او همه را گوید و بسیاری از اصحاب
او کافر شوند و حق او را غصب نمایند و دین او را خراب کنند و بدعتها برپا کنند الی آخره
مصنف گوید شواهد رسالت آنحضرت صلعم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در کتب عهد

عتیق

عیبی متکلم است و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد بهمین چند ایه اکتفا شد تصریح او جالینوم بخصیص عیسی و
عناد شواهد محل بی صرفه را از ترجمه کتب توریت و انجیل محو نموده و تبدیل داده اند و فقیر چون بر
معانی کتب سماوی اطلاع کامل داشتم لهذا برخی از آن شواهد را در این کتاب مبین نمودم
که ان شاء الله تعالی باعث بر اتمام حجت و تقویت شریعت مقدسه باشد بمیمنت وجوده و کرمه [illegible]
در اخر باب اول از انجیل یوحنا نوشته است که یسوع فرمود که بعد از این شما اسمان را گشاده و فرشتگان خدا را
که بر فرزند انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید [illegible] در کتاب اول ملوک در فصل سیزدهم
در این قوم نوشته است که خداوند چنین میفرماید که اینک پسری که اسمش یوشیا خواهد بود بجهت
خاندان داود زائیده خواهد شد و کاهنان مقامهای بلند که بر تو بخور مینمایند ایشان را بر تو
ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردمان را بر تو خواهند سوزانید الخ ظاهر است که این جمله اشاره
بزمان ظهور است و مقصود عیسی علیه السلم نیست زیرا که این علامات در عیسی ع موجود نشد
[illegible] در فصل چهل و چهارم کتاب شعیای نبی ع بنور خاتم الانبیاء ص خطاب فرموده که روح من
که با تو است از تو و از اولاد تو برطرف نخواهد شد تا قیامت الخ و این روح با جمیع انبیاء بوده تا حضرت
خاتم ص و با ائمه هدی ع نیز هست و ایشان را امداد می نماید چنانکه در تفسیر ایه کریمه تنزل الملائکه
والروح الخ اشاره بان مطلب وارد شده است و ایضا در فصل چهل و دویم از همان کتاب شعیای نبی
نور خطاب میفرماید که اینست بنده من که من او را خواهم گرفت و این است حبیب من که من روح خود را
در بالای او قرار داده ام اینست انکسیکه خبر قیامت را بعجم خواهد داد تصریح اکتفا بروح عبارت از
روح القدس است و از حضرت یسوع ع جدا نمیشود جواب انکه این ادعائی است که نموده اند و در
هیچیک از کتب شاهدی بر او نیست لکن در فصل اول از کتاب تکوین الخلائق از توریت نوشته است
که روح صاحب قبل از خلق عالم و ادم و سایر زمینها دنیا در بالای اب راه میرفت الخ و ایضا در
فصل بیست و سیم از کتاب چهارم توریت که از اعداد و ترنام میگویند حضرت موسی ع خبر داده که حضرت خاتم
از مکه ظهور خواهد فرمود و باین عبارت نوشته که صاحب از سینا میاید و از ساعیر طلوع خواهد
کرد و از کوه فاران بدید خواهد امد و ایضا حیقوق نبی در فصل سیم کتاب خود از جانب خدا خبر داده
که پیغمبر معصوم از طرف جنوب از کوه فاران خواهد امد و جلالت او اسمان را خواهد پوشانید و زمین از

سیمت

صلوا

صلوات او بر شد و از قبیل روشنی نور است و در عالم در نسل اخیر تا لوست کب در فصل بیستم از کتاب تکوین
الخ انبیا اند از آن حضرت یعقوب نوشته است که آنحضرت در وقت وفات بقبیله یهودا فرمود که تاج
نبوت از قبیله یهودا نخواهد افتاد تا بیاید آنکسیکه حکم خدا تعالی از او است و او را خواهند فرستاد و آنکسی است
که همه انبیا انتظار او را می کشند و این عبارت دلیل است بر وقوع نسخ و حال آنکه نصاری نسخ را انکار
نموده اند و نیز دلیل بر نبوت حضرت محمد ص است کج در فصل چهلم از کتاب شعیای پیغمبر ع
نبوت حضرت خاتم ص حفظا نموده که امت او در اثر و زهد نیکوکار خواهند بود و زمین را میراث
خواهند گرفت ابد الآباد و این معنی مختص است بزمان ظهور حضرت قائم ع و رجعت او که در آن روز
یملأ الارض قسطا و عدلا ق در کتاب زبور عزیز داود ع نوشته است که کیست آن کسی که از خدا
میترسد و خداوند عالم چون او را انتخاب کرده بود برای او دین قرار داده و اولاد او هم زمین را
بمیراث خواهند برد صاحب بصرانی گفت شراب قلیل از آن حرام نیست مصنف گوید در جمیع ملل
و ادیان شراب حرام بوده و مذهب یهود و نصاری که شرب خمر را مرتکب می شوند بلکه حلال میدانند
فاسد است و ادله بر ابطال بسیار است و درین کتاب بچند دلیل اکتفا می شود اول در کتاب قضات
که کتاب شوفطیم است نوشته که با حد شیئی با شراب و مسکرات را منوش و از هر چیز ناپاک مخور دوم در تورات
در فصل دهم در آیه هشتم و نهم میفرماید خداوند هارون را متکلم شده گفت تو و پسرانت همراهت هنگام در
آمدن شما بجهت رفتن بخیمه مجمع شراب و مسکرات مخورید مبادا که بمیرید و در قرنهای شما قانونی ابدی
باشد سیم در کتاب حضرت شعیای پیغمبر ع در فصل پنجم در آیه یازدهم میفرماید وای بر آنانیکه سحرگاهی برخیزند
تا آنکه پیروی مسکرات نموده تا شام در رنگ درنگ مینمایند که شراب ایشان را گرم می کند ق ایضا
در فصل ۲۸ از همین کتاب شعیا میفرماید ایشان از شراب ضال و از مسکرات گمراه شدند چهارم
در کتاب ناحوم نوشته است اشیائی که مانند مست شده کاه از شراب خود شان مستند سوخته میگردند
الخ پنجم در کتاب هوشع میفرماید در مذمت شراب و زنا و بت پرستی که زنا و شراب دل را میگیرند زیرا که روح
زناکاری ایشان را اضلال نموده است ششم در فصل ع آیه هجدهم نوشته شراب ایشان تغییر یافته پیوسته
بزناکاری مشغول شده اند هفتم در کتاب مشیلی حضرت سلیمان در آیه اول میفرماید در مذمت شراب
که شراب مستهزء و مسکرات غوغا و رند است و هر کس که با و فریفته شود حکیم نمیشود هشتم در کتاب امثال سلیمان

در فصل

ایضاً در فصل بیست و یکم نوشته دل را از راه شراب ... عیش دور

در فصل بیست و یکم در آیه هفدهم میفرماید دوست ...
ای پسر من بشنو و حکیم باش و دل خود را در راه حق راست گردان در سلک میپرستان مباش
در فصل سی و یکم مثال حضرت سلیمان ع در آیه چهارم و پنجم نوشته نوشیدن شراب لایق ملوک
و پادشاهان نیست و میل مسکرات هم لایق امیران نیست مبادا بنوشند و حکم را فراموش کنند مصنف
گوید بفقیر اینمواضع را از نسخ کتب استخراج نموده ام هر چند نصاری مذمت شراب را از ترجمه اخراج
کرده اند چون حرمت شراب بر حسب کتب عهد عتیق و جدید ثابت شد معلوم شود که اعتقاد
نصاری و یهود بر حلیت شراب خلاف محض و محض ضلالت است مع ذلک در باب دوم از انجیل یوحنا
نوشته که یسوع مسیح گفت کوزه ها را از آب پر کنید پس آن کوزه ها را از آب مملو کردند با ایشان گفت که
حالا قدری از این را بر دارید نزد میر مجلس ببرید پس بردند و چون میر مجلس آن آب را که شراب شده بود چشید و نمی
دانست که آن شراب از کجا آمده الخ حاصل آنکه در اینجا بظاهر نوشته که این عمل معجزه حضرت عیسی
واقع شد ملاحظه کنید چگونه این بیچاره ها بی انصافی چون خواسته اند شراب را حلال کنند دست از
کتب سماوی بر داشته اند و نسبت شراب ساختن را به پیغمبر خدا داده اند و حال آنکه حرمت خمر از
حرمت شراب ساختن است و مقدمه حرام و اعانت بر حرام بدلیل عقلی حرام و قبیحست با وجود اینکه
در باب بیست و یکم از انجیل لوقا نوشته است که یسوع ع فرمود که ملکوت خدا نزدیک شده است و من
بشما راست میگویم و آسمان و زمین خواهد گذشت و سخنان من نخواهد گذشت و با حذر باشید که مبادا
دلهای شما از پرخوری و میپرستی گران گردد الخ ملاحظه کنید که حضرت یسوع ع در اینجا منع از
میپرستی فرموده پس چگونه در آنجا نوشته شده که اعانت میپرستان نموده و برای آنها معجزه فرموده
و منشاء این خلاف و اختلاف چه امری بوده اختلاف دلیل بر عدم حقیت کتابست پس چرا نصاری
باین کتب غیر صحیحه اعتماد میکنند و بنای دین خود را بر اینها میگذارند مصنف گوید چون ادله
مسطوره را از کتب عهد عتیق و جدید برای نصاری خواندم و حرمت خمر را بر او مدلل و ثابت نمودم
آیات بر مسکر و بر کثرت خمر تاویل نموده و حال آنکه این ادله مخصص بکثرت و فتح باب تاویل در کتب
مستلزم جحود حقیقت است پس بعض شبهه ها عموم این ادله خمر مطلقا حرام است و آنچه بر حقیر معلوم شد اینست
جمیع انبیا و رسل ع حکم بحرمت خمر و سایر مسکرات فرموده اند و انواع فسادی که بر خمر مترتب است از وقوع در
شود م

معنا و مفاسد دنیویه و دینیه خصوصاً تلف اموال و نفوس و امراض و وقوع زنا و امثال اینها دلیل است و اهم
بر اینکه شارع مقدس خمر را در جمیع حالات و مراتب اسکار حرام فرموده و دلیل عقلی قابل تخصیص نیست و اگر عموم کل
قاصر حقا بقرار درک عقل بکنند والسلام علی من اتبع الهدی پس ما هم [illegible] حسب نصائح [illegible] احسن [illegible] کرایم عقلیه
از فصل سیزدهم از کتاب [illegible] که در آن نوشته اند هر چیز که از [illegible] بیرون آید نخورند شراب و مسکر را
ننوشد و چیزهای ناپاک را نخورند الخ صاحب نصرانی گفت که یسوع مسیح خاتم پیغمبران است و افضل و اشرف
همه خلقست و معصوم مختص بآنحضرت است جواب گفتیم قطع نظر از ادله سابقه و سایر ادله بر نبوت
حضرت محمد صلی الله علیه و آله قائم شده و قطع نظر از تحریف و تغییراتی که در توریه و انجیل و سایر کتب نصاری و یهود
واقع شده هیچ دلیلی بر خاتمیت جناب یسوع علیه السلام نیست و اگر شاهدی بر این مطلب از کتب نصاری دارید بیاورید ملا
ان نصرانی کتاب انجیل را برداشت و گفت در انجیل نوشته است که حضرت یسوع فرموده بعد از من پیغمبران کاذب
بسیار خواهند آمد و باسم من خود را خواهند نامید شما را فریب خواهند داد و دیگر فرموده که من خود نزد
شما خواهم آمد و معلوم شد که آنحضرت بعد از این از جهت هدایت خلق بزمین خواهد آمد جواب البته
پیغمبران کاذب بسیار آمدند مثل مسیلمه کذاب و سطیح و متنبی و باب و غیر اینها لکن این امر دلیل بر خاتمیت
عیسی علیه السلام نیست و مراجعت حضرت عیسی علیه السلام بزمین مسلم است و موعد آن زمان ظهور حضرت قائم است که
نازل خواهد شد و دجال را خواهد کشت و با آنحضرت نماز خواهد نمود حاصل آنکه ملا [illegible] در کتب انجیل
و توریه و غیر اینها تتبع کرد و شاهدی بر مدعای خود پیدا ننمود نصرانی گفت حضرت یسوع علیه السلام قبل
از بعثت ملیین حضرت موسی علیه السلام که دین حضرت خلیل علیه السلام است بوده و پیغمبر سابق باید بدین پیغمبر سابق باشد گفتم
نه مقتضای اینکلام آنستکه حضرت موسی علیه السلام افضل از حضرت عیسی نباشد بجهت اینکه در اسفار توریه از امت
آنحضرت محسوب شده است و رسول باید از جمیع افضل و اعلم باشد و این معنی با خاتمیت یسوع منافات دارد
زیرا که خاتم الانبیاء آنست که دین او ناسخ همه ادیان است باید افضل از جمیع پیغمبران باشد تا آنکه دین او نسخ نشود
و تا قیامت باقی باشد و سابقا بیان شد که شریعت از جانب خدا است و در مرتبه امکانیه واجب بحضرت
خاتم است و سایر انبیاء بطفیل وجود اشرف صاحب شریعت شده اند و بفیض از نور مقدس مستفیض
گشته اند و تفصیل این مطلب را فقیر در کتاب شرح زیارت جامعه بیان نموده ام نصرانی گفت ما خدا را [illegible]
ثلثه میدانیم و دلیل بر این مطلب تعلیمات انجیل است که یسوع علیه السلام را پسر خدا نامیده و در جمله از مواضع آنحضرت را ابنم

خدا نامید

خدا القسیسین است جواب آنکه نصاری درین مسئله یازده فرقه شده اند مثل قول بحلول و اتحاد و تجلی و مظهریت
و وحدت وجود و وحدت موجود و انبساط و ترکیب و امثال اینها و جمیع این مذاهب با توحید الهی منافات دارد
چنانکه سابقا بیان شد و دیگر این قول مستلزم ترکیب است چه لازم آید که معبود ایشان که حقیقت واجب الوجود
مرکب باشد از سه مصداق و ترکیب از لوازم امکان و حدوث است و با مرتبه وجوب ذاتی منافات دارد
و دیگر آنکه نصاری خود معترف هستند باینکه عیسی ع و روح القدس مخلوق بوده اند پس باید حادث
باشند و مخلوق در مرتبه خالق نیست و ممتنع است که در ساحت وجوب بوده باشند و دیگر آنکه این معنی
از محرفات انجیل است که سابقا بیان شد و دیگر آنکه در هیچیک از اناجیل از بعضی و سایر کتب سماوی بر قدیم
بودن روح القدس و خدا و ابن الله نموده و در باب خدا بودن او چیزی در آنها مسطور نشده بلکه
قول نصاری اینست که روح القدس ثالث ثلثه است هیچ مستندی ندارد بلکه باطل است شبهه نصاری آنکه بدلیل
دیگر بر خاتمیت یسوع ع اینست که در اواخر انجیل متی نوشته است که آنحضرت فرمود من تا انقضای جهان
با شما میباشم جواب آنکه بر فرض صحت انجیل این عبارت دلیل بر خاتمیت آنحضرت نیست بلکه اشاره
بمقام نورانیت یسوع است زیرا که پیغمبران و ائمه ع همیشه با خلق می باشند و از انوار و عقول و مظاهر
اسماء الله هستند و بر سایر خلق احاطه دارند و هم احیاء عند ربهم یرزقون و دیگر آنکه در انجیل
و سایر کتب نوشته شده است که عیسی علیه السلام با بدن صعود فرمود پس چگونه همیشه در مقام بشریت
تا انقضاء زمان خواهد بود و دیگر آنکه در مقام دیگر از انجیل فرموده من میروم و فارقلیط دیگر میاید
الخ و این معنی با مرتبه خاتمیت منافات دارد و در انجیل نوشته است که مرتبه دیگر خواهم آمد و این معنی
با احادیث شیعه مطابق است زیرا که یسوع ع در زمان حضرت قائم ع خواهد آمد و تا انقضای جهان
با شیعیان خواهد بود **هدایة** بدانکه اعتقاد ما مسلمانان اینست که حضرت یسوع مقتول و مصلوب
نگشت و با بدن صعود نفرمود چنانکه خدای تعالی فرموده وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
و شخص دیگری شبیه شد بیسوع و او را بقتل رسانیدند و از این جهت است که از باب بیست و ششم از انجیل
متی معلوم می شود پطرس که شمعون الصفا نام داشت و یکی از حواریین بود سه مرتبه یسوع را که گرفتند انکار
نمود و قسمها یاد نمود که او را نمیشناسم پس ظاهر میشود که پیش کهنه و یهودان شخصی را که انکار او
یسوع است که گرفته بودند که بقتل رسانند و او یسوع ع نبوده و شمعون قسم دروغ یاد نفرموده و قاتلهما شخص ثانی

ما بین یسوع ع مقتول و مصلوب نمودند و یسوع ع را باسمان صعود فرمود و چون شبیه مخفی بود لهذا امر بر خلق
مشتبه شد و مشهور شد که یسوع ع را مصلوب و مقتول نموده اند پس صاحب کشف ایرادی گفت
حضرت محمد صلعم دین خود را بجنگ رواج داد و این مخالف با قانون شرایع و مرتبه انبیاست بلکه باید
ایمان اختیاری باشد **جواب** آنکه گویا ایشان را از کتب دین خود اطلاع نداشته مگر ملاحظه کن فصل هشتم
از کتاب دویم شموئیل را که در آیه اول آن نوشته است که داود شکست داد فلسطیان را و ایشان را مغلوب
ساخت و در این فصل وقایع جنگ داود را بیان نموده و مصالح و فواید جهاد بسیار است چنانکه
بعضی از آن سابقا اشاره شد و ایضا در فصل یازدهم از همین کتاب شموئیل در آیه اول نوشته است که
بعد از انقضای سال هنگام بیرون رفتن داود تمامی اسرائیل را فرستاد و ایشان بنی عمون را خراب
کرده ربا را محاصره نمودند الخ پس صاحب ایرادی مذکور گفت حضرت محمد صلعم میل بسیار بزنها داشت و از
اینجهت نه زن برای خود اختیار کرده بود **جواب** آنکه کثرت زوجات ربطی به رجل نبوت ندارد و در
کتاب دویم شموئیل بکثرت زوجات داود ع بصراحت تمام اشاره نموده و در کتاب اول ملوک در فصل
یازدهم در آیه سیم نوشته است که سلیمان علیه السلام هفتصد زن بانویه و سیصد نفر متعه داشت
پس صاحب ایرادی گفت دلیل شما بر وقوع تحریف و تغییر توریت و انجیل چیست جواب گفته شد در
توریت نسبت شرب خمر بنوح پیغمبر داده گفت در قرآن هم میفرماید و عصی آدم ربه فغوی گفتم
عصیان در این کریمه یعنی ترک اولی است زیرا که حضرت آدم معصوم بود ولی چون در مقام
مقربان بود بمضمون حسنات الابرار سیئات المقربین ترک اولی را در مقام مبالغه که یکی از اقسام
فصاحت و بلاغت است عصیان نامیده اند حاصل آنکه عصمت قرینه بر مجاز است ولی نسبت
شرب خمر نمیتوان بر ترک اولی حمل نمود و حال آنکه مقتضای کتب سماویه چنانکه سابقا آیات از آن ذکر
شد حرمت خمر است **دیگر** آنکه در توریت در سفر تکوین الخلایق نوشته که چون آدم و حوا
از شجره خوردند خدا آمد در بهشت و میخرامید آدم را صدا زد دید جواب نمیدهند دانست که از شجره
حسن و قبح خورده اند الخ حاصل آنکه این نسبت کذب دلیل بر تحریف است پس صاحب ایرادی گفت اینکه تحریف
شده زیرا که باید در آن نوشته باشد که کلمه خدا در بهشت آمد و مقصود از کلمه حضرت یسوع
ع است و بتدریج شد که کتاب انجیل غلط ترجمه نموده اند گفتم چنانکه این کتاب از نصاری بجز غلط ترجمه نموده اند

ملکی

ممکن بلکه واقعست که مؤلفین توریة و انجیل بنحو تحریف تالیف نموده باشند **فائدة** بدانکه اعتقاد ما مسلمانان
در حق حضرت مسیح ع و مریم علیهما السلام اینستکه حضرت مسیح و هم چنین سایر پیغمبران معصوم بوده اند
و در مدت عمر هیچ گناهی از ایشان صادر نشده نه صغیره و نه کبیره نه قبل از بعثت و نه بعد از بعثت
نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ نه در حالت عمد و نه در حالت سهو و نسیان و جهل چنانچه سابق
بعضی از دلایل این مطلب اشاره شد و تفصیل این مطالب را فقیر در رساله سیف الشیعه و مجلی از ازا
در کتاب حسام الشیعه و فضایل الائمه و منتخب الفضایل و ملحض المرام بیان نموده ام و اعتقاد
ما در حق مریم ع اینستکه طاهره و معصومه بوده و هیچ گناهی از آنحضرت صادر نشده چنانکه
حق تعالی میفرماید یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین و در
مرتبه جلالت مریم ع میفرماید کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال انی
لک هذا قالت هی من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب و اعتقاد ما در حق حضرت مسیح
علیه السلام اینستکه افضل از ملائکه بوده و شفیع عیسویین بلکه سایر شفعاء در قیامت بنحو اقتران
شفاعت خواهد نمود هر چند مرتبه محمد و آل محمد ص در مقام شفاعت افضل و اکمل و اکرم از مرتبه
یسوع و سایر پیغمبران می باشد و نور مسیح ع و انوار سایر پیغمبران ع و ائمه ع قبل از خلقت ملائکه خلق
شده اند زیرا که افضل از ملائکه بوده اند و قاعده امکان اشرف دلیلست بر اینکه باید افضل در
مقام خلق مقدم بر مفضول باشد و الا لازم میاید انحطاط رتبه افضل و تقدیم مرجوح بر
راجح و آن از حکیم صادر نمیشود و دیگر آنکه یسوع مسیح ع در مقام نورانیت بتسبیح و تحمید و
تقدیس الهی مشعوف بوده و در مقام قرب بوده اند و محل علوم و حکمت و معرفت و شرافت و کرم
بوده اند و انجیل آنحضرت ع بر حق بوده و الا ن هم آن انجیل نزد اهل حق موجود است و لی
انجیل نصاری محرف نشده و اوصیاء حضرت عیسی ع بر حق و معصوم و هادی خلق بوده اند
و روح القدس معین و قرین آنجناب بوده و ترک اولی از آنحضرت صادر نشد و از اینجهة از
حضرت آدم افضل بوده اند خداوند عالم جل شانه هم علوم را بآنحضرت عنایت فرموده و علوم
بدایع نیز بتدریج بر آنجناب نازل شده و حیات دارند و در آسمان چهارم بعبادت حقتعالی مشغول
و پیوسته فیوضات ربانیه بآنحضرت فایض می شود و در زمان ظهور حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه نازل
میشود

میشود و با شمشیر بر حسب عبرت نبی و آیت جنگ میفرماید و بحضرت قائم ع اقتدا مینماید و دجال را بقتل رسانده
وانتقام میکشد از کسانی که بخدا ایمان نیاورده اند چنانکه بعضی از اینمطالب در انجیل نصاری و تمام
اینمطالب در انجیل حضرت عیسی ع مسطور گشته پس صاحب بصر ائی گفت دلیلی بر نبوت حضرت محمد ص
نیست و معجزه نداشته و تواتر معجزات آنحضرت میانه مسلمین کفایت نمیکند ولی نبوت حضرت یسوع ع
بنص توریة ثابت شده جواب اولاً ادله سابقه کافی در ثبوت اینمطلب است و دیگر آنکه هرگاه
یهودی بیاید و منکر نبوت یسوع شود نصاری و همچنین مسلمانان او را مجاب میسازند باینکه حضرت
یسوع ع معجزات متواتره داشته و در توریة و زبور و سایر کتب سماویه تصریح بنبوت آنحضرت شده
وانجناب مدعی نبوت شده اند و دعوای آنحضرت مقرون بتقریر خداوند عالم بوده که رادعی نباشد
بلکه مصدق مدعا باشد حاصل آنکه باین ادله قاطعه جواب یهود را میدهند حال جمیع این ادله بنحو اکمل و اتم
بر نبوت حضرت خاتم ص موجود است و اگر نصاری بگویند معجزات حضرت خاتم ص بتواتر مسلمانان
ثابت شد بلکه باید نزد خصم متواتر باشد یهود نیز همین سخن باطل را بالنسبه بمعجزات یسوع ع خواهند گفت
و جواباً از هر دو اینستکه تواتر در نزد هر مقام که محقق شد مفید یقین است و دیگر آنکه کلام نصرانی
مذکور که میگوید نبوت حضرت یسوع ع بنص توریة ثابت میشود محل کلام است بجهة اینکه تمسک
بکتاب توریة منوط است بثبوت صحت آن و نبوت موسی منکرین آنحضرت خواهند گفت که معجزات حضرت
موسی علیه السلم میانه یهود و نصاری و مسلمانان ثابت است و متواتر است نه در میانه منکرین آن
حضرت و هکذا و جواب از همه این شبهها اینستکه تصدیق نبی سابق و لاحق جمیعاً را دلیل بر حقیت
متواتر گرفت و دیگر آنکه این آیه کریمه اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ دلیلست بر تحقق اینمعجزه زیرا که
هرگاه این معجزه واقع نشده بود اخبار بوقوع آن ممکن نبود و محل تکذیب جمیع خلق میشد و تکذیب
آن متواتر می شد و حال آنکه صحت و ثبوت آن متواتر شده است و بعضی از نصاری مثل صاحب
کتاب میزان الحق و غیره تفسیر کرده اند این آیه کریمه را بروز قیامت و گفته اند انشق بمعنای سینشق میباشد
یعنی در وقتی که روز قیامت خواهد آمد ماه شکافته خواهد شد و تمسک نموده اند باینکه
بیضاوی از بعضی نقل کرده که گفته یعنی ماه در روز قیامت شکافته میشود و اینمعنی از چند جهت
باطلست اول آنکه انشق فعل ماضی است و دلالت آن بر مستقبل باعتبار مبالغه در وقوع مجاز است و مجاز بدون قرینه

در کلام خدا مذکور است واقع نمیشود حاصل آنکه مقتضای ظاهر این آیه اینست که قیامت نزدیک شد و قمر منشق شد پس ظاهر میشود که شق القمر که از معجزات است وقوع آن علامت نزدیک شدن قیامت است زیرا که قیامت بدون وجود خاتم عم متحقق نخواهد شد و بعثت آنحضرت شرطست که باید قبل از قیام قیامت متحقق شود در شق القمر معجزه و علامت آن میباشد و مراد از نزدیک شدن قیامت ظهور بعثت حضرت خاتم است که رسالت او پیوسته است بقیامت کبری دویم آنکه از تفاسیر متواتره معلوم میشود که این آیه وقتی نازل شد که قریش مطالبه معجزه نمودند و باشاره آنحضرت قمر منشق شد و اگر نصرانی بگوید تواتر مسلمانان برای خصم کافی نیست وجواب از هر دو گذشت توضیح تواتر معجزات حضرت یسوع مسیح عم یا از نصاری است و ایشان مثل عمیانند یا از یهود و نحو ایشان و ایشان منکرانند یا از مسلمین و تواتر میان ایشان منتهی بپیغمبر ایشان میشود و آن منوط بثبوت نبوت و عصمت آنحضرتست و نبوت آنجناب منوط بثبوت معجزه است پس معلوم شد تواتر در هر مذهبی حجت و مفید علمست سیم آنکه بعد از کلمه وانشق القمر خدا فرموده وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ و از این امر مستفاد میشود که مراد از وانشق القمر اظهار معجزه بوده و کفار آنرا سحر میدانستند هر چند این عبارت بنحو عموم نازل شده اما مورد آنرا باید شامل باشد زیرا که تخصیص مورد در کلمات عرب واقع نمیشود و منافی با وضع عبارت فصیح ایشانست نصرانی گفت مسلمانان قائل بوجود نسخ شده اند و میگویند شریعت لاحقه ناسخ شریعت سابقه است و مسیحیان را اعتقاد اینست که نسخ جایز نیست بلکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه است و شریعت حضرت یسوع عم مکمل سایر شرایع است و اعتقاد مسلمانان اینستکه نسخ تبدیل باحسن و اصلح است چه بسا میشود که خلق در زمان موسی عم ناقص تر از زمان یسوع عم بوده اند لهذا احکام حضرت عیسی ع بنحو اکمل وارد شده است چنانکه خدا تعالی میفرماید ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها و لهذا احکام حضرت خاتم عم باقی و برقرار است تا قیامت یعنی بعد از وفات آنحضرت دیگر نسخ جایز نیست زیرا که وحی بوفات آنجناب منقطع شد و احدی نیامد و نخواهد آمد که دین آنحضرت را منسوخ کند حاصل آنکه شریعت لاحقه مکمل شریعت سابقه میباشد و لیکن مع ذلک نسخ جایز است و مرجع نسخ بهمین تکمیل است و مستلزم نقصان نیست و لیکن نصاری توهم کرده اند که نسخ با تکمیل منافات دارد و در باب هفتم از کتاب انجیل یوحنا نوشته است که عیسی ع در جواب یهود فرمود که

شرح
نیز خود هنل
گفت که تواتر میان
نصاری در معجزات
حضرت یسوع ع
کافی نیست
صحّ

صح

من اینکار کرده ام شما چرا ن هستید که موسی شما را امر بختنه کرده و حال آنکه از موسی نیست بلکه از آباءست
و شما در روز سبت هم آدم را ختنه میکنید الخ مصنف گوید این آیه از انجیل دلیلیست بر ثبوت ختنه
پس نصاری نسخ الحاجز عمل ننموده اند چرا ختنه را ترک کرده اند بلکه جمیع احکام سبت را ترک کرده اند و منسوخ
ساخته اند ولی اعتقاد ما اینست که ختنه در شریعت عیسویه نیز منسوخ نشده و برقرار است و جمعی
از نصاری توهم کرده اند که اعتقاد مسلمین در نسخ اینستکه کتاب لاحق کتاب سابق و جمیع آنرا باطل
میکند و این نسبت خلافست بلکه در قرآن بواضحی تمام کتب سماویه را تصدیق فرموده میفرماید
مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ الآية بلکه نسخ تبدیل بعضی از احکام سابقه است بحکمی
که اصلح و انسب باشد بحسب ازمنه و امکنه و اشخاص و سایر خصوصیاتها و بر دلیل نصاری
بر بطلان و امتناع نسخ در کلام خدا چند امر است که بعض از آن در ذکر تا میزان الحق که در معنی میزان
الباطلست ذکر نموده اول آنکه لازم میاید که کتاب سابق ناقص باشد زیرا که اگر کامل باشد حاجت
بنسخ نیست و دیگر آنکه احکام و کتاب مقرون بمصالح حقه باشد از خدای تعالی صادر میشود
اگر مطابق با حق باشد پس ضد آن باطل خواهد بود و تبدیل حق بباطل صحیح جایز نیست و جواب این
مطلب ظاهرست زیرا که نقص در احکام نیست بلکه نقص در قابلیات و استعدادات خلقست و
ازینجهت است که احکام در عصر هر رسولی بتدریج نازل میشود و دیگر آنکه نصاری معترف هستند
که انجیل مکمل توریة است پس اگر توریة ناقص بوده بحث نصاری که بر نسخ نموده اند وارد میشود
و اگر کامل بوده حاجت بتکمیل ندارد و تبدیل باحسن و اصلح راجع بهمین معنی است پس احکام رسول
لاحق و احکام لاحقه از جهت تکمیل شریعت سابقه و تکمیل امتهاست و معلومست که جمله از احکام
کامله بر حسب ازمنه و امکنه مختلف میشود و دیگر آنکه ممکنست که حکم متناقض در دو زمان هر دو
حق باشد دویم آنکه از تعلیمات انجیل مستفاد میشود که آیات منسوخ نخواهد شد چنانکه نوشته اند که تا آسمان
و زمین برقرار است احکام انجیل برقرار است چنانکه در انجیل در آیه ۳۳ فصل ۲۱ لوقا مرقومست که آسمان
و زمین خواهند گذشت ولکن کلمات من نخواهد گذشت و در آیه ۱۸ فصل پنجم متی نوشته است تا آنکه
آسمان و زمین زایل نشود چیزی از شریعت زایل نخواهد شد تا آنکه همه کامل نشود جواب اولاً صحت
انجیل ثابت نیست چنانکه گذشت و ثانیاً عموم این آیات قابل تخصیص است و ثالثاً کلمات صحیحه از انجیل و شمه

بنوز

بنبوت حضرت خاتم صلعم واحکام اوست پس احکام انجیلیکه تغییر نیافته است بنوعی که مشتمل بر تصدیق حضرت محمد صلعم بوده

باقی و برقرار است و تا قیامت زایل نخواهد شد وحاصل این معنی راجع می شود بثبوت احکام منسوخه

انجیل تا زمان بعثت حضرت محمد صلعم واینکلمات با انجیل این نحو بیان است تا قیامت سیم نصاری گفته که

انجیل بسبب هدایت مردم نازل شده است پس باید در زمین باقی و برقرار باشد و تا روز قیامت در زمین منتشر

باشد پس احکام ان برایم لا محاله جاری و برقرار است جواب اوّلاً این مطلب وا صحت اتی که گوییم ایات انجیل

برای هدایت خلق بود تا زمان بعثت حضرت خاتم صلعم وقول باستمرار ان منوط است باینکه حضرت

یسوع عم وبطلان انیقول واضح شد وثانیاً هر چند انجیل برای هدایت خلق نازل شد ولی حفظ کتاب بر

خدای تعالی واجب نیست بلکه در بعضی از کتب نوشته اند که انجیل صحیح باسمان بالا رفت ومسلم است که

این اناجیل لوقا ویوحنا و برقس ولوقا تالیف نموده اند وکلمات متناقضه کثیره در ان مسطور گشته است

پس چگونه میتوان گفت که این اناجیل با انجیل اصلی مطابقست وایضاً شکی نیست در اینکه حضرت یسوع عم

نیز بجهت هدایت خلق بنزول اجلال فرموده وباعتقاد مسلمانان باسمان صعود فرمود وباعتقاد نصاری

شهید شد وبعد از سه روز باسمان صعود فرمود پس بقاء انجیل هم در زمین واجب نبود وثالثاً این

دلیل بر دعوی جواز نسخ ندارد زیرا که وجه مسلم از انجیل بالنسبه بزمان حضرت مسیح عم است وبقا

ان در زمان حضرت خاتم صلعم محل انکار است ودلیل بر جواز نسخ وبطلان انکار نصاری چند سطر

شاهد است آنکه نصاری میگویند انجیل تکمیل توریة کرده است اگر میگویند که توریة در اول کامل

بوده که هیچ نقصی در ان نبوده پس تکمیل چه معنی دارد واگر نقص داشته پس اگر میگویند در عهد

موسی حاجت بکامل بوده لازم میاید که موسی تقصیر در تبلیغ نموده باشد واین امر منافی رسالت او

دارد ومیدانیم هیچ تقصیری ننموده واگر میگویند حاجت بکامل نبود پس لازم میاید که تکمیل بیفایده

باشد واگر میگویند در زمان موسی عم حاجت تکمیل نداشت ودر زمان یسوع عم تکمیل لازم شد

پس معلوم میشود که امور الهیه نسبت بازمنه مختلف میشود چه ضرر دارد که حکمی در زمانی ثابت و

در زمانی غیر ثابت باشد ومرجع نسخ بهمین مطلب است ب اینکه نصاری میگویند نسخ در غیر این

شریعت نبوده واینقول از جهت عدم اطلاع انها است بر کتب سابقه زیرا که اختلاف کتب سابقه

واضح واشکار است ودر صورت صحت هر چه ان نسخت ج یوسف ابن الیوکه که از فضلای بنی اسرائیل است در فصل

سیم از باب چهارم از کتاب عقاید ذکر کرده که تتبع در کتب سابقین کردم و یافتم که حلال خدا در وقتی حرام گردد
و حرام در وقتی حلال میشود د در فصل سی و یکم انجیل متی نوشته است که طایفهٔ فریسیون از
عیسی ع پرسیدند که چه میگوئی ای استاد در طلاق پس عیسی ع پرسید که موسی چه فرموده گفتند
گفته هر که طلاق بگوید و طلاق نامه بنویسد و زن را رها کند عیسی ع فرمود که ابتداء خلق بشر
انها را زن و شوهر خلق کرده و کسی را که خدا تزویج کرده ایشان تفریق نمیکند الخ انتهی در
فصل پنجم انجیل متی مذکور است که عیسی علیه السلام فرمود با اولین چنین گفته شده پس حکمی را بیان
میکند و من چنین میگویم و نوعی دیگر بیان میکند و تا آخر انفصل این مضمون است ق از تورات مستفاد
میشود که برادر و خواهر نزدیکان بودند و تا زمان نوح ع خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح ع
اکل مطلق حیوانات حلال شد چنانکه در سفر اول تورات نوشته است که خدا بنوح فرمود که هر چه
حرکت میکند و زنده است برای شما خوراک خواهد شد چنانچه از زمان آدم ع تا حال بوده
و هر چه که از زمین میروید دادم بشما و هر گوشت را بخورید مگر گوشتی که در آن خون باشد تا آنکه
حضرت موسی علیه السلام اهل [illegible] را بر وجهی خاص حرام نمود و همچنین بعضی از حیوانات را
حرام کرد چنانکه در تورات میفرماید اینست الحیوانی که باید گوشت آنها را بخورید گاو و گوسفند
و گوزن و بز و پازن و میش و آهو و ثور که گاو نر است و نامور که بمعنی شتر نر است و کار کوهی
و هر حیوانی که ناخن او شکافته باشد و نشخوار کند اما از حیوانی که نشخوار میکند و سم او شکافته نیست
شتر و خرگوش و روباه گوشت را نخورید و بعد از آن میفرماید خوک نیز چنین است که هر چند ناخن شکافته
دارد اما چون نشخوار نمیکند حرام است و گوشت او را نخورید و او را باعضای خود مس نمائید
ز قبل از نزول تورات تزویج یکمرد دو خواهر را حلال بوده و در تورات جمع میان دو خواهر حرام شد
چنانکه از پاراش اخرموث مستفاد میشود ح ساختن مذبح که موضع مرتفعی است
بجهة گذاشتن قربانی میساختند در اول بعثت موسی ع بود و بعد از چند وقت حرام شد ط
آنکه حضرت ابرهیم ع مامور شد بذبح ولد خود و بعد از آن ممنوع شد و فداء رسید ی گوئیم
اگر انجیل تکمیل تورات است و نسخ جایز نیست پس چرا طایفهٔ نصاری دست از سبت و احکام آن برداشتند
و یکشنبه را روز عبادت خود قرار دادند و حال اینکه آیات متعدده در تورات در وجوب حفظ سبت وارد شده

یا آنکه چگونه نصاری دست از ختنه بر داشتند و حال آنکه در مواضع عدیده از توریة امر بختنه وارد شده چنانکه
در سفر اول در اواخر پاراش لخلخا از توریة میفرماید پسر که داخل ابتو اگر ختنه نکنی او را هیئت شود
حالا شد در میان قوم و شرط عهد آنکه نگاه نداشته و در همان سفر مکرر بحضرت ابرهیم ع خطاب شده که
ختنه کنید و میثاق ابدی مرا نگاه دارید و در توریة تصریح شده که مراد بختنه آنستکه زیادتی گوشت
الت رجولیت را قطع نمایند و حال نصاری بر خلاف توریة ختنه را بقطع علاقه و ترک شهوات تفسیر
نموده اند **یب** آنکه نصاری چگونه شراب میخورند و حال آنکه در جمیع کتب سابقین حرمت آن
رسیده چنانکه در اینکتاب جمله از مواضع آن بیان شده **یج** آنکه چگونه نصاری خوک و وزغرا
بی ذبح میخورند و حال آنکه در توریة منع رسیده **ید** آنکه نصاری پرده حجاب بر داشته اند و حال آنکه
کتب سابقین امر بحجاب شده **یه** چگونه غسل جنابت را ترک کرده اند و حال آنکه در توریة امر بان
شده **یو** چگونه نسخ جایز نباشد و حال آنکه هوشع پیغمبر ع در کتاب خود به بنی اسرائیل خبر داده که فرح
باطل خواهیم کرد عیدها شادیهای ایشانرا و ماههای ایشانرا و عیدهای ایشانرا **بن** شکی نیست که
احکام و شرایع و مصالح و مفاسد باختلاف زمان و اشخاص و حالات ایشان مختلف میشود و
بسا میشود که موافق مصلحت زمانی حکمی میشود که زمان دیگر اقتضای خلاف آن میکند و بسا میشود
که مصلحت در بیان مدت حکم اول نباشد پس آنرا مطلق میفرماید و چون آن مدت منقضی شد حکم دیگر را
بیان میفرماید و حکم اول را نسخ میفرماید یعنی آخر مدت حکم اول را بیان میکند و این منافی علم الهی
بماضی و حال و مستقبل نیست چنانکه موسی در اول مامور شد بهدایت و دعوت فرعون و بعد
مامور شد که بنی اسرائیل را برداشته بیرون رود **یح** در سفر اول توریة در ضمن حکایت طوفان
نوح علیه السلام نوشته که چون خدا تعالی دید قباحت ایشان در زمین بسیار شده بود پس پشیمان شد در
تاب بعمل آوردن ایشان و تاسف خورد در دل پس گفت برطرف خواهم کرد ایشانرا از زمین الخ پس اگر
نصاری پشیمانی و تاسف را تاویل میکنند در نسخ نیز چنین بگویند **یط** خصوصاً نکاح دو خواهر نزد نصاری
متعارف نیست و در مذهب یهود و سایر سابقین خلاف آن منتشر و متعارف بوده **ک** در دین حضرت
موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و غیرهم جمعها ثابت برقرار بوده و در دین عیسی ع جمعها ثابت نبوده **و** ایضا
نفقها در دین حضرت موسی ع ثابت نبوده بلکه خلاف آن برقرار بوده و ترویج و معاشرت با خلوق مطلوب بوده و در

ملت حضرت یسوع ع رهبانیت برقرار و مطلوب کردید و در بعضی از کتب نوشته‌اند در زمان سابق تزویج بعضی
از محارم جایز بوده و در توریه حرام کردید کذا ذبایح و قربانیها را بعبرسابقه با اعتراف ایشان منسوخ
گشته و شواهد این مطلب بسیار است و آنچه ذکر شد در اینکتاب اکتفا میشود ادله ظاهر دلیل قول کسانی
که منکر نسخ شده‌اند دو امر است اوّل آنکه نسخ مستلزم بدا و ندامت است و آن در حق حق تعالی محال است
دوّیم آنکه انفعل اگر مشتمل بر مصلحت باشد نهی از ان صحیح نیست و اگر مشتمل بر مصلحت نباشد امر
بان تعلق نمیگیرد جواب از اول آنکه نسخ مستلزم ندامت نیست بلکه اثبات حکم است در زمانی و رفع است
بالنسبه بزمان دیگر و بدا اظهار بعد از اخفاء است و مانعی از تحقق آن نیست و جواب از دوّیم آنکه
نقل کلامی میشود که مشتمل بر مصلحت باشد در زمانی و بعد از ان زمان در زمان دیگر آن مصلحت موجود
نباشد یا آنکه انفعل در زمان دوّیم مشتمل بر مفسده باشد و اینمعنی باعث بر تغییر حکم و نسخ است
مصنّف گوید نصرانی مذکور در مجلس دیگر حاضر شد و چون بر حجج مسطوره اطلاع یافت
نسخ را بالنسبه باحکام سابقه معترف شد و لیکن گفت کتب نسخ نشده و تعلیم کتب سابقه لازم است نفی گفتم
اوّلا کتب سابقه تحریف شده و ثابت نیست که این کتب مدونه با انها مطابق باشد و دیگر آنکه کتاب
مشتمل بر احکام است پس چون بعضی از احکام شریعت سابقه نسخ شود بعضی از کتاب نسخ شده و مرجع
نسخ بهمین مطلب است و دیگر آنکه در باب ۱۶ از انجیل لوقا نوشته است که شریعت و پیغمبری تا یحیی بود
والحال بشارت داده میشود بملکوت خدا و هر کسی سعی در ان در میاید و آسان‌تر است آسمان و زمین را
زایل شدن تا آنکه نقطه از شریعت زایل شود پس هرگاه بظاهر عبارت اول متمسک شوند لازم میاید
که عیسی ع پیغمبر نباشد و حال آنکه نصاری و مسلمین متفق بر نبوّت و رسالت آنجناب هستند پس این
عبارت از انجیل غلط است و لیکن آنچه نوشته است که الحال بشارت داده میشود بملکوت خدا اشاره است
بنبوّت حضرت خاتم ص که باید در زمان عیسی ع بشارت داده شود بآمدن آن نور کلّ و هیکل توحید و
مظهر اسماء و صفات و ملکوت اقرب جمیع امور است بخدا سبحانه تعالی و این اشاره است بمقام قاب قوسین
او ادنی که محل واسطه فیوضات و منبع کمالات و مرتبه نور الانوار باشد و زایل نشدن شریعت اشاره
بمرتبه خاتمیت آنحضرت است زیرا که حضرت خاتم ص صاحب شریعت است و جمیع شرایع فرع است و جمیع
علوم منتهی بآنحضرت میشود و ممکن نیست که مراد از این عبارت احدی از شرایع سابقه باشد زیرا که نسخ در جمیع

انبیا

لهذا ثابت و متحقق شد که شریعت حضرت خاتم ص تا روز قیامت باقی و برقرار است پس مدلول عبارت مذکوره
مقصود در شریعت محمدیه ص میباشد نه نصرانی مذکور و گفته مراد از ملکوت خدا مرتبه الوهیت حضرت
یسوع است که آن نور ازلی و کلمه خدا بوده و همیشه هست بجهة آنکه خدا ایشان هرگز بی نور نبوده
و روح القدس حیات خداوند است و حیات خدا نیز ازلیست و مثل خدا مثل آفتاب است که با نور
متحد است و هرگز بی نور نیست و مثال دیگر آنکه انسان نفس و روح و عقل انسانی دارد و اینها سه
میباشند بحسب مفهوم و یکی هستند بحسب مصداق پس وحدت موجود و کثرت باهم منافاتی ندارد
پس عیسی ع در مرتبه نور ابنیت و الوهیت همیشه با خدا بود و از کلمه خدا بود و مرتبه خالقیت و
مخلوقیت هر دو برای آنحضرت ثابت بود جواب آنست که هرگاه عیسی ع قدیم باشد تعدد قدما لازم
میاید و از ادله توحید باطلست و هرگاه سه واجب الوجود باشند ترکیب و افتراق وحدت و سایر
لوازم امکان لازم میاید و آن با مرتبه وجوب ذاتی و قدم و لوازم وجوب منافات دارد و مرتبه خالقیت
و مخلوقیت در یک مصداق ممتنع الوقوع است مثل امتناع اتصاف یک مصداق بمرتبتین وجوب و امکان
و دیگر آنکه اگر دو خالق موجود باشد لازم میاید شرک یا اجتماع علتین در معلول واحد و این جمله
محال و ممتنع است چنانکه گذشت و دیگر آنکه جمیع پیغمبران ع نبوت و رسالت یسوع علیه السلام را خبر داده اند و
آنحضرت در کمال مرتبه عبودیت بود و خدا را عبادت و اطاعت مینمود و این جمله با مقام الوهیت
منافات دارد بلکه از لوازم بشریت امکانست و نزد نصاری چون حقیقت وجوب وجود و معنا امکان از
یکدیگر تمیز نداده اند عیسی ع را خدا دانسته اند نصرانی گفت عیسی علیه السلام بلکه هیچیک از پیغمبران وصی
نداشته اند جواب اینکه شمعون الصفاء که او را پطرس مینامند و چند نفر دیگر از حواریین اوصیای
حضرت یسوع ع بوده اند و در باب ۱۶ از انجیل متی در آیه ۱۸ نوشته است که عیسی ع فرمود من نیز ترا میگویم
که توئی پطرس و بر این سنگ کلیسای خود را بنا خواهم نمود و کلیدهای مملکت آسمان را بتو خواهم بخشید
و هر چیز را که تو در زمین ببندی در آسمان نیز بسته خواهد گشت الخ و دیگر در آخر انجیل متی نوشته است
که عیسی ع بآن یازده شاگرد فرمود که تمام قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است بروید و تمامی
قبایل را شاگرد نمائید بغسل تعمید دادن و ایشانرا بمحافظت کردن هر آنچه شما را فرمودم امر نمائید
در تورات در کتاب تکوین الخلایق نوشته است که چون خدای تعالی آدم را خلق فرمود فرمود که خوب نیست که آدم

تنها باشد

نهایا شد یا فرزندیم برای او جفتی از جنس خودش الخ حال در ملت نصاری این حکم منسوخ و ترک تزویج راجح است
پروس صاحب مسطوره میگوید که مسلمانان مدعی شده که کتب انبیا را مسلمانان تحریف نموده اند گوییم
این ادعائی است از شما و قبول کرده نمیشود مگر با اثبات که چه شخص تحریف نموده و کی نموده و چرا نموده و باید
مدعی تحریف اثبات کند چنانکه بر مدعی سرقت را بدون ثبوت تصدیق نخواهند کرد جواب از چند وجه است
اول آنکه امیر دانسته معنای مدعی و منکر را نشناخته و مطلب مسلمین را در این باب ندانسته بحث نموده
مسلمانان کتب پیغمبر را تصدیق دارند ولی میگویند یهود و نصاری کتب عدیده آورده اند و مدعی
شده اند که اینها کتب انبیاء ع هستند و آیات اینها از وحی نازل شده تا ما احکام و آیات اینها را حق بدانیم و اطاعت
نمائیم و دلیلی برای اهل کتاب بر صحت مدعای اینها نیست لهذا کتب اینها مردود است مگر آنچه از آیات
و احکام اینها که مطابق شرع حضرت خاتم ص است حاصل آنکه مسلمانان کتب انبیا ع را رد نکرده اند
بلکه کتب یهود و نصاری را باطل میدانند دوم آنکه اختلاف معانی این کتب و تناقضی که سابقا ذکر
شد دلیلست بر اینکه این کتب تحریف شده و در کتب نصاری نوشته است که یهود توریت را جمع کردند
و لا عن شعور یا اختیار خود کاملا کردند و اینمعنی مستلزم تحریف است چه آنکسانیکه توریت را جمع
نمودند معصوم نبودند و تمام آن ممکن نیست که بر طبق حق و واقع و مجتمع شود سیم آنکه از اول و چهارم
انجیل متی و در فصل دهم انجیل لوقا در میلاد عیسی ع بنحو اختلاف ذکر شده اگر تحریف لفظی یا معنوی
واقع نشده سبب این اختلاف چیست چهارم آنکه در فصل دوم انجیل لوقا نوشته است که ملائکه
بر مریم ع نازل شدند و باو گفتند مترس رسیدی بنعمتی از خدا و خواهی زائید پسری و بخوانی اسم او را
یسوع و عظیم خواهد بود و خدا کرسی داود را باو خواهد داد و مالک می شود بیت المقدس را از برای
پادشاهی او نقصانی نیست پس اگر تحریف نشده و این همان انجیل حواریین است کو مالکیت بیت المقدس
تا ابد و کو پادشاهی بی انقضاء که مذهب نصاری بنزد یهود رفت و بصورت اول با خدا متحد شد پنجم در
فصل دوم انجیل مرقس نوشته است که یحیی بعد از آنکه مردم را غسل میداد و بشارت بعیسی ع میداد
گفت ایمان بیاورید بانجیل الخ مصنف گوید آن انجیلی که حضرت عیسی ع آورده در آن زمان موجود
بود و یحیی آنرا تصدیق فرموده و آن انجیل موجود نیست بجهة آنکه اناجیل اربعه یقینا بعد از
عیسی ع نوشته شده و در زمان یسوع ع موجود نبود و بعد از فقد بعضی از حواریین و غیرهم آنها را جمع

نمودند

نمودند و صدق و صحت آنها منوط بثبوت نسبت بلکه تألیف غیر معصوم است که خالی از خطا و سهو و نسیان نیست چنانکه غالباً
بتحریر رسیده است و بمجرد شک در عدم اعتبار آنها کافیست ششم جرانیم نصرانی که ترجمه
توریة را نوشته نصارای او را محل حلول روح القدس و مؤید میدانند و سیصد و هشتاد سال بعد
از عیسی علیه السلام بوده و امر دین نصاری امروز باو منتهی میشود و این جرانیم در ابتداء ترجمه توریة
صریحاً معترف بتحریف و نقصان کتب شده است و قول جرانیم را هرگاه معتبر ندانند جمیع مبانی احکام
و طریقه آنها باطل میشود هفتم آنکه از کتب نصاری مستفاد میشود که بعد از آنکه یهود را ببابل زنجیر بند نمودند
خط خود را فراموش کردند و مضامین توریة در نظر ایشان نبود و ظاهر است که بعد از آنکه مدت
اسیری طول بکشد که خود را فراموش کنند البته عمده مضامین توریة نیز از نظر آنها محو شده و نوشتن
مجدد محل تغییر و زیاده و نقصان میباشد و همین نقص و تغییر در اناجیل اربعه نیز موجود است که
بعد از رفتن یسوع ع باسمان مردم انجیل را جمع نمودند و البته زیاده و نقصان بسیار در آن واقع شده
چنانکه گذشت هشتم در باب ۱۱ از انجیل مرقس نوشته یسوع فرمود اگر از کسی شکایتی دارید عفو
نمائید تا آنکه پدر شما که در آسمانست نیز خطاهای شما را بجهت شما بیامرزد و هرگاه که نبخشید
پدر شما که در آسمانست نیز گناهان شما را نخواهد بخشید الخ حال میگوئیم اولاً خدای تعالی منزه از
مکانست و در آسمان مکان او نیست پس چگونه در انجیل مکان آسمان را برای او معین کرده و ثانیاً
اینرا نیز مستفاد میشود که عفو از گناهان خلق سبب عفو خدا است و حال آنکه مقتضای جمله از آیات
از انجیل متی و یوحنا و مرقس و اعتقاد نصاری اینستکه محض ایمان بیسوع مسیح نجات دهنده و
بخشنده گناهانست و دیگر آنکه نصاری اعتقاد بالوهیت مسیح ع دارند و در اینجا یسوع ع خدا را
بخشاینده گناهانست نهم در باب هفتم از انجیل یوحنا نوشته که یسوع ع فرمود که موسی شما را امر
بختنه کرده و با اعتقاد نصاری نسخ و بداء جایز نیست و از آیات انجیل و اعتقاد نصاری مستفاد میشود
که احکام انجیل مطابق احکام توریة بلکه مکمل توریة است پس چرا نصاری ختنه را ترک کرده اند
بلکه نقل یسوع دلیل بر امضاء میباشد دهم از باب اول از انجیل متی مستفاد میشود که یسوع ع
از نسل داود پدر سلیمانست و مسیح پسر او داشت و در باب ۱۲ از انجیل مرقس نوشته که یسوع
فرمود چگونه نویسندگان میگویند که مسیح فرزند او داشت با وجود آنکه خود داود بواسطه روح القدس

کفره

کفر است بدبستیکه خدا گفت بخداوند من که بر دست راست من بنشین تا دشمنان ترا در زیر
اقدام تو کنانم الخ غرض اینست که این اختلاف دلیلست بر بطلان و یقینا یکی ازین دو مطلب
کذبست و کذب در کتاب خدا نیست یازدهم در باب چهاردهم انجیل مرقس نوشته که یسوع فرمود
نان را بگیرید و بخورید که این جسم منست پس جامی را گرفته بانها داد و ایشان آشامیدند و ایشان را فرمود
که این خون منست و بعد از چند آیه نوشته است که پطرس بیسوع گفت که اگر همه لغزش یابند من
نخواهم یافت عیسی ع فرمود که تو مرا سه بار انکار خواهی نمود الخ مصنف گوید کذب عبارت
اول واضح است و پطرس اسم شمعون الصفا است و از اوصیای حضرت یسوع و معصوم بوده
و جمله از آیات انجیل دلالت میکند بر رفعت و جلالت او و گواهی میدهند چنانکه در باب دوم از
انجیل لوقا نوشته است که شمعون مردی عادل و متقی بود و منتظر تسلی اسرائیل میبود و روح
القدس بر او بود از روح القدس الهام یافته الخ پس چگونه ممکنست که سر مرتبه یسوع علیه السلام را
انکار کند و حال آنکه انکار رسول مستلزم انکار حقیت دوازدهم در باب سیزدهم از انجیل
مرقس نوشته که یسوع ع به پطرس و یعقوب و یوحنا فرمود که بجهت اسم تمامی خلق شما را دشمن
خواهند داشت و این عبارت محض خلاف است زیرا که از خلق دشمن نشدند با ایشان مگر قلیلی
و اطلاق جمیع خلق را بر این جمع قلیل مجاز بعید بل ابعد است سیزدهم در باب سیزدهم از انجیل مرقس
نوشته که در آن روزهای کوتاه خورشید تاریک خواهد شد و ماه نور خود را باز خواهد گرفت و
ستارههای آسمان بر زمین خواهد افتاد آنگاه فرزند انسان را در ابر بقوت عظیم و جلال خواهند
دید الخ [حکمای] بدانکه ستارههای آسمان هر یکی بچندین برابر از تمام روی زمین بزرگتر است چنانکه نصاری
با دلائل نیطیلی در کتب خود اثبات کرده اند پس افتادن ستارهگان بر زمین محال و ممتنع است و
دیگر آنکه فرزند انسان که اشاره نموده اشاره بظهور حضرت قائم ع است و نصاری وجود آن حضرت را
انکار دارند و حمل این عبارت بیسوع یا غیر او ممکن نیست چهاردهم در باب سیم از انجیل یوحنا نوشته
که یسوع فرمود تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید و بعد از دو سطر دیگر نوشته
که فرمود تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمیتواند آمد الخ کسیکه در این صفحه از انجیل
تامل نماید میفهمد که بسیار بی معنی و مستهجن است و از طرز کلام عیسی ع خارج است و دیگر آنکه احکام

اب و روح متولد نمیشود بلکه منوط بعناصر اربعه هست یسوع از روح متولد شد نه از اب و روح ملکیه نیز
جسمیت و عناصر اربعه را نیز داشت و سایر پیغمبران از اب و روح متولد نشده اند پس مقتضای
انکلام انستکه نتوانند در ملکوت خدا داخل شوند و این معنی منافی با مرتبه نبوت و جلالت
انبیاء است پانزدهم در باب سیم از انجیل یوحنا یحیی را باسم رب نوشته و بعد از چند آیه دیگر نوشته که
یحیی ع گفت من مسیح نیستم بلکه فرستاده شده ام که پیشرو او باشم الخ شکی نیست در اینکه یحیی ع مرتبه نبوت
نداشته و امرزاد و محض مقلد و پیشرو کار عیسی ع بوده بلکه آنحضرت پیغمبر مستقل بوده و در انجیل نوشته
که یحیی ع یسوع را غسل تعمید داد و غسل تعمید در اعتقاد نصاری مکمل شخص است پس مطابق اعتقاد انها
یحیی سبب تکمیل یسوع شده و حال انکه یسوع در مرتبه کمال بوده و حاجت بتکمیل نداشت بلکه یسوع ع
اکمل از یحیی بود و نور کامل بود و دیگر انکه نصاری عیسی را خاتم میدانند و خاتم باید افضل انبیا باشد
پس چگونه یسوع را در تکمیل محتاج بحضرت یحیی دانسته اند که او را غسل تعمید دهد و دیگر انکه نصاری
یسوع ع را خدا میدانند پس چگونه محتاج خواهد بود در کمال خود باینکه یحیی ع آنحضرت را غسل تعمید
دهد و دیگر انکه در سه سطر بعد از ایشان نوشته است که یحیی ع فرمود خوشوقتی من باتمام رسیده است
و عیسی ع باید ترقی نماید و مرا باید که تحلیل روم آنکسکه از بالا میاید یعنی یسوع ع از همه کس بلندتر است
و آنکسکه از زمین است زمینی است و از زمین حرف میزند الخ مصنف گوید این عبارت محض خلاف است
زیرا که مرتبه یحیی ع در تحلیل نبود بلکه در ترقی بود و خوشحالی او باتمام نرسیده بلکه خوشوقتی او
بعد از موت است که بفیوضات ربانیه میرسد شانزدهم در کتاب توریه که از صحف موسی نامیده اند در
سفر تکوین الخلایق در فصل پنجم در آیه اول نوشته که روزیکه خدا آدم را افرید او را بصورت خدا ساخته
ایشانرا ذکور و اناث افرید الخ گویا کسیکه این عبارت را جعل کرده از طایفه مجسمه بوده که خدا را صاحب
صورت میدانسته که نوشته است خدا آدم را بصورت خدا ساخته و حال انکه بدلیل عقلی و اتفاق
همه رسل و اوصیا و اولیاء ع و سایر عقلا مسلم شده که خدا منزه از جسم و صورت است بجهت اینکه صورت
از مقوله کیفیات و ماهیات و حوادث و ممکنات است و هیچ وجه مشارکت و مشابهتی فیما بین واجب
الوجود و مخلوق نیست و فقیر تفصیل این مسئله را در کتاب مقامات العارفین و سایر کتب کلامیه
مشروحا نوشته ام بلکه همه حیوانات و جمادات و نباتات تسبیح حق تعالی را میگویند و معترف هستند که خدا تعالی

منزه

منزه از لوازم امکان و جسمیت و صورت است چنانکه معنی تسبیحها انها نیز بهمین معنی شهادت میدهد بلکه این معنی
با مرتبه توحید منافات دارد هفدهم نیز در فصل نهم از سفر تکوین از توریه نوشته است که هر چه زنده
می جنبد و تمام ماهیان دریا اند در دست شما تسلیم باشند و هر چند که زنده که کسند برای شما طعام
خواهند شد همه را چون علف سبزه بشما دادم اما گوشت را با جانش که خون او است مخورید بیقین که
خون شما را اگر جانهای شما است طلب خواهم نمود بلکه از دست هر حیوان و از دست ایشان طلب
خواهم نمود الخ این کلمات چند غلط دارد یکی آنکه هر زنده برای مردم در هیچ زمانی طعام نشده و جمیع
انها حلال نبوده بلکه بعضی از انها حرام بوده و بعضی حلال شده و هم چنین است گوشت در جمیع مذاهب
بعضی از اقسام انها حلال و بعضی از انها حرام شده حرمت جمیع اقسام گوشت حلال از ملل نگفته اند
اگر کسی گوید این حکم بالنسبه بشریعت نوح عم است و این حکایت تعلق با آن زمان دارد جواب گوئیم که مطابق
بعضی از آیات توریه شریعت نوح و خلیل علیهما السلام مطابق بوده و دیگر آنکه نصاری نسخ را منکر میباشند
و میگویند احکام شرایع سابقه همه برقرار است و انجیل مکمل توریه است و ناسخ نیست پس تخصیص
این حکم بالنسبه بزمان در مذهب انها راهی ندارد و بنا بر طریقه نصاری هرگاه این حکم در زمان سابق نوح
ثابت بوده باید در طریقه نصاری نیز برقرار باشد و حال آنکه عموم نصاری منکر این حکم میباشند و ایضا
در همین فصل نوشته که نوح آغاز زراعت نکرده و از شراب خورده مست شد الخ ای صاحب انصاف
ملاحظه کن چگونه نسبت شرب خمر را برسول خدا داده اند و حال آنکه سابقا حرمت خمر بر حسب کتب
سماویه معلوم شد و نیز ثابت شد که پیغمبر خدا باید معصوم باشد و دیگر آنکه شرب خمر باعث نقصان
عقل و فساد دین و دنیا است و رسول باید صاحب عقل سلیم کامل باشد و دین و دنیای خلق را انتظام
دهد هیجدهم در فصل یازدهم از سفر تکوین توریه نوشته شده که در تمامی زمین زبان و تکلم یکی بود و
دلایر بعد از آن گوید و گفتند بیائید تا خشتها را بسازیم و انها را با آتش بسوزانیم و بجهت خود شهری
و برجی که سرش باسمان برساید بنا کنیم الخ مؤلف گوید عبارت اولی با تواریخ معتبره منافات دارد و اختلاف
لغات مردم از زمان آدم برقرار شد و کلمات بعد با کلمات عقلاء منافات دارد که آتش خشت را نمیسوزاند
نوزدهم در فصل هفدهم از سفر تکوین الخلایق توریه نوشته که خدا با ابرهیم علیه السلام تکلم را با تمام رسانیده
از نزد او صعود نمود الخ شکی نیست در اینکه صعود و نزول از حرکات و صفات اجسام است و مستلزم امکان و حدوث

و بعضی دیگر

و تغیر و تبدل است و خدا تعالی منزه از اینها است و دیگر آنکه بعد از آیه مذکوره مسطوره نوشته است که ابرهیم پسر خود
اسمعیل را با تمامی زادگان شده کان خانه خود و هر ایچه ذکور بود در اهالی خانه خود در همان روز
گرفته گوشت غلفه ایشان را ختنه کرد الخ اگر نصاری مثل اهل اسلام میگویند این حکم از جانب خداست
پس چرا ختنه را ترک کرده اند و حال انکه ملت خلیل با ملت عیسویه و اسلام مطابقست و اگر میگویند
در ملت عیسویه این حکم برقرار نمانده پس چرا نسخ را انکار دارند و اگر میگویند حکم ختنه از جانب خدا
نازل نشده پس باید ملتزم شوند که این فقره از توریه غلط و خلاف و کذبست و چون سابقا ثابت کردیم
که حکم ختنه از جانب خدا است و در همه شرایع ثابت و برقرار است پس بر نصاری لازمست که ختنه
کنند بیستم در فصل نوزدهم از کتاب توریه در سفر تکوین نوشته که لوط ع اندرو ملک بخانه او ورده ضیافت
نموده نان برای انها اورده خوردند و حال انکه از کتب سماویه و تواریخ و قواعد عقلیه معلوم شده
که ملائکه چیزی نمیخورند بیست و یکم در فصل نوزدهم از سفر تکوین توریه نوشته که دختران حضرت لوط
باو شراب دادند و لوط اول با دختر بزرگ و بعد با دختر کوچک خود زنا کرد مؤلف گوید این دو معصیت
بزرگ را نسبت بحضرت لوط دادن بسیار قبیح و کذب عظیمست زیرا اگر لوط از جمله انبیاء صالحین بود
و گفتگوی انحضرت با اندرو ملک دلیل بر جلالت مرتبه او ست چگونه این عمل شنیع را نسبت بانجناب میتوان
داد و در فصل بیستم از همین کتاب نوشته که خدا در شب بخواب پادشاه امد و بر او گفت که بسبب زنی که گرفته
میمیری زیرا اگر زن شوهردار است الخ مصنف گوید انکه در خواب باید صورت باید داشته باشد و محال
و ممتنع است که خدا بخواب کسی در اید بلی بعضی از اقسام وحی و الهامست که در خواب مخصوص انبیاء ع
است نه انکه خدا خطاب میرسد مثل خطاب حضرت ابرهیم ع در باب ذبح اسمعیل و این وحی مخصوص پیغمبرانست
نه شامل این پادشاه ظالم بوده بیست و دویم در باب چهاردهم از انجیل یوحنا نوشته است که یسوع فرمود
ایا باور نمیکنی که پدر در منست و من در پدر سخن شما را است میگویم که انکسکه بر من ایمان اورد انکارهائی
که من میکنم او نیز خواهد کرد بلکه بزرگتر از این نیز خواهد کرد زیرا که من نزد پدر خود میروم و هر انچه
باسم من بخواهید انرا من خواهم کرد تا انکه پدر بسبب پسر جلال یابد الخ شکی نیست در اینکه کسانیکه بیسوع
مسیح ایمان اورده اند نمیتوانستند کارهای مسیح را از معجزات و غیره بکنند و هم که این معجزات کامله از انها صادر
نشد و حال انکه از این ایه مستفاد میشود که بزرگتر از معجزات عیسویه را نیز خواهند کرد و دیگر انکه عبارات او کا

از حلول است و این ممتنع است زیرا که حلول از لوازم امکان و تغیر و حدوث است چنانکه گذشت وجه دیگر آنکه نوشته
که پدر در پسر است و پسر در پدر و حال آنکه بدیهی است که دو شیء بالنسبه بیکدیگر محال و ممتنع است که هم ظرف
باشند و هم مظروف ظرف و مظروف حال و محل هستند متناقضین میباشند و وقوع تناقض در کلام
خدا ممتنع است وجه دیگر آنکه خدای تعالی غنی بالذات است و در جلال خود محتاج بمخلوق نیست بلکه مخلوق
در جمیع جهات محتاج بخالق است و خالق از مخلوق کسب جلال نمیکند و عقل و اتفاق رسل انبیا
شاهد است پس چرا مؤلف انجیل در اینجا نوشته است که پدر یعنی خدا بسبب پسر جلال یافت بیست و
سیم در باب پانزدهم انجیل یوحنا نوشته که یسوع ع فرموده که اگر شما از جهان میبودید جهان شما را دوست
میداشت اما از آنجا که شما از آنجهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیدم بهمین علت جهان
شما را دشمن میدارد الخ وجه در موضع دیگر از انجیل از قول یسوع ع نقل میکند که فرموده من از این جهان
نیستم و شما ها از اینجهان میباشید الخ و این دو عبارت تناقض و تعارض دارد بیست و چهارم در آخر انجیل
متی نوشته است که یسوع ع فرموده که دائم تا انقضای جهان با شما میباشم و این معنی با جمله از آیات انجیل
مخالف است در یکجا نوشته است که فرمود بانجائی که آمده ام خواهم رفت و در چند موضع نوشته است که فرموده
نزد پدر خود میروم و مشهور و مسلم است میان نصاری که یسوع ع بعد از این تا نزول نخواهد شد بزمین پس
معلوم شد که یسوع ع تا ابد با حواریین نخواهد ماند بلکه باسمان صعود فرموده و بعد از این بزمین
خواهد آمد پس این عبارت آخر انجیل مخالف تمام سایر آیات است و تاویل این عبارت بمعنی خلاف با معنای
آن کلمات است و فتح باب تاویل در کتب سماوی مستلزم الحاد است بیست و پنجم در سفر اول توریه نوشته
که خدا بنوح ع فرمود با خود ببر بکشتی از حیوانات پاک هفت هفت و از غیر پاک دو دو و از طیور هفت هفت
بعد از آن میگوید پس نوح از هر حیوانی دو دو داخل کرد چنانکه خدا فرموده بود بیست و ششم آنکه در
سفر اول توریه نظر کن در احوال ساره زن حضرت ابرهیم ع که او را بجهت خوف پادشاه خواهر خود خواند
دو دفعه آنرا نقل میکند با اختلاف تمام بیست و هفتم در باب شانزدهم از انجیل لوقا نوشته است که شریعت و
پیغمبری تا یحیی بود و الحال بشارت داده می شود بملکوت خدا و هر کس بسعی در آن در می آید الخ شکی نیست
که حضرت یسوع ع بعد از حضرت یحیی بوده بلکه در انجیل است که یحیی یسوع را غسل تعمید داد و این عبارت
دلالت بر خاتمیت یحیی ع دارد و این معنی با قول کافه مسلمین و تمام نصاری مخالف است تمام دارد نیز ایضا نیز مثل

مسلمانان

مسلمانان حضرت یسوع را صاحب شریعت و کتاب میدانند و ایضاً نصاری میگویند که حضرت یسوع ع شریعت حضرت موسی بوده را یعنی منافیست با عبارت سابقه که شریعت را بحضرت یحیی ع ختم میکنند و حال آنکه در مقام دیگر از انجیل نوشته است که حضرت یحیی ع خبر از آمدن پیغمبر دیگر داده است و دیگر آنکه این عبارت مستلزم نسخ و انتهاء شریعت است در زمان یحیی و احدی از نصاری انکار این امر نکنند و ایضاً در همین باب از انجیل نوشته است که آسمانها آسانتر است آسمان و زمین را زایل شدن از جا تا آنکه نقطه از شریعت زایل شود و این عبارت با عبارت سابقه منافی دارد زیرا که صریح بحث در آنکه شریعت ختم و تمام نمیشود و یحیی احکام شریعت باقی و برقرار است و ایضاً در باب پنجم از انجیل متی نوشته است که یسوع فرمود تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یکهمزه یا یک نقطه از شریعت زایل نخواهد شد پس هر کس یک حکم کوچک را تغییر دهد در ملکوت آسمانها صغیر شمرده خواهد شد عملاً بلوس و جرانیم مضل که احکام حضرت یسوع را تغییر داده اند چه قدر صغیر و حقیر گشته اند و دیگر آنکه نصاری اکثر احکام حضرت یسوع را تغییر داده اند و مع ذلک خود را تابع شریعت عیسوی که شریعت موسوی و خلیل است میدانند و حال آنکه شرب خمر حرام بوده و غسل جنابت و ختنه واجب بوده و ملتزم باحکام شنبه بوده اند و هکذا و عامه نصاری که این از منسر متابعت بزرگان خود را نموده اند و باحکام عیسویه ملتزم نیستند بیست و هشتم در باب دوم از انجیل یوحنا نوشته است که عیسی ع معجزه را شراب کرد و این معجزه اول آنحضرت بوده الخ و حال آنکه قبل از این مکرر معجزات آنحضرت را نقل نموده چنانکه بر متتبع در انجیل این مطلب واضح می شود و دیگر آنکه از آیات سماویه مفصلاً آشکار گردید که شراب حرام است چنانچه سابقاً ذکر شد پس بردن شراب و درست نمودن شراب نیز حرام است و حضرت یسوع ع پاک و منزه و معصوم بوده بیست و نهم در باب وقایع ترسیب واقعه قتل حضرت یسوع میان اناجیل تمام واقع شده سهام نظر بکشا و ملاحظه کن در فصل اول از انجیل متی و او فصل دهم از انجیل لوقا از و بین چه اختلاف میان این دو انجیل در میلاد حضرت یسوع واقعشده در اول میگوید یوسف جفت مریم و شوهر او پسر یعقوب و آن پسر میثان و آن پسر الیا در الخ و در دوم لوقا میگوید یوسف بن هالی بن مطیب بن ری بن ملکی و ایضاً در انجیل متی در فصل چهارم مذکور است که عیسی چون متولد شد هیرودس که پادشاه یهود بود چون از مجوس وصف عیسی ع را شنیده بود در صدد هلاکت او بود امر شد در خواب

بیدلهو

یوسف شوهر مریم که مادر عیسی است بردار با طفل بمصر رو الخ اگر این انجیل بهم راست است که کلام خدا
پس از کجا است این اختلاف و ایضاً جرانیم نصرانی در کتاب خود نوشته است که هفتاد مترجم انجیل را
ترجمه کرده اند و میگویند نمیدانم که این هفتاد با طاق پرازند روغ را یعنی هفتاد ترجمه را در اسکندریه ترجمه
کرده است الخ سیم دیگر در کیفیت مطلع شدن مجوسان بر تولد عیسی ع میان انجیل متی و لوقا اختلاف
واقع شده و هم چنین خواب دیدن یوسف میان متی و لوقا اختلاف نقل شده و ایضاً در نام
صحابت شمعون در ابتدای انجیل متی و مرقس منقاربا لبنیا و انجیل یوحنا و لوقا باهم اختلاف دارند
و ایضاً اختلاف دارند در واقعه شفا دادن یسوع ع در روز شنبه که موجب اعتراض یهود شد از
آنها شد حال گوئیم اگر این چهار انجیل کلام خدا است این اختلافات از کجا است سیوم تیم در باب چهارم
از انجیل لوقا میگوید که یسوع فرمود برای شیطان زیرا که نوشته شده است که تو خدای خداوند را
ستایش کن و او را تنها بنده کی نما الخ و در موضع دیگر از انجیل نوشته است که شخصی با او گفت ای
استاد نیکو یسوع ع فرمود مگو نیکو نیکو خدا است و ایضاً معلوم است که یسوع ع خدا را عبادت بسیار
مینموده و مقام الوهیت را نداشته پس چرا در چند موضع از انجیل عیسی ع را خدا نامیده و نصاری را
او را خدا میدانند و این معنی با مقام عبودیت یسوع ع که در انجیل لوقا تصریح یافته که با خدا
عبادت کند تناقض دارد سیوم و ستم انجیر در تورات در سفر تکوین الخلائق در فصل بیست و یکم نوشته
که ابرهیم علیه السلام پسر خود اسحق را ختنه کرده و در انجیل نوشته است که یک فصل از شریعت باطل
شد حال گوئیم اگر ختنه از شریعت است که هو للثوی الثابت پس چرا نصاری ختنه را ترک کرده اند و اگر میگویند
خارج از شریعت است خلاف گفته اند زیرا که حضرت خلیل ع اقوال و افعال او مطابق با شریعت الهی
مستند بوحی الهی است سیوم چهارم در کتاب دوم شموئیل در فصل یازدهم در آیه دوم نوشته است
که داود از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو میکرد و آن زن بسیار خوش صورت بود و او
زن اوریاه برادر داود ع بود و داود او را ترویج نموده با او خوابید و آن زن بعد از پاک شدن بجا
خود رفت و زن حامله شده بود و بعد از چند آیه نوشته است که داود اوریاه را دعوت نموده
که در حضورش خورد و آشامید و او را مست گردانید و بعد از آن نوشته است که داود اوریا را
پیش جنگ لشکر فرستاد که کشته شد و بعد از چند آیه نوشته است که بعد از انقضای تو بر داود زن او را بزنی

کرد

نموده‌اند یکی دیگر داود که بهترین بنده بود بنظر خداوند ناپسند آمده مصنف گوید این مطلب که نسبت باو علیه السلام داده‌اند
از اینکه مرتکب زنا و سبب قتل و شراب شده محض کذب است و با مرتبه نبوت منافات دارد و این حکایت
بنحو صحیح در قرآن عظیم مسطور گشته است سیم در فصل دوازدهم از همین کتاب در آیه یازدهم نوشته است
که خداوند بداود ع گفت مطهر اینک من از خانه خود بدی بر تو خواهم نمود و زنان تو را در
پیش رویت گرفته برفیقت خواهم داد که در عین این آفتاب با زنانت خواهد خوابید الخ و بعد از چند
آیه دیگر نوشته است که سلیمان از زنا و ربا بعمل آمده سی و پنجم در کتاب اول ملوک در فصل یازدهم در آیه
چهارم نوشته است که سلیمان ع را در وقت پیری زنهایش قلبش را بسمت خدایان غریب بر گردانیدند آیه
و قلبش مثل قلب پدرش داود ع با خداوند خویش کامل نبوده و در آیه نهم نوشته که خداوند بر
سلیمان ع غضبناک شد بسبب آنکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که دو مرتبه مرئی شده بود برگردید
الخ آنکسانی که انصاف دارند ملاحظه کنند چگونه یهود عنود توریة خدا را تحریف نموده‌اند و نسبت
بر سلیمان نبی داده‌اند که قلبش از خدا برگشته منحرف شد و حال آنکه این عمل لایق شان پیغمبر و معصوم
نیست و دیگر آنکه نوشته است خدا در دو مرتبه مرئی شد و حال آنکه بر حسب براهین عقلیه
رویت و مشاهده خدا محال است چگونه ممکن خدا را مشاهده میکند و حال آنکه خدا مرکب نیست و
جهت ندارد و هیچ صفت زایده برای خدا نیست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا سی و ششم
در کتاب هوشع در فصل سیم در آیه اول نوشته که خداوند بمن فرمود که بار دیگر رو و آن زنی را که
محبوبه رفیقش باشد دوست دار موافق محبت خداوند با بنی اسرائیل در حالتیکه ایشان بخدایان غیر رو آورده
شیشه‌های شراب را دوست میداشتند پس او را بجهت خود به پانزده مثقال نقره تحصیل نمودم الخ سی
و هفتم در کتاب امثال سلیمان در فصل سی و یکم در آیه ششم نوشته است که شراب را بر تلخ جانان بده تا که
بخورد و فقر خود را فراموش کند و اینکلام با دلائل سابقه که دلالت بر حرمت خمر داشت منافات دارد
سی و هشتم در فصل شانزدهم انجیل یوحنا بعد از ذکر تفصیل آمدن فارقلیط نوشته که یسوع ع فرمود
بعد از این شما مرا نخواهید دید و بعد از چند سطر دیگر نوشته است که اندک مدتی مرا نخواهید دید و باز
اندکی دیگر مرا خواهید دید و این خبر با عبارات آتیه تناقض دارد و در فصل دیگر نوشته است که حضرت
یسوع ع بعد از قتل و دفن روز سیم نزد حواریین آمد در حالتیکه بعضی از ایشان و زنها حاضر و بعضی عیسی را نشناختند

و با ایشان

و بایت الله که اختیار زمین و آسمان بمن داده شد و بر هیچ مقام دنیا عیسی تسمیه کرد هیچ مردم را باسم پدر و پسر
و روح القدس سه تایند دوم در تورات در سفر تکوین در فصل چهل و نهم نوشته است که عصا سلطنت از
یهودا و فرمان فرمائی از میان پایهایش نقل نخواهد شد تا وقتیکه شیلو بیاید که با او امتها جمع خواهند
شد حمار خود را بتاك و کره الاغ خود را به بهترین تاکها خواهد بست لباس خود را بشراب و جامه خود را
بخون انگور میشوید چشمانش از شراب سرخ و دندانهایش از شیر سفید خواهد شد الخ چهارم در کتاب
ذکریا در فصل سیزدهم در باب چهارم نوشته است که در آن روز واقع میشود که پیغمبر از هر کس از رؤیای خویش
حینیکه بنبوت نموده است شرمنده خواهند شد و بجهت فریب جامه مو دار را نخواهند پوشید الخ پنجم و
یکم جرانیم که از کتب را ترجمه نموده در ترجمها نوشته است که مردم بعلت ترجمه کردنها او را لعن میکردند و
دروغ میگفتند و ایضا جرانیم مذکور در دیباچه کتاب خود نوشته است که آن هفتاد نفر که در زمان بطلیموس
ترجمه کتب آسمانی را نموده اند در باب پدر و پسر و روح القدس بودن خدا تعالی چیزی در آن کتب ثبت ننموده
بودند چهل و دوم جرانیم نصرانی در دیباچه ترجمه زبور داود نوشته است که هر که در پیش عیسائی [illegible]
ترجمهای من در خط تشکیل سیخ چه نقش کرده ببیند بداند که اختلاف بسیار در ترجمه هفتاد مترجم بوده
و من در اینجا زیاد کرده ام هب در فصل دوم از کتاب تورات در ترجمه جرانیم نوشته است که در روز
هفتم که خدا تعالی از آفریدن همه چیز فارغ شد استراحت فرمود الخ ظاهر تعبیر باستراحت کفر است و دیگر آنکه
اینمعنی با مذهب یهود و عنود مطابقست که گفته اند ید الله مغلوله و برهان عقلی بر بطلان این قول قائم
شده است صح در سفر تکوین از تورات نوشته است که حوا را خدا از استخوان چپ آدم خلق فرموده و
بدیجای آن گوشت خلق فرموده و در فصل بیستم هفتم از کتاب سیم تورات فرموده که لعنتی میشود هر کسیکه زن
پدر خود یا خواهر خود یا زن پسر خود جماع کند بجهت آنکه اینها در اصل و نسب با هم نزدیک میباشند
الخ پس چگونه ممکنست که حوا از استخوان چپ آدم خلق شده باشد و در همان ساعت خدا با و بفرماید
جماع کن و دیگر آنکه لازم اینمطلب اینستکه اگر چنین بود لازم میاید که در بدن آدم ع و بدن همه
اولاد آنحضرت در یکجا دنده چپ و گوشت بجا باشد و این بدیهی البطلان است و دیگر آنکه در فصل
هفتم از کتاب اول نوشته که بکرها خواه مرد و خواه زن بهتر اینستکه تزوج ننمایند و این عبارت با آیه [illegible]
تناقض دارد هـ از تورات در حکایت آدم و حوا مستفاد میشود چون آدم و حوا از آن درخت خیر و شر خوردند

و علم خیر و شر را دانستند خدا بر انها غضب نمود ایشان را از بهشت بیرون کرد الخ و از این عبارات مفهوم میشود که این علم
نباید معصیت باشد بلکه اولی باشد و حال آنکه اطلاع داشتن بر حسن و قبح شرط در نبوت است و استعداد ان
ممدوح است و از لوازم عقول است مه در انجیل یوحنا نوشته است که یسوع ع کلمه بود و آن کلمه خدا بود و ایضا
در بسیاری از کلمات انجیل تصریح بخدا بودن آنحضرت دارد و این معنی با ادله عقلیه منافات دارد و حال آنکه
حضرت یسوع ع در انجیل میفرماید خداوندا تو میباشی که من با امت خود زندگی ابدی را داده ام و تورا شهادت
مطلبم که بایشان تعلیم کرده ام که تو را خدای واحد احد اقرار کنند که مرا فرستاده تو بدانند الخ پس چگونه
نصاری قایل با ایم و الهه ثلثه شده اند و حال آنکه این معنی منافی توحید خدای تعالی است مو در تورات در
باب ع یعنی در اصحاح ع نوشته است که چون پسران خدا دیدند دختران مردم را که مقبول می باشند انها را زن
نمودند الخ حال از نصاری باید پرسید که این تورات اگر صحیح میدانند معنی پسران خدا چیست اگر مقصود حقیقت
لازم این کفر است و اگر مجاز است چنانکه در حق حضرت یسوع ادعا نموده اند لازم این اقرار انها اینست که
شئون آنحضرت بر همه جاری میشود و این معنی در جمیع مذاهب کفر است بلکه با قول نصاری که میگویند ان الله
ثالث ثلثه منافات دارد و منحصر در الهه ثلثه نمیشود و دیگر آنکه تخصیص پسران بخدا و دختران بمردم
مرجحی و راهی ندارد مق در کتب نصاری نوشته است که شیاطین از جنس ملائکه اند و نافرمانی خدا
کردند تا چند روز ملائکه بجهنم میامدند و آن نافرمانی اینستکه خدا بانها فرموده بود که زمانی خواهد
امد که من انسان میشوم پس باید شما مرا در آنوقت انسان ببینید و انسان که با منست او را خدا دانسته
پرستش نمائید و ملائکه این مطلب را انکار کردند شیطان شدند و در جهنم ریخته شدند و نصاری این
مطلب را طراز دلیل بر الوهیت مسیح ع گرفته اند و حال آنکه در هر عقلی تغییر در ذات اقدس الهی محالست
مع و ایضا در فصل مذکور نوشته است که چون خدای تعالی دید که معاصی ایشان بسیار شده بود پشیمان
شد از اینکه چرا انسان را افریده بود پس فرمود انها را بر طرف خواهم کرد از انسان تا حیوانات و مرغان تا پرندگان
اسمان از جهت آنکه پشیمان شدم که چرا انها را افریدم الخ مؤلف گوید اولا این نسبت بخدا ایهام محض خطا
است و خدا از خلقت انسان پشیمان شده و ثانیا گناه انسان چه رجوعی بحیوانات دارد و ثالثا همه افراد
انسان را بر طرف نکرد جمعی از انها با نوح ع در کشتی نجات یافتند مط از کتاب انجیل مستفاد میشود که
حضرت یسوع ع از جناب حضرت مریم ع و همچنین از جناب یوسف نجار بود و پیغمبر مرسل و حال آنکه مسلم است که حضرت ع

با کره

باکره بوده و خدای تعالی او را از روح القدس خلق فرموده پس یوسف پدر حضرت مسیح
نبوده گویا این فقره را بسیاری در کتاب باجرائیم در ترجمه ان الحاق نموده اند در فصل
پانزده انجیل متی نوشته اند که یسوع ع فرموده که من مبعوث و فرستاده نشده ام مگر
جماعت بنی اسرائیل الخ معتقد گویا حضرت عیسی ع از انبیاء اولو العزم بود و بر تمام
خلق زمان خود تا زمان بعثت حضرت محمد صلعم نبوت و ولایت داشت چگونه این انجیل
اختصاص داده رسالت آنحضرت را مخصوص بنی اسرائیل و نصاری که آنحضرت را
خاتم پیغمبران میدانند چگونه میتوانند این تخصیص را معتبر شمرند ۱۸ در فصل پانزدهم
از کتاب توریه نوشته که خدا با برهیم وحی فرستاده که آنکسیکه از رحم تو بیرون
می آید وارث تو خواهد شد الخ شکی نیست که این عبارت را جرائیم نصرانی
غلط ترجمه کرده زیرا که ولد از رحم زن خارج می شود تمت
کتاب هدایت الامة فی رد طائفة کفرة اقل العباد احمد بن
محمد علی گوید این نسخه مختصریست در رد پادری تازه که
سرکار شریعتمدار سلمه الله تعالی نوشته تا عوام
نماید و بجهة خواص و عوام هر دو
خوبست ولکن شروع فرموده اند
در نسخه مبسوطی در رد یهود
و نصاری که مشتمل است
جمیع
شبهات یهود و نصاری را قدیما و جدیدا و در انجا با بسط وجه جواب داده اند و اثبات
نبوت خاصه را از او رامی نویسند انصافا لازم شد در این زمان بر مسلمین که ان نسخه شریفه را تحصیل
نمایند و اگر ممکن نشود اقلا این مختصر را حرز و تعویذ نمایند
تا از شر شیاطین کفره سالم و از شبهات فرقه عجزه
ایمن گردند ربنا وفقنا بتکمیل
الایمان و تنویر
الاذهان

[illegible]